

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تکرار تاریکی

بررسی عقاید و روش‌های جذب و تبلیغ مشترک بین جریان مدعی یمانی (احمد الحسن) و بهائیت

نویسنده:

علی پارسا خصال

سرشناسه	: پارسا خصال، علی، ۱۳۶۷-
عنوان و نام پدیدآور	: تکرار تاریکی (بررسی عقاید و روش‌های جذب و تبلیغ مشترک بین جریان مدعی یمانی (احمد الحسن) و بهائیت/نویسنده علی پارسا خصال.
مشخصات نشر	: تهران: سرای فرهنگ و ادب، ۱۴۰۰.
مشخصات ظاهری	: ۱۴۷ ص.
شابک	: ۹۰۰۰۰۰۰ ریال ۵-۰-۹۸۲۶۸-۶۲۲-۹۷۸:
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
موضوع	: بصری، احمد، ۱۹۷۰ - م.
موضوع	: بهائیگری -- عقاید
موضوع	: Bahai Faith -- Doctrines
موضوع	: مهدویت -- مدعیان
موضوع	: Mahdism -- *Claimers
رده بندی کنگره	: ۶/BP۲۲۴
رده بندی دیویی	: ۴۶۲/۲۹۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۶۲۴۶۷۷
وضعیت رکورد	: فیپا



نویسنده: علی پارسا خصال

عنوان: تکرار تاریکی (بررسی عقاید و روش‌های جذب و تبلیغ مشترک بین مدعی یمانی

(احمد الحسن) و بهائیت)

طراح جلد: محمد حسین عبدالغفوری

صفحه آرا: فاطمه عسکریان

چاپ اول: بهار ۱۴۰۰ تیراژ: ۱۰۰۰ جلد تعداد صفحات: ۱۴۷ صفحه قطع: وزیری

قیمت: ۹۰۰۰۰ تومان شابک: ۵-۰-۹۸۲۶۸-۶۲۲-۹۷۸

کلیه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.

تلفن درخواست کتاب: ۰۹۰۱۵۷۵۶۲۲۹

تقدیم به

خاتم الاوصیاء صلی الله علیه و آله و سلم

امامی که منتقم خون اباعبدالله علیه السلام است و قیامش وعده‌ی حق الهی،
کسی که زمین را از عدل و داد پر می‌کند، پس از آن که از ظلم و جور پر شد؛

حضرت حجة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف

فهرست مطالب

پیشگفتار.....	۹
مقدمه	۱۰
معرفی مختصری از بهائیت و جریان مدعی یمانی.....	۱۱
شیخیه	۱۳
بابیت	۱۵
بهائیت	۱۷
جریان مدعی یمانی (احمد الحسن).....	۲۲
سیر اجمالی جریان مدعی یمانی	۲۳
انشعابات جریان مدعی یمانی	۲۶
مکتب	۲۷
رایات سود	۲۷
احلاس	۲۷
شیوه‌های مشترک جذب و تبلیغ.....	۲۹
استناد به رؤیا	۳۱
استناد به رؤیا در بهائیت.....	۳۱
استناد به رؤیا در جریان مدعی یمانی.....	۳۳
دلایل عدم حجیت رؤیا	۳۵
حدیث (إِنَّ دِينَ اللَّهِ -عَزَّ وَجَلَّ - أَعَزَّ مِنْ أَنْ يَرَى فِي النَّوْمِ)	۳۶
اجماع	۳۷
اشتباه در تعبیر و تأویل رؤیا	۳۸
مخالفت و دشمنی با علما	۴۰
مخالفت و دشمنی بهائیت با علما	۴۰
مخالفت و دشمنی جریان مدعی یمانی با علما	۴۳
تقطیع و تحریف احادیث و استفاده از احادیث موضوعه (جعلی)	۴۶
تقطیع، تحریف و احادیث جعلی در بهائیت	۴۶

تقطیع، تحریف و احادیث جعلی در جریان مدعی یمانی	۵۲
انحرافات مشترک در خداشناسی	۵۹
تجلّی	۶۱
تجلّی در بهائیت	۶۲
تجلّی الوهیت در خلق در جریان مدعی یمانی	۶۴
الوهیت	۶۷
مظهریت در بهائیت	۶۸
وحدت مظاهر امر	۶۹
خدای در خلق در جریان مدعی یمانی	۷۱
انحرافات مشترک در مورد ختم نبوت و معجزه	۷۷
نبوت	۷۸
خاتمیت	۷۸
رد خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ در بهائیت	۷۹
رد خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ در جریان مدعی یمانی	۸۲
معجزه	۸۵
رد معجزه در بهائیت	۸۶
دلیل تقریر	۹۰
رد معجزه به عنوان حجت در جریان مدعی یمانی	۹۱
ادعای دین جدید و نسخ احکام	۹۹
آیین جدید و نسخ احکام	۱۰۱
آیین جدید و نسخ احکام در بهائیت	۱۰۱
آیین جدید و نسخ احکام در جریان مدعی یمانی	۱۰۵
انحرافات مشترک در مهدویت	۱۱۳
قائمیت	۱۱۵
قائمیت علی محمد شیرازی	۱۱۶

۱۱۸.....	قائمیت احمد اسماعیل
۱۲۳	انحرافات مشترک در رجعت
۱۲۶.....	رجعت از دیدگاه بهائیت
۱۲۹.....	رجعت از دیدگاه جریان مدعی یمانی
۱۳۳	تناسخ در دیدگاه بهائیت و جریان مدعی یمانی
۱۳۴	تناسخ
۱۳۵.....	تناسخ در بهائیت
۱۳۷.....	تناسخ در جریان مدعی یمانی
۱۳۷.....	ناقه حضرت صالح علیه السلام
۱۳۷.....	مصلوب شبیه حضرت مسیح علیه السلام
۱۳۸.....	عبد صالح همراه حضرت موسی علیه السلام
۱۴۰	کلام آخر
۱۴۳	منابع

پیشگفتار

در سال ۱۳۹۴ از طریق برخی دوستانی که جذب احمد اسماعیل یا به قول خودشان احمد الحسن شده بودند، به این فرقه دعوت شدم. یکی از آن افراد طلبه‌ای بود که در قم تحصیل کرده بود. چنان با شور و اشتیاق از سید (احمد الحسن) برایم می‌گفتند که من هم مشتاق شدم بیشتر در این رابطه بدانم. البته مانند روش جذب تمام فرقه‌ها، در ابتدا همه حقیقت فرقه را نمی‌گفتند و فقط قسمت‌هایی که برای مخاطب جذاب بود گفته می‌شد و از گفتن مطالبی که انحراف آشکار داشت در جلسات اول پرهیز می‌کردند. رفته رفته با عقاید انحرافی احمد آشنا شدم. کتاب‌های احمد و نقد اساتید بر این کتب را مطالعه کردم و متوجه شدم که این جریان تمام خصوصیات یک فرقه انحرافی را دارد. چیزی که برایم جالب بود شباهت‌های زیاد این فرقه و بهائیت بود. دوست داشتم در این موضوع مطالعات هدفمندتری داشته باشم. این عوامل موجب شد تا چند سال بعد، به دانشگاه قرآن و حدیث بروم و رشته علوم حدیث با گرایش کلام و عقاید را در مقطع کارشناسی ارشد این دانشگاه انتخاب کنم. با توجه به علاقه‌ای که به موضوع فرقه احمد و شباهت آن با بهائیت پیدا کرده بودم موضوع پایان نامه خود را «بررسی مشترکات کلامی جریان مدعی یمانی (احمد الحسن) و بهائیت» قرار دادم و با راهنمایی استاد عزیزم، دکتر محمد مهدی کرباسچی در تیرماه سال ۱۳۹۹ از آن دفاع کردم. کتاب پیش رو برگرفته از این پایان نامه می‌باشد.

در انتها از همسر عزیزم که با صبر و بردباری و مهیا کردن شرایط مرا در طی این مسیر یاری نمود کمال تشکر را دارم.

علی پارسا خصال

بهار ۱۴۰۰

مقدمه

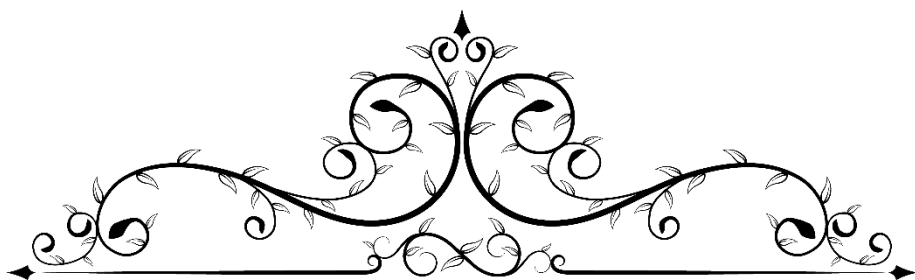
یکی از مدعیان نوظهور مرتبط با بحث مهدویت احمد اسماعیل بصری مشهور به احمد الحسن است که دارای ادعاهای بسیاری می‌باشد. وی اهل یکی از روستاهای بصره و فارغ التحصیل رشته مهندسی معماری از دانشگاه بصره (۱۹۹۸م) است و مدتی نیز در نجف به تحصیل علوم دینی اشتغال داشته است. احمد اسماعیل پس از مدت کوتاهی حضور در نجف، خود را احمد الحسن و نواده پنجم امام مهدی علیه السلام و سید یمانی خواند و به یمانی معروف گردید.^۱ وی پس از مدتی، در همه‌جا از جمله شهرهای ایران دعوت خود را به عنوان سید یمانی اعلان و ادعا نمود با امام زمان علیه السلام ملاقات‌هایی داشته و مهاجرت وی به نجف اشرف به دستور آن حضرت و با هدف اصلاح امور حوزه‌ها بوده است. وی علاوه بر یمانی خود را امام مفترض الطاعة، قائم و ... می‌داند.

با بررسی اعتقادات این جریان، متوجه وجود مشترکاتی با دیگر مدعیان و فرقه‌های انحرافی در زمینه مهدویت به خصوص بهائیت می‌شویم. بهائیت فرقه‌ای است منشعب از آیین بابی که خود برخاسته از مکتب شیخیه است. بنیان‌گذار آیین بهائی میرزا حسین علی نوری معروف به بهاء‌الله است. وی نیز دارای ادعاهای مختلفی هم چون، نبوت (مظهریت)، الوهیت و ... بود. این کتاب در پی بررسی مشترکات جریان مدعی یمانی و بهائیت می‌باشد. از جمله مشترکات این دو فرقه، اشتراک در برخی عقاید و روش‌های جذب و تبلیغ است.

با توجه به گسترش فضای مجازی و آسان‌تر شدن تبلیغ فرق مختلف در این فضا، شاهد افزایش تبلیغ و عضوگیری فرقه‌های انحرافی از جمله فرقه مدعی یمانی هستیم. این فرقه با توجه به جذابیت مباحث مهدویت و ادعاهای خود در این مباحث، توانسته برخی افراد مذهبی و حتی طلبه و روحانی را به خود جذب نماید. از طرفی قبل از جریان مدعی یمانی، فرقه بابیت و بهائیت نیز با چنین ادعاهایی و در فضای علاقه مردم به مباحث مهدویت توانسته بودند عده‌ای از شیعیان را به خود جذب نماید. البته در نقد و رد بهائیت مطالب بسیاری توسط علما و اندیشمندان تألیف و توسط سخنوران به سمع عموم مردم رسید و بدین وسیله موجب آگاهی و حتی نفرت غالب شیعیان (به خصوص ایرانیان) از بهائیت گردید. با بررسی مشترکات این دو فرقه، پی می‌بریم که فرقه مدعی یمانی، هر چند دارای عقاید به‌ظاهر مثبتی هستند اما از جهات بسیاری این عقاید مانند عقاید بهائیت می‌باشد.

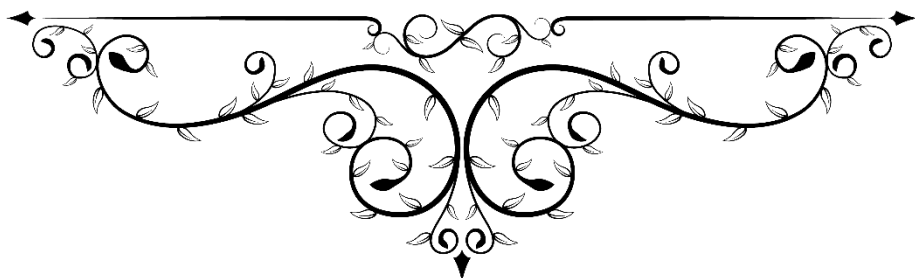
این کتاب می‌تواند با نشان دادن شباهت‌های فرقه مدعی یمانی و آیین بهائیت وسیله‌ای جهت آگاه‌سازی کسانی که تمایلی به این فرقه پیدا کرده‌اند، باشد.

۱. ر.ک: احمد اسماعیل، پاسخ‌های روشننگر، ج ۱، ص ۴۳.



معرفی مختصری از بهائیت

و جریان مدعی یمانی



بهائیت را به رغم منابع بهائی، نمی توان دین مستقل خواند (با این حال این فرقه، داعیه یک دین جدید را دارد). بهائیت از فرقه‌هایی است که سابقه‌ای نسبتاً طولانی در جامعه ما دارد. این فرقه الزامات خاص خود را دارد و به روش‌های مختلفی به جذب افراد می‌پردازد.^۱

با توجه به اینکه ریشه‌ی بهائیت در بابیت است و بابیت خود برخاسته از مکتب شیخیه می‌باشد، ابتدا به معرفی مختصری از شیخیه و بابیه می‌پردازیم.

شیخیه

با سیری در گذشته در می‌یابیم که ریشه‌های نخستین بهائیت را می‌توان در فرقه شیخیه و عقاید و آراء بنیادین بزرگان شیخیه که خود موجبات ایجاد فرقه بابیه شدند، جستجو کرد. از این رو، ابتدا به شناخت مختصر فرقه شیخیه و بابیه و آرای مهم آن‌ها که در بحث بهائیت مورد استناد است می‌پردازیم.

فرقه شیخیه، براساس تعالیم عالم شیعی، شیخ احمد احسانی (رجب ۱۱۶۶-ذیقعد ۱۲۴۱ق)، در نیمه اول قرن سیزدهم به وجود آمد. پیروان این فرقه مجموعاً از مردم بصره، حله، کربلا، قطیف، بحرین و بعضی از شهرهای ایران بودند.^۲

آموزه‌های ویژه بنیان‌گذار این فرقه، غیر از آن که مایه انشعاب داخلی فرقه شد، زمینه‌ساز پیدایش دو فرقه منحرف «بابیت» و «بهائیت» نیز گردید.

نام دیگر این گروه «کشفیه»^۳ است. کشفیه، کنایه از کشف و الهامی است که رهبران این فرقه، برای خود قائل بودند. مدعی جانشینی شیخ، فردی به نام «سیدکاظم رشتی» بود. وی در خصوص نام گذاری شیخیه

۱. ر. ک. محمد فیاضان، فرقه‌ای به نام بهائیت، ص ۱۳.

۲. ر. ک. شریف یحیی الامین، معجم الفرق الاسلامیه، ص ۱۴۹.

۳. ر. ک. محسن امین عاملی، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۵۸۹.

به «کشفیه» می‌نویسد:

«مراد از شیخی یا کشفی، اصحاب شیخ بزرگوار و ... شیخ احمد بن زین العابدین احسانی می‌باشند و منسوبین به آن، به کشفیه موسومند؛ چرا که خداوند سبحان، حجاب جهل و کوری دین را از بصیرت‌ها و چشم‌های ایشان برداشته و ظلمت شک و ریب را از قلوب و ضمائر آن‌ها برطرف کرده است.»^۱

شیخیه را با بنیان‌گذار آن یعنی شیخ احمد احسایی می‌شناسند. شخصیتی که نظریات و آرای کلامی اش موجی از اعتراض‌ها و مخالفت‌ها را در میان علمای شیعه برانگیخت تا آنجا که وی توسط بزرگانی چون شهید ثالث تکفیر گردید.^۲

دیدگاه مهم شیخ، به امامت‌شناسی مربوط است. وی، امامان معصوم علیهم‌السلام را علل اربعه کائنات و واسطه فیض الهی و آفریننده موجودات دیگر به اذن الهی دانسته و صفت خالقیت، رازقیت، مشیت الهی را به اهل بیت علیهم‌السلام نسبت داده است.^۳ از مهم‌ترین نظریات منسوب به احسانی، به تقریر خاص او از معاد جسمانی و رکن رابع، می‌توان اشاره کرد. او بر این باور بود که واسطه فیض امام زمان علیه‌السلام و مردم، شیعه کامل و رکن رابع است. اصول دین، بر این اساس عبارت‌اند از: توحید، نبوت، امامت و رکن رابع. مهم‌ترین اشکال بر احسایی، اشکال بر روش‌شناسی او در معرفت دینی است. وی، بسیاری از عقاید خود را به مسموعات مستقیم ائمه علیهم‌السلام که در رؤیا نصیبش شده، مستند می‌سازد. در آثار وی و شاگردانش به کرات گزارش‌هایی از تأثیر خواب و رؤیا در شکل‌گیری عقاید و آراء علمی ذکر شده است.^۴ وی در زندگی‌نامه خود می‌نویسد:

«باب دیدن خواب‌های صادقه بر من باز شد و از آن پس هیچ مسأله‌ای در بیداری برای من مطرح نمی‌شد مگر آنکه پاسخ آن را در خواب به من می‌نمودند.»^۵

نکته جالب اینکه در بهائیت و به خصوص فرقه مدعی یمانی که در ادامه به آن خواهیم پرداخت نیز دقیقاً چنین استناداتی به رؤیا و ارتباط با معصومین علیهم‌السلام در خواب به چشم می‌خورد.

۱. سیدکاظم رشتی، دلیل المتحیرین، ج ۱، ص ۲۵ و ۲۶.

۲. ر. ک. سید محمد باقر نجفی، بهائیان، ص ۵.

۳. ر. ک. احمد احسایی، شرح الزیارة الجامعة الکبيرة، ج ۱، ص ۶۵ و ص ۳۰۰-۲۹۵.

۴. همان، ص ۲۰.

۵. احمد احسانی، شرح الزیارة الجامعة الکبيرة، ج ۱، ص ۸.

شیخ به خاطر لعن برخی خلفا و معاویه و اثبات کفر ابوبکر و عمر و معاویه و رسیدن این خبر به گوش داود پاشا (حاکم عثمانی) اوضاع را بر وفق مراد ندید و به جهت مصون ماندن از اعتراضات و تعرضات و دور شدن از مراکز شیعه به سمت مدینه حرکت کرد. ولی در بیست و یکم ذی القعدة سال ۱۲۴۱ ق در سن ۷۵ یا ۷۶ سالگی در مدینه فوت و در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد.^۱

پس از شیخ احمد احسائی یکی از شاگردانش به نام سید کاظم رشتی (۱۲۵۹-۱۲۱۲ق) جانشین وی شد. سید کاظم رشتی فرزند سید قاسم بن سید احمد است. پدرش از سادات مدینه منوره بود و پس از شیوع طاعون در آن دیار به ایران هجرت کرده و در رشت اقامت گزید. سید کاظم پس از طی دروس دینی مقدماتی به یزد رفت و در درس شیخ احمد احسائی شرکت جست.^۲

سید کاظم رشتی در سال ۱۲۵۹ ق از دنیا رفت و کسی را به عنوان جانشین تعیین نکرد چرا که او به این باور بود که ظهور امام عصر علیه السلام نزدیک است و نیازی به تعیین جانشین نیست.

بابیت

در حقیقت سید کاظم رشتی مسئله بابیت و ظهور امام را به نحوی به تلامذه خود آموزش داده بود که تمامی آنان در انتظار ظهور قریب الوقوع امام علیه السلام به سر می بردند؛ و از این لحاظ، خود را از زمره باران حقیقی او به شمار آورده، برای دستیابی به مقام نیابت و بابیت و در جستجوی شیعه کامل و تعیین رکن رابع، عبادت کرده و دست به ریاضت می زدند و هر یک دیگری را سوگند می داد که اگر وسیله تشرف به حضور امام و یا احیاناً از علائم ظهور امام آگاهی یافتند، ما را بی خبر نگذارید. در چنین لحظات خاصی که تلامذه سید کاظم در آن طی طریق می کردند، حاج محمد کریم خان (شاگرد سید کاظم) بنا به مدارک و دلایلی، خود را جانشین مرحوم سید کاظم که در نهاد آن داعیه رکن رابع و شیعه کامل بود، اعلام کرد. مرحوم میرزا شفیع تبریزی، فرقه شیخیه دیگری به پا کرد و مدعی جانشینی سید کاظم شد و در برابر فرقه شیخیه حاج محمد کریم خان موضع گرفت. سید علی محمد شیرازی، شاگرد دیگر سید کاظم رشتی، ادعای مقام بابیت امام زمان علیه السلام را نمود و شاگردان دیگری به نام میرزا طاهر، شیخ مهدی قزوینی، سید ولی الله، میرزا همدانی ... هر یک مقام بابیت و نائبی امام را مدعی شدند؛ و سر سلسله فرقه ای جدید گردیدند، تا آن جا که از میان شاگردان سید کاظم ۳۸ نفر مدعی و بدعت گذار برخاستند. از این افراد، دو نفر یعنی سید علی محمد

۱. ر. ک. سید محمد باقر نجفی، بهائیان، ص ۹۱.

۲. همان، ص ۱۰۴.

شیرازی و حاج محمد کریم خان، اولی به عنوان باب و دومی به عنوان شیخ از موقعیت خاصی برخوردار شدند و غالب شاگردان سید کاظم یا مرید این و یا هواخواه آن گردیدند و علیه هم و جامعه شیعه امامیه، حرف‌ها، کتاب‌ها و ماجراها به وجود آوردند.^۱

علی محمد شیرازی به سفارش و خواسته دایی خود در سن ۶ تا ۸ سالگی در مدرسه «قهوه اولیاء» شیراز، به مجلس درس شیخ عابد که از شاگردان شیخ احمد و شیخی مشرب بوده می‌رفته است؛ و مدت ۵ سال به تحصیل قرائت و کتابت فارسی مشغول بوده است و سپس با توجه به تأثیراتی که «شیخ عابد» بر روح و فکر او به جای گذاشته بود و علیرغم میل دایی خود، در حالی که بیش از ۲۰ سال از عمرش نگذشته بود، به کربلا رفت. فاضل مازندرانی در این باره می‌نویسد:

«در محضر سید رشتی مسائل عرفانی و تفسیر و تأویل احادیث و آیات از طریق اثنی عشری و عرفان‌های مربوط به شیخ احسانی را بسیار شنیدند و به فقه امامی از روش آنان ورود نمودند؛ و چنانچه از آثارشان مستفاد می‌گردد در مطالب و مآرب شیخ و سید بیش از همه امور دیگر وارد شدند و به آن مکتب نزدیک‌تر بودند.»^۲

علی محمد شیرازی در بیست و چهار سالگی (۱۲۶۰ ق) دعوی کرد که باب و واسطه وصول به امام زمان حضرت حجة بن الحسن قائم آل محمد علیه السلام است. در همین سال در خانه خود در شیراز نخستین بار دعوت خویش را به ملا حسین بشرویه اظهار کرد و او به وی گروید و از طرف باب ملقب به باب الباب شد. از سال ۱۲۶۰ ق تا مدت پنج ماه هجده تن از علمای شیخیه به سید علی محمد باب گرویدند و از روی حساب ابجد با خود وی که نوزده می‌شود، معروف به حروف حی شدند.^۳

باب نخست می‌گفت که من باب امام زمان هستم و مردم برای پی بردن به اسرار و حقایق بزرگ و مقدس ازلی و ابدی باید به ناچار از این باب بگذرند و به حقیقت برسند، پس باید به من ایمان بیاورند تا به آن اسرار دست یابند. او گامی فراتر نهاده بعد از مدتی ادعا کرد که وی همان قائم موعود است.^۴

وی بعدها که گرایش مردم به خود را دید، پا را فراتر نهاد و ادعای نبوت و رسالت نمود و به گمان خود احکام اسلام را با آوردن کتاب «بیان» نسخ کرد.^۵ وی در آغاز آن نوشت:

۱. همان، ص ۱۵۲ و ۱۵۳.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار خصوصی، ج ۱، حرف الف، ص ۱۹۱.

۳. ر. ک. محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۸۸.

۴. همان، ص ۸۹.

۵. ر. ک. حسین رهنمایی، درسنامه شناخت بهائیت، ص ۳۹.

«در هر زمان خداوند جل و عز، کتاب و حجتی از برای خلق مقدور فرموده و می فرماید. در سنه هزار و دویست و هفتاد از بعثت رسول الله، کتاب را بیان و حجت را ذات حروف سبع (علی محمد که دارای هفت حرف است) قرار داد.»^۱

سید علی محمد پس از ادعای بابیت از طرف حاکم شیراز حسین خان مقدم ملقب به نظام الدوله بازداشت شد و او را در محضر علما چوب زدند و به زندان انداختند و مدت شش ماه در آن شهر زندانی بود تا آن که مأموران سرّی منوچهرخان معتمد الدوله، والی اصفهان که اصالتاً گرجی بود او را ربوده و به اصفهان بردند و منوچهر خان عمارت سر پوشیده‌ای را که خلوت خاصّه حکومت و مشهور به «عمارت خورشید» بود برای مسکن او معین کرد. اقامت باب در اصفهان شش ماه بود. معتمد الدوله تا هنگام مرگ خویش علی محمد را که ظاهراً دلش برای او سوخته بود، از گزند دشمنانش حفظ می کرد. پس از مرگ منوچهر خان برادرزاده او گرگین خان از طرف دولت تهران به جای عموی خود به حکومت اصفهان منصوب شد. وی برای تقرب به دولت و اطاعت از امر حاج میرزا آقاسی صدر اعظم، باب را تحت الحفظ به تهران فرستاد و برای جلوگیری از پیشامدهای احتمالی، سید را از پشت دروازه تهران گذرانیده به آذربایجان بردند و نخست در قلعه ماکو (۱۲۶۳ ق) و سپس در ارومیه در قلعه چهاریق زندانی کردند (۱۲۶۴ ق). بعد از آن او را به تبریز آوردند و در حضور ناصر الدین میرزا (ولیعهد)، علمای آن شهر با او مناظره کردند و او در آن مجلس توبه نمود. پس از درگذشت محمد شاه قاجار شورش‌هایی به حمایت از باب پیایی در مازندران و زنجان روی داد. میرزا تقی خان امیر کبیر صدر اعظم ناصرالدین شاه دستور داد که باب را از قلعه چهاریق به تبریز آوردند و به قتل رسانند. در ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ ق او را در آن شهر به دار آویخته و تیر باران کردند.^۲

بهائیت

پس از مرگ باب، بنا به وصیت او، جوانی نوزده ساله به نام میرزا یحیی معروف به صبح ازل، جانشین او شد. طبق نقل بهائیان، این شخص از عهده اداره امور بابیان برنیامد و عملاً زمام امر بابیان، به دست برادر بزرگ‌ترش میرزا حسین علی نوری افتاد. میرزا حسین علی نوری، معروف به بهاء الله است و آیین بهائیت نام خود را از همین لقب برگرفته است. پدرش میرزا عباس نوری معروف به میرزا بزرگ، از مستوفیان و منشیان عهد محمدشاه قاجار و به‌ویژه مورد توجه خاص قائم مقام فراهانی بود که بعد از قتل قائم مقام، از مناصب

۱. علیمحمد شیرازی، بیان عربی، ص ۳.

۲. ر. ک. محمد جواد مشکور، فرهنگ فرق اسلامی، ص ۹۰ و ۹۱.

خود برکنار شده و به نور رفت.^۱

میرزا حسین‌علی مقامات زیادی برای خود ادعا کرد که مهم‌ترین آن‌ها مقام الوهیت و ربوبیت بود. میرزا حسین‌علی در سال ۱۲۳۳ ق، در تهران به دنیا آمد. پدرش میرزا عباس نوری از منشیان زمان محمد شاه قاجار بود. میرزا عباس در تعلیم و تربیت فرزندان بسیار می‌کوشید و برای این منظور از میان دوستانش، برای آنان آموزگاران سر خانه می‌آورد. میرزا حسین‌علی در سنین کودکی نزد پدر و بستگان و معلمین خصوصی، به فرا گرفتن علوم و فنون مقدماتی پرداخت و به این سبب از رفتن به مدرسه بی‌نیاز بود؛ با این همه او نیز مانند میرزا علی محمد شیرازی (باب) داعیه اُمت داشت و خود را درس ناخوانده می‌دانست. در زمانی که علی محمد باب زنده بود او (میرزا حسین‌علی بهاء) یکی از مریدان او بود به طوری که در سن ۲۷ سالگی به باب گروید. عبدالحسین آیتی^۲ در کشف الحیل می‌نویسد:

«میرزا حسین‌علی در موقعی که ندای بابیت سید باب را شنید بیست و هفت ساله بود و فارغ التحصیل شده بود.»^۳

بعد از اعدام باب، امیرکبیر که به خطر بابیت و نقش میرزا حسین‌علی در قضایای باب پی برده بود، اعلان داشت که میرزا حسین‌علی مبلغ ۵ کرویر تومان (یعنی ۲۵ میلیون ریال و معادل نیم برابر غرامت جنگ‌های ایران و روس) به خزانه کشور ایران خسارت وارد کرده است.^۴

به همین علت او را به عراق که در آن زمان مستعمره دولت عثمانی بود، تبعید کرد. پس از برکناری امیرکبیر از صدارت، میرزا حسین‌علی به ایران بازگشت و بلافاصله طرح ترور ناصرالدین شاه به دست بابیان ریخته شد که به فرجام نرسید و به همین خاطر دست‌اندرکاران این ترور، از جمله میرزا حسین‌علی دستگیر شدند. عاملین ترور به جز میرزا حسین‌علی همگی کشته شدند. دلیل آن هم این بود که پس از شکست طرح ترور شاه، او به سفارت روسیه پناهنده شده بود و در پی دستور شاه برای دستگیری بهاء‌الله سفیر روسیه به صدر

۱. ر. ک. میرزا محمد مهدی خان زعیم الدوله تبریزی، مفتاح باب‌الابواب یا تاریخ باب و بهاء، ص ۷۰.

۲. عبدالحسین آیتی بافتی یزدی (۱۲۸۸-۱۳۷۲ ق)، ادیب و شاعر و نویسنده. عبدالحسین در نوجوانی به آموختن ادبیات و علوم اسلامی پرداخت. وی در سال ۱۳۲۰ ق/ ۱۹۰۳ م به بهائیان پیوست. آنگاه از جامعه مسلمانان رانده شد و تقریباً ۱۸ سال به سیاحت و تبلیغ بهائیت پرداخت. آیتی سفری به اروپا کرد و در آنجا به بطلان ادعای سران بهائیت مبنی بر پیوستن مردم اروپا به این مذهب پی برد. آنگاه این مذهب را ترک کرد. وی در سال ۱۳۵۸ ق/ ۱۹۳۹ م به یزد بازگشت و به تدریس در دبیرستان‌ها مشغول شد و سرانجام در همان شهر درگذشت.

۳. عبدالحسین آیتی، کشف الحیل، ص ۴۰۹.

۴. ر. ک. شوقی افندی، قرن بدیع، ص ۱۶۷.

اعظم پیغام می‌فرستد که هیچ بلایی نباید بر سر بهاء‌الله بیاید و او را «ودیعہ دولت روسیہ» می‌نامد و حتی او را تهدید می‌کند که اگر حادثه‌ای رخ دهد، شخص صدر اعظم مسئول خواهد بود.^۱ بر اثر همین حمایت‌ها، دولت ایران به ناچار به تبعید دوباره بهاء‌الله به عراق رضایت داد.

در همان گیر و دار ماجرای ترور نافرجام شاه، میرزا یحیی هم با لباس مبدل به عراق رفت و به این ترتیب پیروان باب در عراق گرد آمدند. بر اثر بی‌تجربگی و ناپختگی میرزا یحیی، ریاست بابیان عملاً با میرزا حسین علی بود. دیگر سران بابیان که از این امر ناخرسند بودند، میرزا یحیی را هوشیار کردند و میانه دو برادر به هم خورد و میرزا حسین علی به مدت دو سال با لباس مبدل و با نام مستعار «درویش محمد» به کوه‌های سلیمانیه و به نزد درویش رفت. به نظر می‌رسد گفتارها و دلایل عرفانی او در کتاب‌هایش متأثر از این دوره زندگی وی باشد. پس از آن با التماس و تقاضا، به مقام پیشین بازگشت.^۲ در همین دوران بود که بهاء‌الله کتاب ایقان را در اثبات مظهریت باب در بغداد به رشته تحریر در آورد.

رفتار زشت و آشوبگرانه بابیان سبب شد تا حکومت عثمانی ایشان را در سال ۱۲۸۰ ق از عراق به اسلامبول (استانبول) تبعید نماید. به گفته بهاییان، در آغاز این سفر بود که میرزا حسین علی داعیه خویش را ابراز کرد و ادعای مقام «مَنْ يَظْهَرُ اللَّهَ» کرد. جریان از این قرار بود که باب در نوشته‌های خود به ظهور موعودی موسوم به «مَنْ يَظْهَرُ اللَّهَ» بشارت داده بود که به گفته خودش در حدود ۱۵۱۱ تا ۲۰۰۱ سال بعد ظاهر می‌شود^۳ ولی بعد از مرگ باب به غیر از میرزا حسین علی، بیست و پنج نفر از بابیه، سخن او را تأویل کردند و هر یک خود را موعود کتاب بیان خواندند.^۴

در بهار سال ۱۲۸۰ ق میرزا حسین علی در بغداد زمزمه پیامبری آغاز کرد و چون به اسلامبول (استانبول) رسید سر و صدای نبوتش برخاست و ادعای شریعت جدیدی نمود و کتاب اقدس را نگاشت. مهم‌ترین کتاب بهاء‌الله ایقان بود که در آخرین سال‌های تبعیدش در بغداد نوشته است. به فاصله چهار ماه کاروان بابیان از پایتخت عثمانیان به سوی ادرنه اعزام شد و در آنجا بود که چند دستگی میانشان رخ داد. گروهی از بزرگان بابیه که صبح ازل را وصی باب می‌دانستند، ازلی نام گرفتند و جمعی که میرزا حسین علی را پذیرفتند بهائیان نامیده شدند. گروه‌های دیگری هم دیانی، قره‌العینی، قدوسی و عده‌ای هم که به کتاب بیان دل خوش کردند،

۱. همان، ص ۱۶۹؛ نبیل زندی، مطالع الانوار، تلخیص تاریخ نبیل (فارسی)، ص ۵.

۲. همان، ص ۲۶۰.

۳. ر. ک. علی محمد شیرازی، بیان فارسی، ص ۶۱ و ۷۱ و ۱۰۰.

۴. ر. ک. شوقی افندی، قرن بدیع، ص ۲۶۱.

بیانی نام گرفتند.^۱

این اختلافات آسیب شدیدی به بابی‌گری وارد آورد که در این میان جدایی بهاء و ازل از همه مؤثرتر بود. صبح ازل مدعی بود که وی بر اساس آثار باب جانشین اوست و برادرش می‌خواهد جای او را بگیرد، اما از آن سو، میرزا حسین علی می‌گفت که وصیت باب ساختگی است و میرزا یحیی کاره‌ای نیست. در این شرایط بود که دولت عثمانی آنان را از هم جدا کرد و ازلیان را به ماگوستیا در خاک قبرس و بهاییان را (به همراه میرزا حسین علی) به قلعه عکا در خاک فلسطین فرستاد. صبح ازل تا پایان عمر در قبرس بود و بعد از درگذشت وی میرزا هادی دولت آبادی و برادرش جنبه ریاست ازلیه را داشتند. میرزا حسین علی هم در سال ۱۳۰۹ ق در عکا از دنیا رفت.

انشعابات بهائیت: بهائیت که خود حاصل اختلاف صبح ازل و بهاء‌الله و انشعابی از بابیت است، پس از مرگ بها نیز دچار اختلافات و انشعاباتی شد که مهم‌ترین آن‌ها بدن شرح است:

اولین انشعاب: پس از مرگ بهاء‌الله بین دو پسر وی؛ عباس و محمدعلی، اختلاف شدیدی روی داد. اختلافی که پایه‌های رهبری عباس افندی را به شدت به لرزه انداخت. هر چند در ابتدا جناح عباس در اقلیت بود، اما با تلاش و کوششی که به خرج داد توانست مسیر حوادث را به سمت خود تغییر دهد و نهایتاً علی‌رغم وصیت پدر، با نوشتن وصیت‌نامه‌ای رهبری بهائیان پس از خود را به جای محمدعلی، به شوقی افندی منتقل نمود. تلاش محمدعلی در ماه‌های ابتدایی پس از مرگ عبدالبهاء برای مطرح نمودن خود به عنوان رهبر بعدی بهائیان به جایی نرسید و او که با تصرف مقبره بهاء‌الله و جلوگیری از ورود هواداران شوقی افندی، قصد اعمال فشار برای رسیدن به مقصودش را داشت، به الزام دولت مجبور به پس دادن کلید مقبره به شوقی افندی گردید.^۲

انجمن تاریخ جدید: دومین انشعاب مهم در میان بهائیان، در ماه‌های اولیه ریاست شوقی افندی به وقوع پیوست و طی آن میرزا احمد سهراب که از مبلغان به نام بهائی در آمریکا بود، عکم مخالفت برافراشت. احمد سهراب که از منشیان عبدالبهاء بود، الواح وصایای عبدالبهاء را معجول شمرد و اظهار داشت که پس از فوت عباس افندی، باید بیت العدل اعظم تشکیل شود و کسی حق ندارد خود را پس از عبدالبهاء ولی امر بشمرد. این گروه که با فعالیت‌های تبلیغی تحت عنوان «انجمن تاریخ جدید» و «کاروان شرق و غرب» در کشورهای مختلف توانسته بودند اذهان برخی از بهائیان را به سوی خود جلب کنند، با مخالفت و طرد شوقی

۱. ر. ک. عبدالحمید اشراق خاوری، رحیق مختوم، ص ۱۱۴۹.

۲. ر. ک. حسین رهنمایی، درسنامه شناخت بهائیت، ص ۷۷.

روبه‌رو شدند و دیری نپایید که از دور رقابت خارج شدند.^۱

بهائیان ارتدکس: بعد از مرگ شوقی افندی، بعضی از بهائیان که معتقد بودند که بیت العدل بدون وجود ولی امر الله مشروعیت ندارد مشروعیت بیت العدل را نپذیرفتند و این اعتقاد موجب ایجاد انشعابی جدید در بهائیت گردید. طرفداران چارلز میسون ریمی^۲ (۱۹۷۴-۱۸۷۴م)، که از رهبری اکثریت بهائیان و استقرار در حیفا بازماندند، مرکزیت خود را به آمریکا انتقال دادند و با رهبری ریمی به فعالیت تبلیغی بین بهائیان پرداختند. پس از وی، رهبری ژول بری مارانژولا^۳ (۲۰۱۳-۱۹۱۸م) را گردن نهاده و نام بهائیان ارتدکس را عنوان خود ساختند. در حال حاضر یک بهائی ایرانی الاصل به نام نصرت الله بهره‌مند (متولد ۱۳۲۱ ش) که ساکن استرالیاست، رهبری بهائیان ارتدکس را بر عهده دارد.^۴

بهائیان قائم مقامی: دیگر انشعابی که پس از مرگ شوقی افندی در میان بهائیان به وقوع پیوست، انشعاب رکس کینگ^۵ بود. رکس کینگ احراز مقام ولایت امر توسط هر کس از جمله میسون ریمی را رد کرد و معتقد بود بر اساس تفسیر سنتی تعالیم بهائی، تنها یکی از وارثان نسل بهاء الله شایستگی کسب مقام ولی امر الهی را داراست، با این حال چون ریمی به عنوان رئیس شورای بین المللی بهائی منصوب شده بود، وی او را به عنوان نایب و قائم مقام و نه به عنوان ولی امر به رسمیت شناخت و خود را هم به عنوان قائم مقام دوم معرفی و پیشگویی کرد که در آینده، مردی از نسل بهاء الله برخواید خاست و ولایت امر را برعهده خواهد گرفت. او خود را به عنوان نایب و قائم مقام ولی امر ثانی و طرفداران خود را تحت عنوان «بهائیان ارتدکس قائم مقامی» نام نهاد. پس از مرگ وی، چهار نفر از خاندان او با تشکیل «انجمن تربیت بهائی» به تبلیغ ایده‌های رکس ادامه دادند.^۶

بهائیان تابع میثاق: دیگر انشعاب بهائیت، انشعابی بود که به سبب یارگیری و تبلیغات لالاند جنسن^۷ روی داد. وی در ابتدا از هواداران ولایت امری میسون ریمی بود. او به دلیل تعرض جنسی به یک زن به زندان افتاد و در زندان توانست برخی از زندانیان را به کیش بهائیت جذب کند. وی با این ادعا که نظم اداری بهائی

۱. همان، ص ۷۸.

2. Charles Mason Remey.

3. Joel B. Marangella.

۴. ر. ک. حسین رهنمایی، درسنامه شناخت بهائیت، ص ۷۸.

5. Rex King.

۶. ر. ک. حسین رهنمایی، درسنامه شناخت بهائیت، ص ۷۹.

7. Leland Jensen.

پس از مرگ شوقی افندی از بین رفته است، مدعی شد که خدا او را برای برقراری دوباره نظم بهائی انتخاب کرده است. وی در سال (۱۳۵۲ ش) قبل از مرگ ریمی، یک گروه به نام «بهائیان تابع مفاد میثاق» تشکیل و به فعالیت تبلیغی پرداخت. با بروز اختلاف بین مریدان وی، بخشی از آن‌ها به رهبری شخص دیگر به نام ژاک سوقومونیان^۱ تن دادند. سوقومونیان از تابعان میسون ریمی و بری مارانجلا بود که پس از انشعابات که درون بهائیان ارتدکس به وقوع پیوست، خود ادعای ولایت امری کرد و به عنوان یکی از چند مدعی چهارمین ولایت امر بهائیان به فعالیت پرداخت.^۲

بهائیان بیت العدلی: هنگامی که شوقی افندی بدون داشتن فرزند و هیچ وصیت‌نامه‌ی شناخته‌شده‌ای از دنیا رفت، به دنبال آن جنگ قدرت پدید آمد. بسیاری از بهائیان به ریاست معنوی روحیه، همسر شوقی و ریاست ظاهری ایادی امرالله باب ولایت امر را تا ابد مسدود دانستند و شش سال پس از فوت شوقی در لندن با تعجیل تمام کنفرانسی از رؤسای بهائی هر محل تشکیل دادند و در آن اجتماع، ۹ نفر را انتخاب نمودند که این افراد اعضای مجلس بیت العدل موعود شدند و سپس این بیت العدل را در حيفا برپا ساختند که تاکنون نیز دائر است و اعضای آن هر پنج سال یکبار تجدید انتخاب می‌شوند و مدیریت جامعه‌ی بهائی را برعهده دارند. آن‌ها بیت العدل را مصدر امر بهائیت می‌دانند و به «بهائیان بیت العدلی» مشهورند.^۳

جریان مدعی یمانی (احمد الحسن)

احمد در کتاب «پاسخ‌های روشنگر» از جانب انصارش این چنین معرفی گردیده است:

«در بصره عراق به دنیا آمده است. فارغ التحصیل دانشکده مهندسی (رشته) مهندسی شهرسازی است. در حوزه علمیه نجف اشرف درس خوانده است. امام مهدی علیه السلام حدود پنج سال پیش او را برای اصلاح حوزه علمیه نجف اشرف ارسال فرمود و کارهایی از قبیل اصلاح علمی، عملی و اقتصادی در حوزه و به طور کلی در جامعه به انجام رسانید.»^۴

احمد اسماعیل فردی از قبیله «صیامر» عراق است؛ وی سال ۱۹۷۳ میلادی در منطقه‌ای به نام «هویر» از توابع شهرستان زبیر از استان بصره متولد شد. وی نام و نسب خود را این گونه بیان می‌نماید:

1. Jac Soghomonian.

۲. ر. ک. حسین رهنمایی، درسنامه شناخت بهائیت، ص ۷۹.

۳. ر. ک. الهه یزدیانی، «انشعابات و اختلافات در بهائیت»، فصلنامه بهائی شناسی، پیاپی ۶، تابستان ۱۳۹۷: ص ۱۶۶.

۴. همان، ج ۱، ص ۴۳.

«اسم من در انتشارات رسمی (ثبت احوال) عراق، احمد اسماعیل صالح حسین سلمان است.»^۱

وی در سال ۱۹۹۹ م از دانشکده مهندسی نجف فارغ التحصیل شد و مدتی نیز در حوزه شهید سید محمد صدر دروس طلبگی خواند. وی مدعی است ابتدا در خواب و سپس در بیداری با امام مهدی علیه السلام ملاقات کرده و آن حضرت او را مأمور به هدایت انسان‌ها کرده است. وی ادعاهای خود را از حدود سال ۱۳۸۰ ش آغاز کرد و توانست در کشور عراق، برخی از شیعیان را همراه کند؛ اما پس از انجام اقدامات نظامی که طرفدارانش در عراق انجام دادند و اقدام پلیس بغداد برای دستگیری‌اش از عراق گریخت و پس از آن تنها از طریق اینترنت با طرفدارانش در ارتباط است. طرفدارانش معتقدند او هم اکنون غایب شده است. وی ادعاهای مختلفی چون فرزند، وصی و فرستاده امام زمان بودن، امام سیزدهم و یمانی بودن را دارد.^۲ چون یمانی بودن مشهورترین ادعای احمد می‌باشد، پیروان و طرفداران وی نیز خود را یمانی‌ها می‌خوانند که در این کتاب آنان را جریان مدعی یمانی می‌نامیم.

سیر اجمالی جریان مدعی یمانی

احمد اسماعیل یا همان احمد الحسن در سال ۱۹۶۸ م در شهر بصره عراق به دنیا آمد و در سال ۱۹۹۲ م از دانشکده مهندسی شهرسازی دانشگاه بصره فارغ التحصیل شد. وی از شاخه هنبوش عشیره ابوالسلیم که یکی از عشایر طایفه صیامر در بخش مدینه - واقع در ۹۵ کیلومتری شمال مرکز استان بصره - است.^۳

در سال ۱۹۹۹ م به شهر نجف اشرف رفته و مدت کوتاهی در حوزه درس آیت‌الله محمدصادق صدر حاضر شد.

وی در همان سال به علت فعالیت‌های سیاسی علیه دولت عراق تا سال ۲۰۰۱ در زندان ابوغریب زندانی شد که پس از مدتی بنا به درخواست صلیب سرخ جهانی، نام آنان در میان لیست زندانیان زندان ابوغریب در روزنامه‌های بغداد اعلام شد.^۴ پس از آزادی از زندان دوباره به حوزه برگشت و پس از تحصیل تا سال ۲۰۰۴ م با ادعای ناکارآمدی دروس و فساد مالی در حوزه، دروس حوزوی را رها کرد. در این زمان احمد الحسن با حیدر مشتت ادعای مشترکی را آغاز کرده و خود را فرزند و فرستاده حضرت ولی عصر علیه السلام و حیدر را به عنوان یمانی آل محمد علیهم السلام معرفی نمود. لذا جهت نشر عقاید و تجهیز قوای نظامی، خانه‌ای را به عنوان

۱. احمد اسماعیل، همگام با عبد صالح، ج ۲، ص ۷۴.

۲. ر. ک. احمد اسماعیل، متشابهات، ج ۴، ص ۷۷-۶۷.

۳. ر. ک. محمد مهدی سلمان پور، رسول ابلیس، ص ۳۱.

۴. ر. ک. علی محمدی هوشیار، درنامه نقد و بررسی جریان احمدالحسن بصری، ص ۲۶.

مکتب امام احمد الحسن و یمانی موعود در محله «سهله» در منطقه «صریفة» در نظر گرفتند. به دنبال آن حیدر مشّت برای تبلیغ و نشر عقاید خود به شهر مقدس قم آمده و به دیدار آیت الله سید صادق روحانی و شیخ علی کورانی رفت.

آیت الله کورانی در کتاب «دجال البصرة» می گوید:

«حیدر مشّت تقریباً ده ماه قبل از هلاکتش به دیدار من می آمد و سعی داشت در مورد یمانی بودنش از من تأیید بگیرد. آخرین باری که آمد، گفت دو نامه با خودم آورده ام، یکی برای تو و یکی برای مقام معظم رهبری (حفظه الله) پرسیدم: نامه از کیست؟ گفت: از امام مهدی علیه السلام. کمی خود را جمع کردم و به او گفتم: شیخ حیدر! آیا مطمئن؟! گفت: بله، گفتم: آیا تو امام مهدی علیه السلام را دیده ای؟ آیا ایشان نامه را به شما داده و به تو دستور داده نامه را به من بدهی؟! گفت: بله. او را نصیحت کرده و ماجرای منصور حلاج را برایش باز گفتم که چگونه او ادعای سفارت کرد و به پدر شیخ صدوق علیه السلام نامه نوشت که به او ایمان بیاورد. من او را نصیحت کردم و به او گفتم من از گرفتن نامه تو معذورم، اگر یک بار دیگر امام زمان علیه السلام را دیدی و ایشان از تو خواستند که نامه را به من برسانی، به ایشان بگو فلانی نامه شما را نمی پذیرد مگر اینکه معجزه ای ببیند. شیخ حیدر فوراً جواب داد: چه معجزه ای می خواهی؟! گفتم: همان معجزه ای که پدر شیخ صدوق از حلاج خواست. ریش های مرا که سفید شده به رنگ اولیه زمان جوانی برگردان! حیدر مشّت ساکت شد و بعد گفت: آیا قبول می کنی که شب خوابی ببینی؟ گفتم هرگز، اگر بیست خواب هم که ببینم قبول نمی کنم مگر می توان دین را از راه خواب اثبات کرد. دین خدا بزرگ تر از آن است که از راه خواب گرفته شود^۱. بلکه در اثبات دین احتیاج است هم به دلیل برهانی و منطقی که عقل ها را خاضع و همراه کند و هم به معجزه روشن و واضح. امام کاظم علیه السلام می فرماید: "ان الله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة فاما الظاهرة فالرسل الانبياء و الائمة و اما الباطنة العقول"^۲ حیدر مشّت دقایقی سکوت کرد و رفت.^۳

پافشاری و اصرار حیدر مشّت بر سر نشر عقاید خود به حدی بود که وی به علت تبلیغات مسموم و

۱. «فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ - عَزَّ وَ جَلَّ - أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرَى فِي النَّوْمِ»؛ محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۳، ص ۸۹.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۱، ص ۱۶.

۳. علی کورانی، دجال البصرة، ص ۴۴.

به راه انداختن راهپیمایی در شهر قم، توسط نیروهای امنیتی ایران دستگیر شد و به زندان رفت، حیدر مشتت بعد از چند ماه از زندان آزاد شد و به عراق بازگشت، با بازگشت وی به عراق، بین حیدر و احمد بصری اختلاف شد به طوری که احمد او را لعنت کرد و از او به عنوان سامری عصر ظهور و خائن بیعت و کافر بعد از ایمان نام برد. هر چند بعدها گروه‌های مسلح ناشناس چند بار به دفتر شیخ حیدر حمله کردند ولی در نهایت وی در راه سفر به بغداد در منطقه «زبونه» کشته شد. یارانش، احمد و انصار او را مسئول خون شیخ حیدر می‌دانند. بعد از این بود که احمد بصری بر ادعاهای خود افزود.^۱

احمد بصری نیز مانند سایر مدعیان به صورت پلکانی ادعاهای خود را بالا برد. وی که در ابتدا تنها ادعای ارتباط با امام زمان (عج) را داشت به تدریج خود را یمانی، اول مهدیین، امام مفترض الطاعة و ... خواند. برخی از ادعاهای وی بدین شرح است:

۱- یمانی آل محمد است.

۲- توسط میکائیل و جبرائیل و سایر ملائکه تأیید شده و یاری می‌شود.

۳- فرزند امام زمان (عج) است.

۴- سفیر و وصی و فرستاده و جانشین حضرت مهدی (عج) است.

۵- خود صاحب مقام مهدویت و عصمت بوده و حجت خدا روی زمین است.

۶- پرچم وی پرچم مهدی (عج) و مخالفت با وی مخالفت با امر مهدویت است.

۷- بر پشتش مهر خاتمیت است.

۸- اعلم الناس به تورات و انجیل است.

۹- سیزدهمین امام شیعه است.

۱۰- رکن شدید است.

۱۱- زمین را پر از عدل و داد می‌کند.^۲

وی در کتاب «پاسخ‌های روشنگر» خود را چنین معرفی می‌کند:

«پدرم و آقایم محمد بن الحسن المهدی (عج) به من دستور داده‌اند که این سخنان را بگویم: من سنگی در دست امیرالمؤمنین علی (ع) هستم؛ روزی آن را انداخت تا به وسیله آن کشتی نوح (ع) را هدایت کند، و بار دیگر برای نجات ابراهیم (ع) از آتش نمرود و بار دیگر برای نجات یونس (ع)

۱. همان، ص ۲۶.

۲. ر. ک. احمد اسماعیل، متشابهات، ج ۴، ص ۷۷-۶۷.

از شکم نهنگ، و موسی علیه السلام به وسیله آن در کوه طور با خداوند سخن گفت و آن را عصایی قرار داد تا دریاها را شکافت و زرهی برای داوود علیه السلام و در جنگ احد، علی علیه السلام آن زرهپوش را به تن کرد و در جنگ صفین آن را پیچید و مخفی نمود.^۱

وی در سال ۲۰۰۴ م در بصره فعالیت مستمر خود برای بیعت گیری را برای چند سال ادامه داد و در این ایام بعضاً مناظراتی بین علمای شیعه با این شخص انجام می گرفت. این جریان خطرناک در سال ۲۰۰۸ م وارد اصلی ترین فاز خود یعنی (ظهور الإمام احمد الحسن) گردید که طی آن احمد اسماعیل در روز تاسوعای حسینی سال ۱۴۲۸ قمری یعنی ۲۸ دی ماه سال ۱۳۸۶ شمسی، در عراق ظهور کرده و یارانش پرچم هایی بدست گرفته و با بلندگوهای بزرگ ندای ظهر المهدی را سر دادند و در ناصریه و بصره عراق با نیروهای امنیتی وارد درگیری شدند که شروع آن درگیری نیز در اثر شلیک گلوله های جنگی از طرف انصار احمد به نیروهای نظامی محافظ جریان عزاداری بود. در آن درگیری ها و نیز سایر اقدامات آشوب طلبانه ای که در بصره نیز جریان پیدا کرد، حدود صد تن از یاران احمد بصری و نیز نیروهای امنیتی عراق کشته و تعدادی از انصار احمد که با وی بیعت کرده بودند دستگیر شدند. احمد اسماعیل نیز بنا به نقلی کشته و بنا به سخنی دیگر فراری شده و به امارات پناهنده شد. جالب اینجاست که نیروهای آمریکایی به دولت عراق اعتراض کردند که چرا با این شدت با گروهک احمد برخورد کرده است. تلویزیون عراق نیز فیلمی از حسن الحمامی، پدر معنوی آنان پخش کرد که اعتراف می کند پول های آنان از جانب امارات و برخی کشورهای دیگر تأمین می شده است. حکومت عراق هم این اسناد را به عنوان اعتراض به این دخالت ها برای دو کشور امارات و عربستان فرستاد.^۲ بعد از این اتفاق، جنبش انصار احمد بصری جریان خود را کاملاً مسالمت آمیز معرفی کرده و از تنازعات سیاسی در عراق دست برکشیده و شروع به تبلیغات سنگین در فضای مجازی نظیر فیس بوک و سایت های شیعی و یوتیوب و مسنجر پالتاک و غیره نموده و از این طرُق نیز توانستند از اقصی نقاط جهان برای احمد بصری بیعت بگیرند.^۳

انشعابات جریان مدعی یمانی

با توجه به این که احمد از سال ۲۰۰۸ م و پس از شورش مسلحانه دیگر دیده نشده است، طرفداران وی

۱. همان، پاسخ ها روشن گر، ج ۱، ص ۱۹.

۲. ر. ک. علی کورانی، دجال البصرة، ص ۶۳.

۳. ر. ک. اکبر بیرامی، ردیه ای قاطع بر احمد بن اسماعیل کاطع، ص ۶.

به مرور زمان به شاخه‌های مختلفی تقسیم شدند که مهم‌ترین آن‌ها به این شرح است:

مکتب

اصلی‌ترین و پرتعدادترین گروه طرفداران احمد، مکتبی‌ها هستند. آن‌ها معتقدند مکتب نجف و چهار نفر از یاران احمد به نام ناظم العقیلی، حسن الحمامی، واثق الحسینی و حبیب السعیدی نماینده احمد هستند و تنها راه ارتباط با احمد صفحه فیسبوک احمد و مکتب می‌باشد. از خصوصیات این گروه این است که تمامی تصاویر منتسب به احمد (حتی تصاویر دوران دانشجویی و گذرنامه احمد) را انکار می‌کنند و معتقدند تمام تصاویر او به اراده الهی محو شده است.

رایات سود

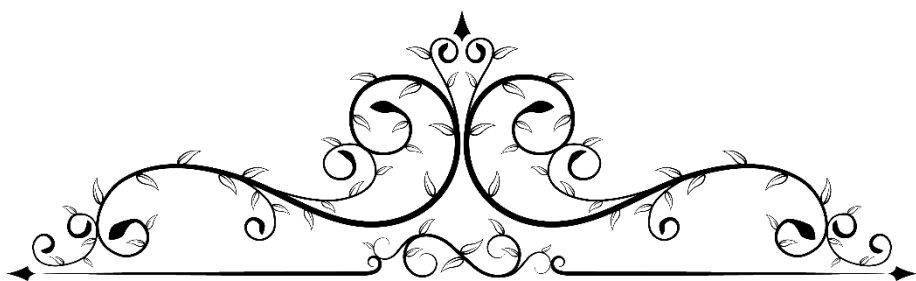
فردی به نام عبدالله هاشم که ساکن آمریکاست، ادعا کرد مهدی دوم روایت موسوم به وصیت می‌باشد. (ادعای احمد، مهدی اول بودن است). وی قبل از ایمان به احمد مستندی با موضوع فراماسونری به نام (arrival) (ظهور) ساخته بود که در ایران نیز ترجمه و پخش شد و به خصوص در بین دانشجویان بسیار مورد توجه قرار گرفت. عبدالله هاشم بعد از ایمان به احمد مستندی در حقانیت احمد به نام (arrived) (ظهور کرد) ساخت. طرفداران وی معتقدند فیسبوک احمد توسط مکتبی‌ها اداره می‌شود و صدایی که در فیس‌بوک احمد سخن می‌گوید صدای احمد نیست. آن‌ها احمد فیسبوک را گوساله سامری می‌خوانند. لازم به ذکر است که استادان احمد در حوزه و مخالفان احمد که وی را دیده و صدای وی را شنیده بودند نیز این ادعا - که صدای فیسبوک، صدای احمد نیست - را تأیید می‌کنند. این گروه تصاویر احمد را کتمان نمی‌کنند و معتقدند احمد تنها با عبدالله هاشم در ارتباط است.

احلاس

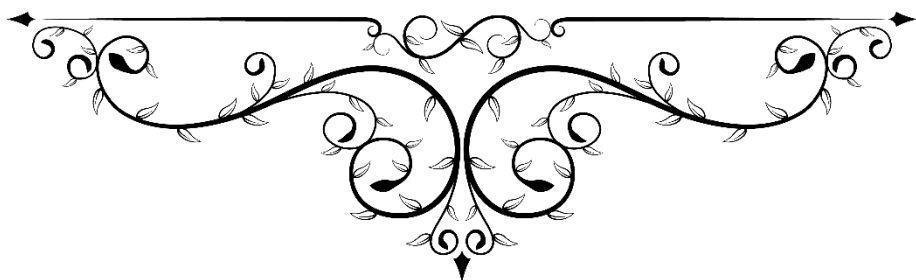
این گروه معتقدند بعد از سال ۲۰۰۸ م احمد به غیبت رفته است و هر زمان که شرایط مهیا شود باز می‌گردد و هرکس مدعی ارتباط با او شود دروغگو است. (هر دو گروه مکتب و رایات را دروغگو می‌دانند). این گروه نام خود را که به معنای فرش یا زیرانداز است، بر مبنای روایتی از امام صادق علیه السلام که در مورد عصر غیبت امام زمان علیه السلام انتخاب کرده است. شیخ طوسی رحمته الله از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمودند:

«لَمَّا دَخَلَ سَلْمَانُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ الْكُوفَةَ وَ نَظَرَ إِلَيْهَا ذَكَرَ مَا يَكُونُ مِنْ بَلَائِهَا حَتَّى ذَكَرَ مُلْكَ بَنِي أُمَيَّةَ وَ الَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ ثُمَّ قَالَ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَالْزَمُوا أَحْلَاسَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى يَظْهَرَ الطَّاهِرُ بْنُ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرُ دُوَّ

الْغَبِيَّةُ الشَّرِيْدُ الطَّرِيْدُ؛ وقتی سلمان وارد کوفه شد، به آن نگاه کرده و بلاهای آنجا را [که پس از آن واقع می‌شود] متذکر شد، تا این‌که از حکومت بنی امیه و کسانی که بعد از آن‌ها حکومت می‌کنند [و جور و ستم آن‌ها] را یادآور شد. سپس گفت: وقتی که این‌گونه شد، روی گلیم خانه‌هایتان بنشینید، تا آن پاکیزه‌فرزند پاکیزه و پاک طاهرکننده که صاحب غیبت و آواره و طرد شده است، ظهور کند.»
البته انشعابات دیگری نیز در این فرقه وجود دارد که به علت کم تعداد بودن پیروان آن‌ها از ذکر آن صرف‌نظر می‌شود.



شیوه‌های مشترك جذب و تبلیغ



استناد به رؤیا

از دیر باز خواب و رؤیا یکی از ابزار فریب فرقه‌ها بوده است. البته بر اهل تعقل پوشیده نیست که امر به اخذ عقاید در خواب و حجیت دانستن خواب به علت کوتاه بودن دست مدعیان از دلیل و حجت است. و همان‌طور که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرَى فِي النَّوْمِ؛ دین خدا گرامی‌تر از آن است که در خواب دیده شود.»

استناد به رؤیا در بهائیت

همان‌طور که آورده شد، بهائیت از بابیت و بابیت از شیخیه منشعب شدند و جالب این‌که در تمام این نحله‌ها استناد به رؤیا به چشم می‌خورد. به طور مثال سید کاظم رشتی که از جمله شاگردان شیخ احمد احسائی - بزرگ فرقه شیخیه - و ادامه دهنده راه و تفکرات او بوده، در مورد شیخ احمد احسانی و رؤیاهایش چنین می‌گوید:

«... مراد از اسم شیخیه - که در این روزها این فرقه را بدان اسم می‌نامند - منسوب‌اند به شیخ جلیل و عالم نبیل فهو الشیخ احمد ابن زین الدین ابن ابراهیم ... الاحسائی وحید عصر و یگانه دهر که اخذ کرده است علوم را از معدنش و برداشته است از منبعش که عبارت‌اند ائمه طاهرین علیهم السلام این علوم در خواب‌های صادق و نوم‌های صالح از ائمه هدی علیهم السلام به آن جناب می‌رسید و شبهه‌ای نیست که شیطان به صورت‌های مبارک ایشان متصور نمی‌تواند شد. او امام حسن علیه السلام را در خواب دید و آن حضرت زبان مبارک خود را بر دهان او بداد و از لعاب دهان مبارک آن حضرت استفاضه و استمداد نمود و کامش شیرین‌تر از عسل و خوشبوتر از مشک بود. پس زمانی که بیدار شد از فیوضات خداوند

برخوردار شد.»^۱

علی محمد شیرازی (۱۲۶۶-۱۲۳۵ ق) بنیان‌گذار فرقه بابیه و یارانش نیز از رؤیا در اثبات دعوت باطل خود بهره برده و علی محمد باب درباره خود چنین می‌گوید:

«یک سال قبل از اظهار امر، در رؤیا چنین مشاهده کردم که سر مطهر امام حسین علیه السلام از درختی آویخته است، قطره‌های خون از آن می‌چکد، من نزدیک آن درخت رفتم، نهایت بهجت و سرور را داشتم که به چنین موهبتی فائز شدم؛ دو دست خودم را پیش بردم و در زیر حلقوم بریده مقدس امام حسین علیه السلام - که خون از آن می‌چکید - نگاه داشتم؛ مقداری خون در دست من جمع شد، آن‌ها را آشامیدم. وقتی که بیدار شدم خود را در عالم دیگر دیدم؛ روح الهی از تجلی خویش جسم را می‌گذاخت و سرا پای مرا انوار فیض خداوند فرو گرفته بود، سروری الهی در خود می‌دیدم، اسرار وحی خداوندی با نهایت عظمت و جلال در مقابل چشم من مکشوف و پدیدار بود.»^۲

و یا عبد الکریم قزوینی برای حقانیت ظهور علی محمد شیرازی در سال هزار و دویست و شصت قمری به این رؤیا تمسک یافته و می‌گوید:

«شب عید را به نماز و دعا گذراندم، بغتاً خوابم برد؛ در خواب دیدم مرغ سفیدی مثل برف دور سر من پرواز می‌کند پهلوی درختی ایستاده بودم، مرغ روی شانه آن درخت نشست و با نغمه مؤثری که از وصف آن عاجزم، گفت: ای عبد الکریم! آیا در جستجوی مظهر موعود هستی؟ منتظر باش که در سینه ستین (شصت) ظاهر می‌شود.»^۳

فرقه بهائیت نیز مانند برخی فرقه‌های انحرافی دیگر، خواب‌هایی را برای اثبات حقانیت خود مطرح نموده است. اشراق خاوری نمونه‌ای از این خواب‌ها را نقل می‌کند:

«[میرزا محمد تقی نوری] برای شاگردان خویش دو فقره رؤیایی را که درباره حضرت بهاء‌الله دیده بود و خیلی به آن‌ها اهمیت می‌داد، بیان کرد. خواب اول این بود که گفت: در میان جمعی از مردم ایستاده بودم، دیدم همه به منزلی اشاره می‌کنند و می‌گویند: حضرت صاحب الزمان علیه السلام در آنجا تشریف دارند؛ من خیلی خوشحال شدم و با سرعت به طرف آن منزل رفتم که زودتر خود را به حضرت برسانم

۱. سید کاظم رشتی، دلیل‌المتحیرین، ص ۲۰.

۲. عبد الحمید اشراق خاوری، تلخیص تاریخ نبیل، ص ۲۳۰.

۳. همان، ص ۱۵۲.

... از هیئت و خصوصیات مأمورینی که درب منزل ایستاده بودند چنین استنباط کردم که آن شخص جلیل حضرت بهاء الله است. مرتبه دیگر در خواب دیدم که چند صندوق در محلی دور من گذاشته شده، یکی به من گفت: این صندوق‌ها متعلق به حضرت بهاء الله است، صندوق‌ها را باز کردم، دیدم همه پر از کتاب است، کتاب‌ها را باز کردم، دیدم تمام کلمات و حروفش با جواهر گران‌بها نوشته شده و تابش آن‌ها چشم را خیره می‌کند، نورانیت و تابش آن جواهرها به حدی بود که از شدت حیرت و تعجب، بغتاً از خواب بیدار شدم.^۱

این خواب‌ها برای بهائیان تا حدی دارای اهمیت است که در کتابی مستقل به نام رؤیاهای صادق (مهرانگیز خسروی) به جمع آوری و مکتوب نمودن این خواب‌ها پرداخته‌اند. نکته جالب این‌که در فصل سوم این کتاب با عنوان حروف حی داستان ایمان آوردن برخی حروف حی - ۱۸ نفر اول ایمان آوردگان به باب - به وسیله رؤیا بیان شده است^۲، که نشان از اهمیت نقش رؤیا در بهائیت دارد. محمد علی فیضی نیز در کتاب حضرت نقطه اولی در فصل چهاردهم با عنوان تشکیل حروف حی بیان به این مطلب اشاره می‌کند. به طور مثال در مورد ایمان آوردن ملا علی بارفروش می‌نویسد:

«... شب سوم در حین ادامه صلاة تیر دعا به هدف اجابت مقرون گشته و جناب ملا علی در حالی که به مناجات و راز و نیاز گذرانده بود، در عالم رؤیا نوری را مشاهده نمود که او را به مقصود دل و جان راهنمایی کرد.»^۳

استناد به رؤیا در جریان مدعی یمانی

احمد اسماعیل در کتاب‌ها، بیانیه صوتی و سایت رسمی خود خواب را روشی از غیب و نزدیک‌ترین راه برای تشخیص امام معصوم دانسته و می‌گوید:

«أقصر طریق للإيمان بالغيب هو الغيب، أسألي الله بعد أن تصومي ثلاثة أيام و تتوسلي بحق فاطمه بنت محمد^۴ أن تعرفي الحق من الله بالرؤيا أو الكشف أو بأى آية من آياته الغيبية الملكوتية سبحانه وتعالى؛»

۱. همان، ص ۹۴.

۲. ر. ک. مهرانگیز خسروی، رؤیای صادق، ص ۷۰-۵۹.

۳. محمد علی فیضی، حضرت نقطه اولی، ص ۱۲۵.

۴. احمد اسماعیل، الجواب المنير، ج ۱، ص ۷.

کوتاه‌ترین راه برای ایمان به غیب، استفاده از خود غیب است. پس از سه روز روزه داری متوسل به حضرت زهرا^۲ شوید، و از خدا بخواهید که حق را در عالم رؤیا، مکاشفه و یا به وسیله یکی از نشانه‌های غیبی‌اش به شما نشان دهد.»

در روشی دیگر نیز، خواندن دعایی به مدت چهل شب را پیشنهاد داده و آن را مقدمه‌ای برای کشف حقیقت از طریق رؤیا می‌داند.

مسئله خواب و رؤیا به قدری برای احمد دارای اهمیت بوده که اساس و شروع حرکت خود را بر مبنای یک خواب بنا نهاده است. وی در «خطبه ملاقات»، علت رفتن به حوزه را چنین شرح می‌دهد:

«در اینجا لازم می‌دانم که به طور مختصر اشاره‌ای به این دیدار داشته باشم؛ چراکه نقطه‌ای بسیار حیاتی در زندگانی من است و اولین باری بود که امام مهدی علیه السلام به من دستور داد که به صورت علنی و با درگیری به حوزه نجف بروم ... داستان این دیدار این گونه است که شبی در خواب دیدم که امام مهدی علیه السلام نزدیک ضریح سید محمد، ایستاده بود و به من دستور داد که به دیدارش بروم. پس از آن از خواب بیدار شدم، ساعت دو نیمه شب بود، چهار رکعت از نماز شب را خواندم و خوابیدم. دوباره چیزی شبیه به خواب قبلی دیدم و دوباره امام مهدی علیه السلام دستور دیدار داد. روزها و ماه‌ها گذشت تا اینکه خداوند خواست و دوباره امام زمان علیه السلام را دیدم. این بار به من دستور داد که به حوزه علمیه نجف بروم تا آن چه را که به من خبر داده، برای برخی از طلاب حوزه بازگو کنم.»^۱

وی در ادامه همین خطبه مجدداً با اشاره به خواب‌هایی که در تأیید وی دیده شده است، می‌گوید:

«آن چه امروز اتفاق می‌افتد، وحی بزرگی است که در خواب دیده شده است؛ اما بسیاری از مردم نسبت به نعمت‌های پروردگارشان کافر هستند و شکر نمی‌کنند، این از فضل الهی بر ما و بر مردم است اما بیشتر مردم شکرگزار نیستند.»^۲

وی همچنین در «خطبه محرم» خود این چنین می‌گوید:

«آیا وجود هزاران رؤیا که توسط مردم سرزمین‌های مختلف دیده شده‌اند و در این رؤیاها پیامبران، اوصیا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آل محمد علیهم السلام آن‌ها را به یاری صاحب حق، یمانی و قائم آل محمد علیهم السلام تشویق می‌کنند؛ کافی نیست؟ آیا همین تواتر رؤیاهای مردان و زنان مؤمن به خدا و روز بازپسین کافی

۱. احمد اسماعیل، خطبه ملاقات.

۲. همان.

نیست؟ توجه داشته باشید که رؤیاهای و مکاشفات، کلمات خداوند و وحی خداوند متعال به بندگان
است.^۱

وی همچنین در سائتش (سایت مبلّغ وی به زبان فارسی) این‌گونه نوشته است:

«اما درباره خواب؛ معمولاً هرچند وقت یک بار گروهی از استان‌های دور از نجف، نزد من می‌آیند و بسیاری از آنان خواب‌هایی در تأیید این دعوت دیده‌اند. اگر یک یا دو خواب بود، دشمنان آل محمد (علیهم‌السلام) می‌توانستند آن را رد کنند؛ اما با این صدها و بلکه هزاران خواب چه می‌کنند؟ در حالی که در بسیاری از این خواب‌ها معصومین بوده‌اند.»^۲

اکثر طرفداران احمد نیز رؤیاهایی در حقانیت او دیده‌اند. ضمناً طرفداران احمد در کانالی تلگرامی با عنوان رؤیای صادقه هر روز تعدادی از این رؤیاهای را با عنوان مبشرات روزانه قرار می‌دهند. البته نکته قابل جالب این‌که احمد تنها رؤیاهایی که بر حقانیت او گواهی دهد قبول دارد و رؤیاهای مخالف خود را دروغ و گوینده آن را دروغگو می‌داند. وی می‌نویسد:

«کسی که می‌گوید رؤیایی دیده که حقانیت احمد الحسن را تأیید نمی‌کند، چه می‌خواهد بگوید؟! در حالی که رؤیای هزاران تن از مردم در مناطق مختلف کره زمین، با ادیان و مذاهب مختلف بر این دلالت می‌کند که احمد الحسن حق است. چه می‌خواهد بگوید؟ می‌خواهد بگوید که ملکوت متناقض عمل می‌کند؟! می‌خواهد ملکوت آسمان‌ها را خدشه‌دار کند؟! هنگامی که ملکوت در دست خداست، پس راست گو و دروغ‌گویی وجود دارد و امر تمایز آنان، واضح است؛ و این که هر کس رؤیایی موافق با وصیت رسول الله ﷺ ببیند، او راست‌گوست و کسی که افترا بسته و رؤیایی مخالف با وصیت رسول الله ﷺ را سرهم می‌کند، دروغ‌گوست.»^۳

دلایل عدم حجیت رؤیا

در منابع روایی و عقلی دلیلی بر اعتبار رؤیا در تشخیص مصداق حجت الهی وجود ندارد و با توجه به این که هیچ فقیه و متکلمی خواب را در تشخیص حکم فقهی معتبر نمی‌داند، به طریق اولویت نمی‌توان از این روش در مباحث عقیدتی بهره‌مند شد. از دیگر سو افرادی از میان مدعیان دروغین که قائل به حجیت

۱. احمد اسماعیل، خطبه محرم.

2. <https://www.almahdyoon.com>.

۳. احمد اسماعیل، همگام با عبد صالح، ج ۲، ص ۷۱.

رویا شده‌اند، دلیلی منطقی بر اثبات دیدگاه خود نداشته‌اند. گفتنی است، شیاطین می‌توانند برای انسان‌ها تخیل دیدن معصوم علیه السلام را ایجاد کنند و به صورت حتمی افرادی که به نام رسول خدا صلی الله علیه و آله یا یکی دیگر از معصومان علیهم السلام رؤیت می‌شوند، خود معصوم علیه السلام نیستند تا به دنبال آن اجرای فرمان‌های داده شده در رؤیا لازم باشد.

در میان متکلمان و فقیهان شیعه کسی خواب را، در کشف و یافتن حکم فقهی معتبر نمی‌داند و با وجود سخت‌گیری عالمان شیعی در اثبات اصول عقاید با تمسک به ادله‌ی قطعی به طریق اولی رؤیا در مسائل عقیدتی، مانند کشف حجت الهی و امام معصوم راهی ندارد. جهت نمونه کلامی از شیخ مفید را می‌آوریم که می‌فرماید:

«ومع ذلك فإننا لسنثبت الأحكام الدينية من جهة المنامات؛ باید توجه داشت که ما احکام دینی را به وسیله رؤیا و خواب اثبات نمی‌کنیم.»

پس روشن شد که نه تنها دلیلی بر اعتبار رؤیا در تشخیص مصداق حجت الهی وجود ندارد - که این نبود دلیل خود به تنهایی برای عدم حجیت رؤیا کفایت می‌کند - بلکه دلیل بر عدم حجیت رؤیا نیز داریم که در ادامه به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود:

حدیث (إِنَّ دِينَ اللَّهِ - عَزَّ وَجَلَّ - أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرَى فِي النَّوْمِ)

فقیهان در ردّ استنباط احکام شرعی به وسیله خواب، به روایت ذیل نیز استناد جسته‌اند:

«عَلَى بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ: مَا تَرَوِي هَذِهِ النَّاصِبَةَ؟ فَقُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ فِيمَا ذَا؟ فَقَالَ: فِي أَذَانِهِمْ وَرُكُوعِهِمْ وَسُجُودِهِمْ. فَقُلْتُ: إِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ أُمَّ بِنَ كَعْبٍ رَأَتْ فِي النَّوْمِ. فَقَالَ: كَذَبُوا، فَإِنَّ دِينَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَعَزُّ مِنْ أَنْ يَرَى فِي النَّوْمِ؛

امام صادق علیه السلام فرمودند این نواصب چه می‌گویند؟ عرض کردم: فدایت شوم، در چه موردی؟ فرمود: در مورد اذانشان و رکوع و سجوشان، عرض کردم: می‌گویند که ابی بن کعب آن را در خواب دیده. امام فرمود: دروغ می‌گویند؛ زیرا دین خداوند عزیزتر از آن است که در خواب دیده شود.»

اهل سنت در سبب تشریع اذان گفته‌اند: مردم مدینه برای آگاه شدن از وقت نماز مشکل داشتند و پیامبر

۱. محمد بن محمد مفید، الفصول المختارة، ص ۱۳۰.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۳، ص ۴۸۳.

علیه السلام با ایشان به مشورت پرداخت. پیشنهاد ناقوس و بوق و دف و روشن کردن آتش و نصب پرچم - که علامت نصاری و یهود و رومیان و مجوسیان بود - به پیامبر ﷺ داده شد، ولی ایشان آن‌ها را نپذیرفت و در حالی که حضرت ﷺ با مشورت به نتیجه‌ای نرسیده بودند، عبدالله بن زید در رؤیا و یا بین خواب و بیداری فرشته‌ای را دید که به او اذان و اقامه را آموخت. سپس او این جریان را به پیامبر ﷺ بازگو کرد و ایشان دستور دادند تا بلال آن را گرفته و برای اعلام وقت نماز بگوید؛ اما اهل بیت علیهم السلام این سخن را نفی کرده و تشریع اذان را به وحی الهی دانسته‌اند. با توجه به عمومیت عبارت (دین الله)، معنای روایت، تمام آموزه‌های دین، اعم از مسائل عقیدتی و فقهی بوده و نفی استفاده از رؤیا در این روایت آشکارا بیان شده است. مقید نمودن این عبارت در مسائل فقهی نیز تأثیری بر استدلال ندارد؛ چرا که با توجه به این که رؤیا نمی‌تواند نقشی در استنباط احکام فقهی داشته باشد، به طریق اولویت در مسائل عقیدتی بی‌فایده است.

از این رو علامه مجلسی پس از تأیید سند این روایت^۱، می‌فرماید:

«ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْخَبْرَ يُدَلُّ عَلَى أَنَّ بِالْإِسْلَامِ لَا تَنْبُتُ الْأَحْكَامُ^۲؛ این خبر دلالت می‌کند که با خواب نمی‌توان احکام الهی را ثابت کرد.»

اجماع

در نگاه فقها شکی در حجیت اجماع کاشف از قول معصوم علیهم السلام نیست. یکی از راه‌های کشف قول معصوم علیهم السلام حدس است. خلاصه روش حدس در باب اجماع آن است که انسان از راه دستیابی به فتوای همه فقها حدس قطعی پیدا کند به این که رأی معصوم همین بوده و این نظریه به دانشمندان در طول تاریخ هم رسیده است. چون ما با وجدان می‌بینیم که فقها در برخی مسائل و احکام شرعیه فرعیه اختلاف نظر دارند؛ یکی قائل به وجوب، و دیگری قائل به حرمت است و ... با این همه اگر در مسأله‌ای، تمام علما در طول تاریخ نظریه واحدی داشتند، ما حدس قطعی می‌زنیم به اینکه علما این رأی را از پیش خود اختراع ننموده‌اند، بلکه از رهبر و پیشوایشان به آن‌ها رسیده است.

همان گونه که در صورت اتفاق نظر قطعی سایر صاحبان آرا و مذاهب، انسان یقین می‌کند که این سخن را رهبر آن‌ها گفته یا مثلاً در صورت اتفاق تمام شاگردان کلاس بر مطلبی، انسان یقین می‌کند که این سخن را از استاد خود گرفته‌اند؛ نوع متأخرین از علما همین راه را برگزیده‌اند؛ و اگر بتوان نظر تمام فقها در تمام

۱. ر. ک. محمدباقر مجلسی، مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۱۵، ص ۴۶۸.

۲. ایشان در مورد سند چنین فرموده‌اند: «حسن. وروی مثله فی العلل بأسانید صحیحه.» همان.

۳. همان.

زمان‌ها را بدون نظر مخالف به دست آورد، این اجماع پذیرفتنی است.^۱ برخی از عالمان بر این باورند که در مورد عدم اعتبار رؤیا در کشف احکام فقهی شکی نیست و به عبارت دیگر اجماع علما در این باره پذیرفتنی است.^۲ حتی محدث نوری نیز با وجود داشتن مشربی گسترده در مباحث رؤیا، و نگاشتن کتابی مفصل در این زمینه، اعتقاد خود پیرامون عدم حجیت رؤیا در احکام شرعی را چنین بیان آورده:

«ولا يخفى على الأرباب النهى عدم كون الرؤيا طريقاً في غير الأنبياء في الأحكام بأسرها»^۳؛ و بر عقلا و اهل فن پوشیده نیست که رویا برای غیر انبیا، در استنباط هیچ حکم فقهی به کار نمی‌آید.

اشتباه در تعبیر و تأویل رؤیا

فهم رؤیای صادقه به راحتی نبوده و افراد خاص - که علم تعبیر به آن‌ها الهام شده - می‌توانند این مطلب را تشخیص دهند و حتی برخی از علما نظیر امام خمینی علیه السلام نیز در تعبیر خواب خود به اشتباه رفته‌اند ایشان خواب می‌بینند که مرگشان فرا رسیده و در هنگام دفن سنگی زیر پهلوشان را آزار می‌دهد و حضرت علی علیه السلام آن را برداشته و کمکشان می‌کنند، پس از بیداری از رؤیا را چنین تعبیر نمودند که گناهی داشته و حضرت علیه السلام شفیع ایشان می‌شوند. پس از مدتی و نقل این رؤیا برای آیت‌الله کشمیری علیه السلام، ایشان تعبیر را نادرست دانسته و می‌گویند: این سنگ نماد شاه ایران بوده و مرگ نشانه تبعید، که به لطف حضرت علی علیه السلام شما به ایران بر می‌گردید و شاه از ایران می‌رود.^۴

به ویژه زمانی که خواب ما صراحتی نداشته و نیاز به تأویل دارد. از این روی علامه محمد تقی مجلسی علیه السلام می‌گوید:

«ولكن لا يعرف تعبیر الرؤيا إلا الأنبياء والأوصياء أو من ألهمه الله من أوليائه، فإنه بحر عميق بل جربنا أن لكل نفس تعبیر خاص ليس لغيرها»^۵؛ تعبیر رؤیا را انبیا و اوصیا و یا دریافت‌کننده‌های الهام الهی می‌دانند، تعبیر خواب دریای عمیقی است و تجربه نشان داده که تعبیر خواب در یک موضوع خاص برای تمام افراد یکسان نیست.»

۱. ر. ک. ابوالقاسم بن محمد حسن میرزای قمی، القوانين المحکمه فی الأصول، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. ر. ک. جعفر بن خضر کاشف الغطاء، حق المبين فی تصویب المجتهدين وتخطئه الاخباريين، ص ۸۴.

۳. حسین بن محمد تقی نوری، دار السلام فی ما يتعلق بالرؤيا والمنام، ج ۴، ص ۱۹۰.

۴. ر. ک. فریده مصطفوی (خمینی)، تفسیر سوره یوسف علیه السلام، ص ۲۵.

۵. محمد تقی مجلسی، روضه المتقين فی شرح من لا یحضره الفقيه، ج ۵، ص ۳۹.

سختی تعبیر رؤیا و فهم کلام معصومین علیهم‌السلام در خواب، منجر می‌شود که نتوان به خواب کسی اطمینان کرد. علامه مجلسی رحمته‌الله در این زمینه می‌گویند:

«وأيضا ما يرى في المنام قد يحتاج إلى تعبیر وتأويل فلعل ما رآه مما له تعبیر وهو لا يعرفه وإن لم يكن من قبيل الأضغاث^۱؛ و همچنین آن چه در خواب می‌بیند، اگر از اقسام خواب‌های آشفته نباشد، به دلیل عدم درک صحیح تعبیر خواب و پیام‌های داده شده، نمی‌تواند حجت قرار گیرد.»

آنچه در برخی گزارش‌ها از رؤیاها به دست می‌آید، بیانگر این است که، تشخیص رؤیای صادقه از کاذبه، آن قدر مشکل است که برخی از علمای ربانی و اولیای الهی نیز از تعبیر اشتباه در امان نبوده و با گمان صادقه بودن رؤیا و استناد عقایدشان به آن، مسیر را به انحراف رفته‌اند.

به عنوان نمونه می‌توان به قصه تحریم تنباکو اشاره کرد که برخی از اخباری‌ها با تمسک به رؤیا، و این که امام حسین علیه‌السلام دستور ترک استعمال تنباکو را داده‌اند، بر علمایی که استفاده از تنباکو را جایز دانسته، احتجاج کرده‌اند. در حالی که قائلین به جواز نیز، به رؤیای دیگری از آن حضرت علیه‌السلام استناد کرده که دلالت بر اذن امام علیه‌السلام به استفاده از قلیان دارد.^۲

آیت‌الله جوادی آملی نیز در عدم حجیت خواب در مباحث علمی و اعتقادی چنین آورده:

«شاید سرّش آن باشد که در آن صورت حدّ و مرزی برای رؤیا و مکاشفات عرفانی وجود نمی‌داشت و هر کس هر چه می‌خواست در عالم رؤیا می‌دید یا در عالم مکاشفه مشاهده می‌کرد؛ از امور ساده‌ای مثل اینکه فلانی باید فلان مبلغ را به فلان کس دهد؛ فلانی باید فلانی را به عقد خود در آورد یا به عقد فلانی درآید یا ... گرفته تا امور مهمی مانند ادعای نیابت و سفارت از حضرت بقیه الله علیه‌السلام و ... در نتیجه بسیاری از امور، واجب و بسیاری دیگر، حرام می‌شدند و الزامات و التزامات فراوانی پدید می‌آمدند و راهی برای نفی و اثبات آن‌ها نبود و خلاصه، سنگی روی سنگی بند نمی‌شد، در حالی که معیار الزامات و التزامات فقهی در عصر غیبت آن است که دیگران راه عالمانه‌ای برای اثبات یا نفی آن داشته باشند و این، راهی جز استناد و اتکا به ادله اربعه (کتاب، سنت، عقل و اجماع) در استنباطات فقهی ندارد.»^۳

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۸، ص ۲۳۸.

۲. ر. ک. جعفر بن خضر کاشف الغطا، حق المبین فی تصویب المجتهدين وتخطئه الاخباريين، ص ۸۴.

۳. عبدالله جوادی آملی، ادب فنای مقربان، ج ۶، ص ۱۴۱.

مخالفت و دشمنی با علما

بزرگ‌ترین سد در برابر منحرفین و مدعیان دروغین در عصر غیبت، علمای دین هستند که از حریم اعتقادات پاسبانی می‌نمایند و ضعفای شیعه را از دام‌های شیاطین جن و انس رهایی می‌بخشند و همان گونه که امام هادی علیه السلام فرمودند: «... الذَّائِبُ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ...»^۱ (دفاع کننده از دینش با براهین الهی) هستند. بنا بر این بدیهی است که تمام مدعیان در اولین گام، جهت از بین بردن این سد و قطع ارتباط مردم و علمای راستین تلاش می‌کنند.

بهائیت و جریان مدعی یمانی نیز از این قاعده مستثنا نیستند و هر دو گروه کوشیده‌اند با مغالطه و تمسک به برخی روایات مبهم و قابل تأویل، ضعیف و در برخی موارد موضوعه، علمای عصر خود را فاسق و گمراه معرفی کرده و مردم را از مراجعه به آن‌ها باز دارند.

مخالفت و دشمنی بهائیت با علما

دشمنی با علما را می‌توان در جای جای آثار بهاء و بهائیان مشاهده نمود. برای نمونه می‌توان به لوح مشهور به «ابن الذئب» اشاره کرد. البته بهاء در این رساله، مخاطب آن یعنی مرحوم آقا نجفی اصفهانی را «ابن الذئب» نخوانده است، بلکه علمای اصولی مخالف شیخیه و بابیه و بهائیه «ذئب» نامیده شده‌اند که آقا نجفی و پدرش نیز در زمره همان علماء بودند. لذا به نظر می‌رسد که پس از وصول نامه به اصفهان و ردّ قولی یا عملی آن توسط آقا نجفی، بهائیان و رؤسایشان وی را ابن الذئب و آن نامه را لوح ابن الذئب خواندند تا خود را تخلیه روانی و عصبی نمایند. بهاء ضمن توهین‌ها و هتاک‌های خود از علمای ایران به عنوان «ابره‌ای تیره و مظاهر ظنون و اوهام» یاد کرده که مانع تابش «آفتاب عدل» بر افق ایران می‌شوند.^۲ حسین علی در لوح دیگری راجع به مرحوم صاحب جواهر می‌نویسد:

«شیخی را که به (محمد قبل از حسن) موسوم است یاد کنید. او از اعلم علمای عصر خود است. هنگامی که حق ظاهر شد او و امثال او از آن اعراض کردند و کسانی که گندم و جو پاک می‌کردند، به سوی خدا اقبال کردند ... ای گروه علماء، به خدا پناه ببرید و خودتان را حجاب میان من و خلق من قرار ندهید ... ای گروه علماء، بر حذر باشید که سبب اختلاف در اطراف شوید. چنان که در ابتدای

۱. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۸.

۲. ر. ک. عبد الحمید اشراق خاوری، مانده آسمانی، ج ۹، ص ۳۳-۳۲.

امر (ابتدای ظهور باب و بهاء) علت اعراض (دوری مردم) شدید.^۱

هم چنین می‌گوید:

«بگو ای گروه علماء، آیا صدای قلم اعلای مرا نمی‌شنوید و این خورشید تابان از افق ابهی را نمی‌بینید؟ تا چه وقت بر بت‌های هواهای خود معتکف می‌باشید؟ اوهام را رها کنید و رو به خدای مولای قدیم خود (بهاء) بیاورید.»^۲

بهاء در کتاب «ایقان» خود نیز می‌نویسد:

«در عوالم که از کتب مشهوره معتبره است می‌فرماید یظهر من بنی هاشم صبی ذو کتاب و احکام جدید الی ان قال و اکثر اعدائه العلماء»^۳

وی چند پاراگراف بعد این جمله را با عباراتی کامل‌تر می‌کند و می‌نویسد:

«در اربعین ذکر فرموده یظهر من بنی هاشم صبی ذو احکام جدید فیدعوا الناس و لم یجبه احد و اکثر اعدائه العلماء فاذا حکم بشیء لم یطیعوه فیقولون هذا خلاف ما عندنا من ائمة الدین»^۴

البته این عبارات نه تنها در کتب مذکور بلکه در هیچ کدام از منابع روایی شیعه وجود ندارد. نکته‌ای که زین العابدین کرمانی - از سران شیخیه کرمان - در کتاب صواعق البرهان به آن اشاره می‌کند. وی با نام گذاری فصل نقد این روایات به عنوان «استناد به حدیثی از عوام» غیر شیعی بودن منبع این حدیث را متذکر شده و در ادامه می‌نویسد:

«مکرر بر مکرر از اول تا آخر عوالم را مراجعه کردیم و به این لفظ که روایت کرده حدیثی ندیدیم.»^۵

بها در قسمتی دیگر از ایقان می‌نویسد:

«نیست این امور - مخالفت علما با بهائیت - مگر از اعراض (از حق) فقهای عصر و علمای عهد. این است که صادق بن محمد می‌فرماید فقهاء ذلک الزمان شرّ فقهاء تحت ظلّ السماء منهم خرجت الفتنة

۱. بهرام افراسیابی، تاریخ جامع بهائیت، ص ۵۱۳ - ۵۱۲.

۲. همان، ص ۴۷۵.

۳. حسینعلی نوری، ایقان، ص ۱۶۰.

۴. همان.

۵. زین العابدین کرمانی، صواعق البرهان، ص ۶۶۴.

و اليهم تعود.»^۱

بررسی روایت

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رُسْمُهُ، وَمِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ، يَسْمُونَ بِهِ وَهُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ، مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى، فَقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فَقَهَاءٍ تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ، مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَإِلَيْهِمْ تَعُودُ»^۲

امام صادق عليه السلام نقل کردند از امیرالمؤمنین عليه السلام که پیامبر ﷺ فرمود: زمانی بر اتم می آید که از قرآن جز نوشته هایش باقی نمی ماند و از اسلام جز اسمش باقی نمی ماند. خود را مسلمان می خوانند در حالی که دورترین افراد از آن اند، مساجدشان آباد است ولی خبری از هدایت در آن نیست، فقهای آن زمان شرترین فقهایی هستند که آسمان بر آن ها سایه افکنده است، فتنه از آن ها خارج می شود و به سوی خودشان نیز باز می گردد.»

در بررسی این روایت به سه نکته می توان توجه کرد:

اول: پیامبر ﷺ می فرماید: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ». کلمه (ناس/ مردم) شامل همه مردم مسلمان اعم از شیعه و غیر شیعه می شود و اختصاص به شیعه ندارد. البته در بعضی روایات وقتی (ناس) می گویند، فقط غیر شیعه قصد شده اند اما در اینجا شامل همه مسلمانان می شود. لذا بعضی فقهاء آن زمان - چه شیعه و چه غیر شیعه - که بدترین فقهاء زیر آسمان هستند، فقهاء غیر شیعه را هم شامل می شود و پر واضح است که عامه، اکثر این فقهاء سوء را تشکیل می دهند و بسیاری از فتنه ها هم در آخرالزمان از آن ها خارج شده است.

دوم: مسلماً پیامبر ﷺ نمی خواستند بگویند در آخرالزمان همه منحرفند و همه مساجد از هدایت خالی هست؛ بلکه قصدشان این بوده که جدا شدن تعداد زیادی مردم را از دین خبر دهند. همین دقت ساده در فراز ابتدایی حدیث، معنای عبارت (فُقَهَاءُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ...) را برای ما مشخص می کند. یعنی حضرت قصد نداشتند که بگویند (همه فقهاء آخرالزمان) بدترین فقهای زیر آسمان می باشند بلکه کلام حضرت ناظر

۱. حسینعلی نوری، ایقان، ص ۱۶۴.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۸، ص ۳۰۸.

به فقهای سوء آخرازمان می‌باشد.

سوم: این مطلبی واضح است که منظور این دسته از روایات تمام علما و فقها نیست؛ اما از باب احتجاج می‌توان چنین گفت که از آنجایی که بهائیت و جریان مدعی یمانی توانسته‌اند برخی به‌ظاهر علما و روحانیون را نیز جذب کنند، پس دیگر مدعی آنان یعنی قائمیت باطل است زیرا به زعم آنان تمام علما و فقها در آخرازمان فاسدند و با قائم دشمنی خواهند کرد در حالی که برخی علما با باب، بهاء و احمد الحسن همراه شدند. زین العابدین نوری (حمای) در کتاب ارغام الشیطان فی رد اهل البیان به این احتجاج این گونه اشاره می‌کند:

«خیال قائل شاید از تکرار این است که ناظرین در کتابش فساد علماء ظاهر را ببینند و از این‌ها کناره کنند که مباد کلمات حقه برابر ایشان تلقین نمایند و یا فساد کلمات بابیه و بهائیه را ظاهر نمایند و به این جهت بازار ایشان کساد شود ... در حالتی که تکیه گاه و پشت گرمی مسلک مهلک خود را از ایمان آوردن چهارصد نفر از علماء به میرزا علی محمد قرار داده بود و فداکاری ملاحسین بشرویه و همراهانش را دلیل حقیقت مسلک خودش نموده بود و این مطلب را ما دلیل این ادعاء او قرار دادیم و گفتیم که از این بیان تو معلوم می‌شود که علماء عداوت با او نداشتند که چهارصد نفر از این‌ها به میرزا علی محمد ایمان آوردند و فداکاری کردند و در این جا می‌گوییم که چون غرض این قائل انطباق به میرزا علی محمد با قائم منتظر است به همان کلمه خودش او را تکذیب در ادعایش می‌کنیم و می‌گوییم قائم آل محمد علیه السلام باید علماء با او عداوت داشته باشند وقتی که چهارصد نفر از علماء ایمان به او آورده فدایی او شده باشند معلوم می‌شود که میرزا علی محمد قائم منتظر نیست و الا باید علماء با او دشمنی کنند.»^۱

مخالفت و دشمنی جریان مدعی یمانی با علما

احمد اسماعیل هم به مانند دیگر مدعیان دروغین، اولین گام‌های دعوت خود را با تخطئه و تخریب علمای دین آغاز می‌کند. وی در «خطبه ملاقات» این چنین می‌گوید:

«من از علمای دین هیچ انتظاری ندارم! چگونه از آنان انتظار یاری داشته باشم حال آنکه امام صادق علیه السلام بارها تأکید کرده که بسیاری از آنان با دست و زبان با امام می‌جنگند تا اینکه دولت امام برقرار شود و او هفتاد نفر از بزرگان و سه هزار نفر از کوچکان آنان را خواهد کشت! چگونه از آنان انتظار یاری داشته

۱. زین العابدین نوری، ارغام الشیطان فی رد اهل البیان، ص ۷۲.

باشم در حالی که امام صادق علیه السلام می گوید: خداوند این امر را به وسیله کسانی یاری می کند که هیچ نصیبی [در دنیا] ندارند و هنگامی که امر ما فرارسد، آنانی که امروزه بت پرست هستند از آن خارج خواهند شد. بت ها همان عالمان بی عمل هستند؛ چرا که در زمان امام صادق علیه السلام هیچ بتی نبود مگر أبو حنیفه و همانند هایش.^۱

آیت الله کورانی در کتاب «دجال البصرة» علت دشمنی احمد و یارانش را با علما و مراجع - به خصوص علمای نجف - این چنین تشریح می نماید:

«کینه و دشمنی احمد دجال با علما و مراجع شیعه، دقیقاً همانند کینه و دشمنی وهابیت با آنان است؛ حتی شدت کینه و تعبیر و کلمات نیز یکسان است. پیروان او هیچ مرجعی را نام نمی برند مگر اینکه پس از آن می گویند: خدا لعنتش کند! خدا خوارش کند! یا او را گمراه و بت و ... می دانند. دلیلش هم آن است که اینان به خوبی می دانند علما و مراجع شیعه، دژهایی مستحکم در برابر ادعاهای منحرف آنان هستند. خودشان هم اعتراف دارند که اگر علما و مراجع شیعه نبودند، دعوتشان در تمام مناطق فراگیر می شد. آنان همچون دزد شکست خورده ای هستند که خشمش را بر سر نگهبان خالی می کند و می گوید: اگر او نبود، داخل خانه شده و همه چیز را برده بودم.»^۲

احمد همچنین در استدلال بر علیه مراجع این چنین می نویسد:

«همه می دانند که مردم از مرجعیت پیروی می کنند و این گمراهان گمراه کننده [یعنی مراجع و علما] خودشان عادت کرده و مردم را نیز عادت داده اند که هر سخن مخالفی که دروغ و نیرنگشان را برای مردم آشکار می کند، فوراً رد کنند؛ به این بهانه که این سخن در فقه و اصول فقه و ... نیامده است؛ ... و با این ادعا که حق اگر واقعاً حق باشد پیروز خواهد شد، زیرا آن چه برای خدا باشد رشد می کند، پس وظیفه شماسست که او را رها کنید، اگر الهی باشد رشد می کند؛ و هنگامی هم که رشد کرد [مراجع] به تو می گویند: او را رها کنید که رهبر و مرجع باطل است! اگر بگویی: چگونه باطل است درحالی که امام است؟ به تو می گویند: اصل این است که امام و نائب امام نباشد.»^۳

هر چند جریان مدعی یمانی با همه علمای روشنگر دشمنی می کنند اما در بین علما، کینه و عداوت

۱. احمد اسماعیل، خطبه ملاقات.

۲. علی کورانی، دجال البصرة، ص ۹۹.

۳. همان، ص ۱۰۱.

خاصی نسبت آیت‌الله سیستانی در گفتار و نوشتار احمد و پیروانش به چشم می‌خورد. وی در مورد آیت‌الله سیستانی چنین می‌گوید:

«من، سید سیستانی و این نویسندگان را نصیحت می‌کنم که با دیده انصاف به این دعوت مبارک یمانی بنگرند و با انصاف به دنبال حق و اهل آن باشند؛ در غیر این صورت بدانند هر کس که در برابر این جنبش مبارک یمانی بایستد، آیندگان او را لعنت خواهند کرد، همان گونه که امروز کسانی را که برابر رسول خدا محمد بن عبدالله ﷺ ایستادند، لعنت می‌کنیم ... من، بنده‌ای بینوا و کم علم و عمل هستم؛ ادعا ندارم که از سید سیستانی عالم‌ترم؛ اما با روایات اهل بیت و فتاوی علمای برجسته آشنایی دارم و دیدم که فتاوی سید سیستانی، با آن‌ها مخالف است؛ اما متأسفانه بسیاری از افراد نادان احمق، بر طبل مرجعیت این عالمان بی‌عمل می‌کوبند ... در حالی که اینان، همان عالمان بی‌عملی هستند که انتظار برای امام مهدی علیه السلام را تضعیف کرده‌اند و به تکذیب امام زمان و وصی و فرستاده او بسنده نمی‌کنند.»^۱

وی هم چنین برای اینکه به اصطلاح حجت را تمام کرده باشد، نامه‌ای سرگشاده به علمای مشهور زمان از جمله رهبر انقلاب می‌نویسد و آنان را به خود دعوت می‌کند. او در ابتدای این نامه چنین می‌نویسد:

«سلام بر اهل لا اله الا الله از سوی اهل لا اله الا الله؛ سلام بر هر قلبی که خداوند را یگانه می‌داند و خانه‌ای از خانه‌های خداوند است؛ سلام بر کسانی که سخن را گوش می‌دهند و بهترین آن را می‌پذیرند و در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای هراس ندارند. اما بعد

به سید علی خامنه‌ای، سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

به سید قزوینی در ایران، سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

به شیخ عبد الحمید مهاجر، سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

به شیخ علی کورانی، سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

به سید مقتدی صدر، سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

به سید محمد حسنی، سلام علیکم و رحمة الله و برکاته

به تمام کسانی که این امر برایشان مهم است.

از تو می‌خواهم که نامه مرا بخوانی و به خوبی در آن اندیشه کنی و از خداوند متعال می‌خواهم که حق و پیروی از آن را به تو الهام کرده و تو را یاری کند؛ که خداوند متعال راهنمای سرگردان‌ها و کسانی است که راهنمایی ندارند و کسی که خداوند برای او نوری قرار نداده باشد، نوری نخواهد داشت.^۱

تقطیع و تحریف احادیث و استفاده از احادیث موضوعه (جعلی)

با توجه به خالی بودن دست فرقه‌های انحرافی از حجت و دلایل قطعی، این مدعیان برای اثبات حقانیت خود از هر روش سطحی، عامیانه و مغالطه آمیزی استفاده می‌کنند و همان طور که در مثل گفته‌اند (الغریق یتشبَّث بکلِّ حشیش) به تعبیر دهخدا:

«غرقه بر هر گیاه خشک چنگ زند. کسی که دستش از چاره‌های کاری کوتاه ماند رهاندن خویش را به ناچیزترین وسیلتی دست یازد»^۲

پیش‌تر بحث استناد به خواب و رؤیا در بین برخی فرقه‌های انحرافی بیان شد. یکی دیگر از روش‌های مدعیان باطل برای اثبات حقانیت خود، تقطیع و تحریف روایات اهل بیت علیهم‌السلام و استفاده از روایات موضوعه می‌باشد.

تقطیع، تحریف و احادیث جعلی در بهائیت

پیش از این نیز در بحث دشمنی بهائیت با علما به یکی از این روایات بدون سند و نا معتبر که مورد استفاده بهاء قرار گرفته بود، اشاره شد. این روش در بهائیت بسیار پر تکرار است و ما جهت نمونه تنها به چند مورد اشاره می‌کنیم.

روایت اول: از جمله روایاتی که سران بهائی برای اثبات ادعای خود به آن متوسل می‌شوند، روایتی است که در کتاب مشهور اهل سنت، کنز العمال نقل شده است؛ در این روایت چنین آمده که حضرت علی علیه‌السلام از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چنین سؤال کرد:

«أَمَّا آلُ مُحَمَّدٍ الْمَهْدِي أَمْ مِنْ غَيْرِنَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَ بَلْ مِنَّا، يَخْتُمُ اللَّهُ بِهِ الدِّينَ كَمَا فَتَحَ بِنَا؟^۳ آیا مهدی از ما آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است یا غیر ما؟ پیامبر پاسخ می‌دهد: از ماست و خداوند به واسطه او،

۱. همان، ص ۱۰۵.

۲. علی اکبر دهخدا، امثال و حکم، ج ۱، ص ۲۶۴.

۳. علاء‌الدین علی متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۴، ص ۵۹۱.

دین را ختم می‌کند، چنان که به واسطه ما آن را آغاز نمود.»

هر چند عین این حدیث در منابع شیعه وجود ندارد؛ ولی با توجه به وجود روایاتی نزدیک به این مضمون در منابع شیعه، اکنون متعرض منبع آن نمی‌شویم.

مبلغ مشهور بهائیت، ابوالفضل گلپایگانی، با تمسک به این روایت، چنین آورده است:

«ظهور مهدی موعود، انقضای دین اسلام است».^۱

اما چند اشکال اساسی به استدلال به این روایت وارد است؛ که در اینجا به نقد و بررسی آن می‌پردازیم:

اول: همان‌طور که گلپایگانی هم در کتاب خود ذکر کرده، در ادامه روایت آمده: به واسطه حضرت مهدی علیه السلام مردم از شرک رها می‌شوند و خداوند پس از دشمنی و فتنه، میان آنان اُلفت و مَوَدَّت ایجاد می‌کند، این در حالی است که با ظهور ادعایی علی محمد شیرازی چنین چیزی محقق نشده است. پس روشن می‌شود که علی محمد شیرازی مصداق این روایت نبوده و این وعده هنوز محقق نشده است.

دوم: ختم دین به واسطه حضرت مهدی علیه السلام می‌تواند معانی گوناگونی داشته باشد که با توجه به روایات بی‌شمار دیگر، منظور از ختم دین توسط حضرت مهدی علیه السلام، قرار گرفتن دین اسلام در دست اوست. به این معنا که در آغاز، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، متکفل دین اسلام بوده و در انتها و آخر، حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود. بنابراین؛ استدلال بهائیان به این روایت باطل است و صرفاً جهت عوام فریبی است و به هیچ صورت قابل اثبات نمی‌باشد؛ زیرا بر اساس نص قرآن و روایات اسلامی، دین اسلام خاتم ادیان است، به علاوه روایات بسیاری، حضرت مهدی علیه السلام را فرزند بلافضل امام حسن عسکری علیه السلام معرفی کرده‌اند و با ظهور وی، دین اسلام در کل جهان توسعه می‌یابد، نه اینکه وی، نسخ دین اسلام را اعلام کند.

روایت دوم: میرزا حسین علی نوری در ایقان روایتی از روضه کافی نقل کرده و آن را بر باب تطبیق

می‌دهد:

«و دیگر ملاحظه فرمایید چگونه جمیع این امور وارده و افعال نازل در احادیث قبل ذکر شده، چنانچه در روضه کافی در بیان زوراء می‌فرماید: و فی روضة الکافی عن معاویه بن وهب عن ابی عبدالله قال: اتعرف الزوراء؟ قلت: جعلت فداک، یقولون آن‌ها بغداد، قال: لا، ثم قال دخلت الرّی؟ قلت: نعم، قال: اتيت سوق الدواب؟ قلت: نعم، قال: رایت جبل الاسود عن یمین الطريق؟ تلک الزوراء، یقتل

۱. ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، نسخه الکترونیکی، ص ۱۹۵ - ۱۹۴.

فیها ثمانون رجلا من ولد فلان کلهم یصلح الخلفه، قلت: من یقتلهم؟ قال: یقتلهم اولاد العجم؛ این است حکم امر و اصحاب آن حضرت که از قبل بیان فرموده‌اند، حال ملاحظه فرمایید که زوراء موافق این روایت، ارض ری است؛ و این اصحاب را در آن مکان به بدترین عذاب به قتل رساندند و جمیع این وجودات قدسی را عجم شهید نموده چنانچه در حدیث مذکور است و شنیده‌اند و بر همه عالم واضح و مبرهن است. حال چرا این خراطین ارض در این احادیث که جمیع آن‌ها مثل شمس در وسط سماء ظاهر شد تفکر نمی‌نمایند و اقبال به حق نمی‌جویند.^۱

اما اصل این حدیث چنین است:

«سَهْلُ بْنُ زِيَادٍ عَنْ بَكْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: تَمَثَّلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ بَيْتَ شِعْرِ لِابْنِ أَبِي عَقِبٍ وَ يَنْحَرُ بِالزَّوْرَاءِ مِنْهُمْ لَدَى الضُّحَى ثَمَانُونَ أَلْفًا مِثْلُ مَا تُنَحَرُ الْبُذُنُ [وَرَوَى غَيْرُهُ الْبُزْلُ] ثُمَّ قَالَ لِي تَعْرِفُ الزَّوْرَاءَ قَالَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ يَقُولُونَ أَنَّهَا بَغْدَادُ قَالَ لَا ثُمَّ قَالَ ﷺ دَخَلَتْ الرِّىَ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ أَتَيْتَ سَوْقَ الدَّوَابِّ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ رَأَيْتَ الْجَبَلَ الْأَسْوَدَ عَنْ يَمِينِ الطَّرِيقِ تِلْكَ الزَّوْرَاءُ يَقْتُلُ فِيهَا ثَمَانُونَ أَلْفًا مِنْهُمْ ثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ فُلَانٍ كُلُّهُمْ يَصْلَحُ لِلْخِلَافَةِ قُلْتُ وَ مَنْ يَقْتُلُهُمْ جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ يَقْتُلُهُمْ أَوْلَادُ الْعَجَمِ»^۲

معاویه بن وهب می‌گوید: امام صادق ﷺ به یک بیت شعر از ابن ابی عقب تمثیل کرد: نحر می‌شود در زوراء از آنان هنگام ظهر، هشتاد هزار نفر مثل نحر شتر (یا گاو) سپس به من فرمود: آیا «زوراء» را می‌شناسی؟ گفتم: فدای تو گردم می‌گویند که آن بغداد است. فرمود: نه، سپس فرمودند: آیا وارد «ری» شده‌ای؟ گفتم: بلی. فرمود: آیا به بازار حیوانات رفته‌ای؟ گفتم: آری. فرمود: آیا کوه سیاهی که از سمت راست جاده است دیده‌ای؟ آن کوه، همان زوراء است که کشته می‌شود در آن هشتاد هزار نفر که هشتاد مرد از آنان از فرزندان فلانی هستند که همه آنان برای خلافت شایستگی دارند. گفتم: فدایت شوم چه کسی آنان را می‌کشد؟ فرمود: آنان را فرزندان عجم (غیر عرب) می‌کشند.»

همان گونه که مشاهده می‌شود، در اصل حدیث آمده در زوراء (محلّی در شهر ری) ۸۰ هزار نفر کشته می‌شوند. حسین علی نوری با علم به اینکه ۸۰ هزار بابی در ری کشته نشده‌اند، برای بهره‌برداری و

۱. حسینعلی نوری، ایقان، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۸، ص ۱۷۷.

سوءاستفاده از این روایت، به جای «ثمانون الفا» (۸۰ هزار) که در تمام نسخ خطی و چاپی روضه کافی موجود است، کلمه «ثمانون رجلا» (۸۰ نفر) را ذکر کرده است.

البته این حدیث از لحاظ سندی نیز دچار مشکل است، زیرا یکی از راویان این حدیث «بکر بن صالح» بوده که از دیدگاه علم رجال، فردی بسیار ضعیف بوده^۱ و قابل اعتماد نیست. به این ترتیب، بهاء نه تنها به یک روایت ضعیف السند استناد کرده بلکه آن را هم مورد تحریف قرار داده و ۸۰ هزار نفر را به ۸۰ نفر تبدیل می‌کند و سپس بدون هیچ دلیل و مدرکی آن را با کشته شده‌های آشوب باب تطبیق می‌دهد.

روایت سوم: ابوالفضل گلپایگانی - از مبلغین مشهور بهائیت - در کتاب «فرائد» بعد از نقل روایات حوادث سن قائم بشارت دیگر بر ظهور باب را این‌گونه نقل می‌کند:

«و کذلک مجلسی در بحار، در باب ماروی عن الباقر علیه السلام از اُم هانی ثقیفه روایت نموده است که بامدادی خدمت حضرت باقر مشرف شدم و عرض کردم: یا سیدی! آیه‌ای از کتاب الله بر قلب من وارد شده است و مرا مضطرب کرده و از خواب باز داشته. فرمود پیرس آن را یا اُم هانی! گفتم: قول خداوند عز و جل که فرموده است: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَّارِ الْكُنَّسِ﴾^۲ فرمود: نیکو مسئله‌ای سؤال نمودی یا اُم هانی! این کسی است که در آخر الزمان متولد شود و او مهدی این عترت است او را حیرت و غیبتی است که در آن گروهی گمراه شوند و گروهی هدایت یابند. پس، خوشا به حال تو اگر او را دریابی و خوشا بحال کسی که او را در یابد.»^۳

گلپایگانی به نقل حدیث و ترجمه آن بسنده کرده و از ذکر نحوه استدلال به این روایت امتناع کرده است؛ یعنی ایشان نحوه استدلال را به خواننده واگذار کرده است. گویا استدلال چنین است:

طبق بیان امام باقر علیه السلام، مهدی موعود علیه السلام، مولود آخر الزمان است؛ یعنی در آخر الزمان به دنیا می‌آید و علی محمد باب که متولد ۱۲۳۵ ق است، طبقاً متولد آخر الزمان است. پس، علی محمد باب مهدی موعود است!

البته این استدلال که تنها وجه تمسک به این روایت است، آن‌قدر سخیف است که گلپایگانی خود را به زحمت نینداخته و نخواسته شأن کتاب استدلالی خود را با آن ضایع کند.

در کل مجامع روایی شیعه تنها سه روایت از اُم هانی نقل شده است که همگی در تبیین آیات ۱۵ و ۱۶

۱. ر.ک. احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی، ص ۱۰۹.

۲. تکویر/ ۱۵ و ۱۶.

۳. ابوالفضل گلپایگانی، فرائد، ص ۵۸.

سوره تکویر وارد شده است:

۱- «عَلَىٰ بَنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ الْبَغْدَادِي عَنْ وَهْبِ بْنِ شَاذَانَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الرَّبِيعِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ قَالَتْ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنُفِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ - قَالَتْ فَقَالَ إِمَامٌ يُخْنِسُ سَنَةً سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ ثُمَّ يَظْهَرُ كَالشَّهَابِ يَتَوَقَّدُ فِي اللَّيْلِ الظُّلُمَاءِ فَإِنْ أَدْرَكَتْ زَمَانُهُ قَرَّتْ عَيْنُكَ؛^۱

ام هانی گوید: از حضرت اباجعفر محمد بن علی عليه السلام راجع به قول خدای تعالی "سوگند به ستارگان غروب کننده، همان سیارات نهان شونده" (آیه ۱۵ و ۱۶ سوره تکویر) پرسیدم، فرمود: آن امامی است که در سال ۲۶۰ غایب شود؛ سپس مانند شعله‌ای در شب تاریک فروزان شود، اگر زمان او را درک کنی چشم‌ت روشن شود.»

۲- «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الرَّبِيعِ الْأُمْدَانِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ أُسَيْدِ بْنِ نَعْلَبَةَ عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ قَالَتْ لَقِيتُ أَبَا جَعْفَرٍ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ - فَلَا أُفْسِمُ بِالْخُنُفِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ - قَالَ الْخُنُفُ إِمَامٌ يُخْنِسُ فِي زَمَانِهِ عِنْدَ انْقِطَاعِ مِنْ عِلْمِهِ عِنْدَ النَّاسِ سَنَةً سِتِّينَ وَمِائَتَيْنِ ثُمَّ يَبْدُو كَالشَّهَابِ الْوَاقِدِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ فَإِنْ أَدْرَكَتْ ذَلِكَ قَرَّتْ عَيْنُكَ»^۲

(ام هانی گوید: اباجعفر محمد بن علی عليه السلام را ملاقات کردم و راجع به این آیه "سوگند به ستارگان غروب کننده، همان سیارات نهان شونده" از آن حضرت سؤال کردم، فرمود: خنس (ستارگان غروب کننده) امامی است که در زمان خود هنگامی که مردم از او خبر ندارند [برخی از علمش از مردم گرفته شود] در سال ۲۶۰ پنهان می شود، سپس مانند شعله درخشان در شب تاریک ظاهر می شود، اگر آن زمان را درک کنی چشم‌ت روشن شود.)

۳- «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْعُودٍ عَنْ نَصْرِ بْنِ الصَّبَّاحِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُهَيْلٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَخُو أَبِي عَلِيٍّ الْكَابُلِيُّ عَنِ الْقَابُوسِيِّ عَنْ نَصْرِ بْنِ السَّنْدِيِّ عَنِ الْحَلِيلِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْفَزَارِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۱، ص ۳۴۱.

۲. همان.

بْنِ عَطِيَّةٍ عَنْ أُمِّ هَانِيٍّ الثَّقَفِيَّةِ قَالَتْ عَدَوْتُ عَلَى سَيِّدِي مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ يَا سَيِّدِي آيَةُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عَرَضَتْ بِقَلْبِي فَأَقْلَقْتَنِي وَأَسْهَرَتْ لَيْلِي قَالَ فَسَلِّي يَا أُمَّ هَانِيٍّ قَالَتْ قُلْتُ يَا سَيِّدِي قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ قَالَ نَعَمْ الْمَسْأَلَةُ سَأَلْتَنِي يَا أُمَّ هَانِيٍّ هَذَا مَوْلُودٌ فِي آخِرِ الزَّمَانِ هُوَ الْمُهْدِيُّ مِنْ هَذِهِ الْعِزَّةِ تَكُونُ لَهُ حَيْرَةٌ وَغَيْبَةٌ يَضِلُّ فِيهَا أَقْوَامٌ وَيَهْتَدِي فِيهَا أَقْوَامٌ فَيَا طُوبَى لَكَ إِنْ أَذْرَكَتِيهِ وَيَا طُوبَى لِمَنْ أَذْرَكَهُ. ۱

(ام هانی ثقفیه گوید: بامدادان خدمت آقایم محمد بن علی باقر عليه السلام رسیدم و عرض کردم: ای آقایم! یک آیه از کتاب خدای عزوجل به دلم عرضه شده است و مرا پریشان دل ساخته و چشمم را بی خواب کرده؛ فرمود: ای ام هانی! بپرس! عرض کردم: ای آقای من! گفته خدای عزوجل: ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ﴾. فرمود: ای ام هانی! چه مسئله خوبی از من پرسیدی! این مولودی است در آخرالزمان. او است مهدی از این خاندان. برای او یک حیرت و غیبتی باشد که مردمی در آن گمراه شوند و مردمی هدایت یابند. خوشا به حال تو اگر او را دریابی و خوشا به حال کسی که او را دریابد. مقصود از آخرالزمان در روایت ام هانی، بازه زمانی دین مبین اسلام است. برخی از قرائن به این نحو است

اول: تأویل «خُنَّس» و «کُنَّس» در آیه شریفه به مهدی موعود عليه السلام است؛ چراکه او دارای غیبتی است، همانند ستارگان پنهان شونده. به این صورت که اگر آخرالزمان نزدیک قیامت باشد، دیگر غیبت و بازگشت از آن معنا ندارد.

دوم: تعبیر «هو المهدی من هذه العترة»؛ اولاً، حضرت را با نام معرفی کرده است؛ ثانیاً، مهدی این عترت، اشاره دارد به سلسله ائمه و این که از خاندان امامت و ولایت مهدی عليه السلام خواهد بود.

سوم: تعبیر «طوبی لک ان ادرکتہ؛ خوشا به حال اگر او را درک کنی، به ام هانی که با حضرت امام باقر عليه السلام معاصر است؛ به تحقق آن در آینده نزدیک اشاره دارد.

چهارم: در روایت اول و دوم، تعبیر «امام یخس سنه ستین و مائین» آمده است؛ یعنی امامی که در سال ۲۶۰ غایب می‌شود، که این دو روایت قرینه بر این نکته است که مراد از آخرالزمان در روایت سوم نیز، همان زمان ولادت حضرت مهدی عليه السلام است. این پیشگویی معجزه‌ای از امام باقر عليه السلام می‌باشد که بیش از ۱۲۰

سال قبل از ولادت، آن را به اُم هانی بشارت می دهد.

بنا بر این بسیار بعید است اُم هانی، سه مرتبه به محضر امام باقر علیه السلام مشرف شده و هر بار یک سؤال را مطرح کند و یک جواب بشنود و با توجه به این که غیر از این روایات، روایت دیگری از اُم هانی وارد نشده است؛ ایشان قطعاً مکرر خدمت امام باقر علیه السلام نرسیده و کسب روایت نکرده است و با لحاظ ضعف سندی و محتوایی روایت سوم و مشترک بودن مضمون هر سه روایت، به این نتیجه می رسیم که بازگشت سه روایت، به یک روایت می باشد.

علت آوردن این روایت و توضیح و پاسخ به آن این است که جریان مدعی یمانی هم دقیقاً به این روایت برای اثبات قانئیت احمد استناد کرده است و با توجه به ابهام این روایت می توان انتظار داشت در آینده هم مدعیان دیگری جهت اثبات خود به آن متمسک گردند.

تقطیع، تحریف و احادیث جعلی در جریان مدعی یمانی

فریب و نیرنگ، از جمله شگردهای احمد و مبلغان احمد است. این امر در تطبیق روایات بر وی آشکارتر است. یک دسته از روایاتی که مستند احمد است، روایاتی است که در آن ها نام احمد وجود دارد. او در این باره می نویسد:

«از امیر مؤمنان علیه السلام در خبری طولانی که در آن اصحاب قائم علیه السلام را ذکر می کند آمده است که اولین آن ها از بصره و آخرین آن ها از ابدال است؛ و از امام صادق علیه السلام در روایتی طولانی که نام یاران قائم علیه السلام را ذکر می کند آمده است: «و از بصره... احمد»^۱

در حالی که نویسنده با در کنار هم قرار دادن این دو روایت خواسته اثبات کند که بر اساس حدیث نخست، اولین یار حضرت از بصره است و طبق حدیث دوم نامش احمد است؛ پس او همان احمد اسماعیل است. لیکن با تقطیع روایت مخاطب را فریب داده است؛ چرا که در ادامه روایت نخست که همان «خطبة البیان» است آمده است: «کسانی که از بصره هستند نامشان علی و محارب است.»

روایت بدین صورت است:

«قالوا: یا امیر المؤمنین! نسألك بالله و باین عمک رسول الله صلی الله علیه و آله أن تسمیهم بأسمائهم و أمصارهم فلقد ذابت قلوبنا من كلامك. فقال: اسمعوا أیین لكم أسماء أنصار القائم إن أولهم من أهل البصرة و آخرهم

۱. احمد اسماعیل، پاسخ های روشنگر، ج ۱، ص ۶۷.

من الأبدال فالذين من أهل البصرة رجلان اسم أحدهما على والآخر محارب ورجلان من قاشان عبدالله وعبيدالله...»^۱

و در روایت دوم که از امام صادق علیه السلام است کسانی که از بصره هستند سه نفرند و نام دومین آن‌ها احمد بن ملیح است، در حالی که احمد، احمد بن اسماعیل است:

«من البصرة: عبد الرحمن بن الأعطف بن سعد، وأحمد بن مليح، وحماد بن جابر»^۲

چنان که ملاحظه می‌شود نویسنده برای این که روایات را بر مدعای خود تطبیق دهد از یک روایت، جمله «اولین آن‌ها از بصره هستند» را انتخاب کرده، بدون این که به ادامه حدیث که نام‌هایی غیر از احمد را بیان نموده است اشاره‌ای کند، و از روایت دوم نام احمد را انتخاب کرده، بدون این که آن را به صورت کامل (احمد بن ملیح) نقل نماید و خواسته با کنار هم قرار دادن این دو حدیث به مخاطب چنین القا کند که هر دو حدیث در مقام بیان نام یک نفرند، در حالی که واقعیت چیز دیگری است.

مورد دیگری که به آن اشاره می‌شود روایتی است که بارها در کتب احمد و انصارش تکرار شده است. به طور مثال شیخ حیدر زیادی - از مبلغان احمد - در کتاب «یمانی موعود حجت الله» می‌نویسد:

«از مسند احمد از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم: (بر حجاز مردی حکومت می‌کند که اسمش اسم حیوان است اگر او را از دور ببینی فکر می‌کنی که چشم او چپ است و اگر نزدیک او بشوی مشکلی را در چشم او نمی‌بینی. جانشینی او را برادری بنام عبدالله می‌گیری. وای بر شیعه‌ی ما از او. (سه بار این جمله را تکرار نمود). بشارت مرگش را به من بدهید شما را به ظهور حجت بشارت می‌دهم.)

و این هم فهد پادشاه عربستان که اسم او اسم حیوان بوده و از دور چپ بودن چشم او دیده می‌شود و در حالی که از نزدیک مورد خاصی در آن مشاهده نمی‌شود و به آسانی همه‌ی این اوصاف در یک شخص جمع نمی‌شود و همین طور بعد از او عبدالله حکومت کرده و چیزی از روایت به جز مرگ عبدالله باقی نمانده است پس تمهید کننده که قبل از امام حجت علیه السلام خروج می‌کند کجاست؟ در حالی که روایات ذکر می‌کند او تقریباً شش سال قبل از امام خروج می‌کند. آیا کسی از شما در این مورد از خود سؤال کرد؟ خیر. زیرا که شما با وجود زید و فلان و... نیازی به امام ندارید و برای استقبال

۱. علی بن زین العابدین یزدی حائری، إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، ج ۲، ص ۱۶۵.

۲. محمد بن جریر طبری، دلائل الامامة، ص ۵۷۴.

از او آماده نمی‌شوید.»^۱

شیخ حیدر زبیدی در پاورقی، منبع این روایت را بدین صورت نوشته است:

«کتاب مأتان و خمسون علامه: ص ۴۴»^۲

کتاب مأتان و خمسون، کتابی به غایت مشوّش، فاقد اعتبار و بی‌ارزش است و قدیمی‌ترین زمان تألیف آن ۱۹۹۹ م می‌باشد و از احوالات مؤلف آن نیز اطلاعاتی در دست نیست. با مراجعه به کتاب مسند احمد بن حنبل و سایر متون روایی شیعه و سنی نیز، روشن می‌شود که این روایت وجود خارجی نداشته و تاکنون کسی آن را ذکر نکرده است. جالب اینکه نویسنده کتاب (۲۵۰ علامت)، خود نیز این روایت را در هیچ منبع حدیثی ندیده است و در استناد آن به مسند احمد و رسول خدا ﷺ چنین می‌گوید:

«هذا الخبر نقله إلى أحد الفضلاء المطلعين^۳؛ این خبر را یکی از فضلاء مطلع برای من نقل کرده است.»

نکته جالب این است که احمد بصری که ادعای علم امامت دارد و انصار او؛ نتوانسته‌اند (یا نخواسته‌اند) بفهمند که این روایت در مسند احمد و هیچ منبع روایی معتبر دیگری وجود ندارد و به نوعی با تکرار این روایت در کتب خود به رسول خدا ﷺ دروغ بسته‌اند.

مهم‌ترین استناد احمد بصری، جهت اثبات حقانیت خود به عنوان فرزند و وصی حضرت امام مهدی علیه السلام، روایتی تحت عنوان «وصیت» حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در کتاب «الغیبة» شیخ طوسی است. اولین بهره‌برداری احمد بصری، از یک مشابهت اسمی در پایان این روایت آغاز شده و از این رهگذر، خود را فرزند امام مهدی علیه السلام و سیزدهمین وصی حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله معرفی کرده است. متن حدیث در کتاب الغیبة شیخ طوسی رحمته الله چنین است:

«أَخْبَرَنَا جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ سُفْيَانَ الْبَرْقَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سَيَّانٍ الْمُؤَصِّلِيِّ الْعَدْلِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَلِيلِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَصْرِيِّ عَنْ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ ذِي الثَّنَاتِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ الزَّكِيِّ

۱. «يحكم الحجاز رجل اسمه علي اسم حيوان، إذا رأته حسبه في عينه الحول من البعيد و إذا اقتربت منه لا ترى في عينيه شيئاً، يخلفه أخ له اسمه عبدالله، ويل لشيعتنا منه؛ اعادها ثلاثاً: بشروني بموته ابشرکم بظهور الحج، بشروني بموته ابشرکم بظهور الحجة، بشروني بموته ابشرکم بظهور الحجة»؛ حیدر زبیدی، یمانی موعود حجت الله، ص ۳۳.

۲. همان.

۳. سید محمدعلی طباطبایی حسنی، مأتان و خمسون علامه حتی ظهور الامام مهدی علیه السلام، ص ۱۲۱.

الشَّهِيدَ عَنْ أَبِيهِ امير المؤمنين عليه السلام قَالَ:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي كَانَتْ فِيهَا وَفَاتُهُ لِعَلِي عليه السلام يَا أَبَا الْحَسَنِ أَخْضُرْ صَحِيفَةً وَ دَوَاةً فَأَمْلَأْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَصِيَّتَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى هَذَا الْمَوْضِعِ فَقَالَ يَا عَلِيُّ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِي اثْنَا عَشَرَ إِمَامًا وَ مِنْ بَعْدِهِمْ اثْنَا عَشَرَ مَهْدِيًّا فَأَنْتَ يَا عَلِيُّ أَوَّلُ الْإِثْنَى عَشَرَ إِمَامًا سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى فِي سَمَائِهِ عَلِيًّا الْمُرْتَضَى وَ امير المؤمنين وَ الصَّدِيقَ الْأَكْبَرَ وَ الْفَارُوقَ الْأَعْظَمَ وَ الْمَأْمُونُ وَ الْمَهْدِي فَلَا تَصْخُحْ هَذِهِ الْأَسْمَاءُ لِأَحَدٍ غَيْرِكَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ وَصِي عَلَى أَهْلِ بَيْتِي حَبِيبٌ وَ مِيتُهُمْ وَ عَلَى نِسَائِي فَمَنْ ثَبَّتَهَا لِقَبِيضِي عَدَاً وَ مَنْ طَلَقَهَا فَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهَا لَمْ تَرْنِي وَ لَمْ أَرَهَا فِي عَرَصَةِ الْقِيَامَةِ وَ أَنْتَ خَلِيفَتِي عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي - فَإِذَا حَضَرَتْكَ الْوَفَاةُ فَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحَسَنِ الْبَرِّ الْوَصُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِي الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الرَّكْبِيِّ الْمُقْتُولِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ ذِي الثَّنَاتِ عَلَى فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُوسَى الْكَاطِمِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ الرِّضَا فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ عَلِيِّ النَّاصِحِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ الْحَسَنِ الْفَاضِلِ فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ الْمُسْتَحْفَظِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ مُحَمَّدٍ عليه السلام فَإِذَا حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ فَلْيَسَلِّمْهَا إِلَى ابْنِهِ أَوَّلِ الْمُقَرَّبِينَ لَهُ ثَلَاثَةٌ أَسَامِي اسْمٌ كَاسْمِي وَ اسْمُ أَبِي وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحْمَدُ وَ الْإِسْمُ الثَّلَاثُ الْمَهْدِيُّ هُوَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ؛

خبر داد به ما جماعتی از ابی عبدالله الحسین بن علی بن سفیان البزوفری از علی بن سنان الموصلی العدل از علی بن الحسین از أحمد بن محمد بن الخلیل از جعفر بن أحمد المصری عموی حسن بن علی از پدرش از امام صادق عليه السلام از پدرش امام باقر عليه السلام از پدرش امام زین العابدین عليه السلام از پدرش امام حسین عليه السلام از پدرش امیرالمؤمنین عليه السلام که فرمود: رسول خدا ﷺ در شبی که وفاتش در آن واقع شد، به علی عليه السلام فرمود: ای اباالحسن، کاغذ و دواتی بیاور و رسول الله ﷺ وصیت خود را املاء فرمود تا این که بدین جا رسید که فرمود: یا علی! بعد از من دوازده امام می‌باشند و بعد از آن‌ها دوازده مهدی هستند. پس تو یا علی اولین از دوازده امام می‌باشی... و تو پس از من خلیفه من بر اتمم هستی،

هرگاه وفات رسید، به پسر حسن که بخشنده است واگذار کن، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسر حسین شهید زکی مقتول واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی ذی الثغفات (فردی که اعضای سجده او در اثر کثرت سجود پینه بسته) واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد باقر واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش جعفر صادق واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش موسی کاظم واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی رضا واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد تقی که ثقة است واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش علی ناصح واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش حسن فاضل واگذار کند، هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش محمد مستحفظ از آل محمد عَلَيْهِمُ السَّلَام واگذار نماید، پس آن‌ها دوازده امام هستند. سپس بعد از او دوازده مهدی می‌باشند. هرگاه وفاتش رسید آن را به پسرش مهدی اول واگذار کند، برای او سه اسم است. یک اسمش مانند اسم من، و اسم دیگری اسم پدر من است، و آن‌ها عبدالله و احمد هستند، و نام سوم مهدی است؛ و او اولین مؤمنان است.»

در نقد و بررسی حدیث وصیت که مبنای ادعای احمد نیز می‌باشد، مقالات و کتاب‌هایی به رشته‌ی تحریر در آمده است که می‌توان به کتاب «برق لامع در رد احمد بن اسماعیل گاطع» از آیت الله سید محسن حجت، مقاله‌ی «نقد و بررسی حدیث موسوم به وصیت» و «احمد در حدیث موسوم به وصیت» (نقد ادعای دروغ احمد بصری) از حجة الاسلام علی محمدی هوشیار و مقاله‌ی «نقد حدیث وصیت با تأکید بر منحصر بودن امامان در عدد دوازده» از محمدحسین فیض اخلاقی اشاره کرد.

البته لازم به ذکر است حتی قبل از ادعای احمد و تمسک او به حدیث وصیت نیز، این روایت مورد رد و نقد علمای شیعه بوده است. علمایی هم چون؛ علامه طبرسی ۸۲۵ق، علامه علی بن عیسی الأربلی ۹۳۶ق، علامه علی بن یونس عاملی ۵۸۸ق، شیخ حر عاملی ۱۱۱۲ق، علامه مجلسی ۱۱۱۱ق، علامه علی اکبر نهانندی ۱۲۸۵ق و علامه سید عبدالله شبر ۱۳۲۲ق در مواجهه با روایت مذکور در کتاب غیبت طوسی، دلالت یا مفاد آن را مقطوع ندانسته و آن را مخالف مشهور معرفی کرده‌اند. به برخی از آراء و نظریات مورد نظر اشاره می‌گردد:

۱- علامه علی بن یونس نباطی عاملی رحمته الله می‌نویسد:

«الرواية بالاثني عشر بعد الاثني عشر شاذة و مخالفة للروایات الصحيحة المتواترة الشهيرة بأنه ليس بعد

القائم دولة؛

روایت دوازده مهدی بعد از دوازده امام جزو روایات شاذه است و این روایت با روایات صحیح السند و متواتر مشهور مخالفت دارد. زیرا طبق این روایات، بعد از دولت قائم علیه السلام دولت دیگری نخواهد بود.»

ایشان در ادامه آورده است:

«هذه الرواية آحادية، توجب ظناً و مسألة الإمامة علمية^۲؛ حديث وصيت جزو اخبار واحد بوده و افاده ظنّ می‌کند در حالی که مسئله امامت باید با احادیث قطع آور و مفید علم به اثبات برسد.»

۲- علامه مجلسی رحمه الله پس از ذکر چند خبر در خصوص مهدیین بعد از ائمه اثنی عشر علیهم السلام و همچنین حدیث موسوم به وصیت در کتاب شیخ طوسی رحمه الله می‌فرماید:

«هذه الأخبار مخالفة للمشهور^۳؛ این اخبار مخالف با مشهور هستند.»

۳- شیخ حر عاملی رحمه الله سند این روایت را از عامه می‌داند و قبل از ذکر روایت می‌نویسد:

«و روی الشيخ في كتاب الغيبة في جملة الاحاديث التي رواها من طرق العامة في النص على الائمة عليهم السلام...^۴؛ شیخ طوسی در کتاب «غیبت» در حدیث‌هایی که از طریق سنیان درباره ائمه علیهم السلام روایت می‌کند...»

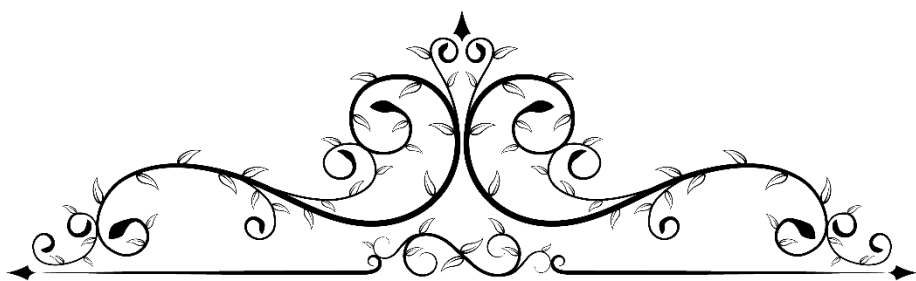
در پایان این بحث از دیگر مشترکات این دو جریان می‌توان به استفاده از روایات علائم ظهور و تفسیر و تأویل آن‌ها جهت اثبات مطلوب خود، مستظهر به بیگانه بودن (بابیت و بهائیت وابسته به شوروی و انگلیس و جریان احمد در ارتباط با امارات و عربستان)، استفاده از برخی استدلال‌ها و توجیهات مشترک، استفاده از متشابهات (روایت ام‌هانی در بهائیت و حدیث وصیت در جریان مدعی یمانی)، استفاده از علم حروف و ... نیز اشاره کرد.

۱. علی بن محمد عاملی نباطی، الصراط المستقیم إلى مُستَحَقِّی التَّقدیم، ج ۲، ص ۱۵۲.

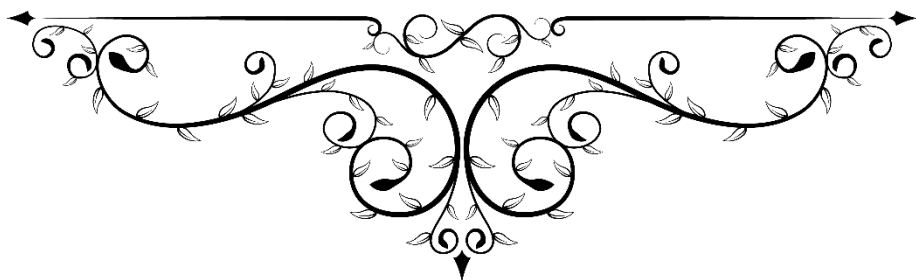
۲. همان.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۴۸.

۴. محمد بن حسن حر عاملی، الإیقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة، ص ۳۹۳.



انحرافات مشترك در خداشناسی



توحید و خداشناسی مهم‌ترین اساس و بنیان ادیان آسمانی می‌باشد. اهمیت توحید به حدّی می‌باشد که امام صادق علیه السلام فرمودند:

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَفْسَمَ بِعِزَّتِهِ وَجَلَالِهِ أَنْ لَا يَعَذِّبَ أَهْلَ تَوْحِيدِهِ بِالنَّارِ أَبَدًا؛ 'خدای تبارک و تعالی به عزت و جلال خود قسم یاد کرده که هرگز اهل توحیدش را به آتش دوزخ عذاب نکند.»

هم چنین توحید جزو اصول دین شمرده شده است و علمای مسلمان از قدیم توجه خاصی به این موضوع داشته‌اند. برای نمونه می‌توان به جمع‌آوری احادیثی با موضوع توحید در کتاب التوحید توسط شیخ صدوق و قرار دادن فصلی با عنوان "کتاب التوحید" در الکافی توسط شیخ کلینی اشاره کرد.

برداشت‌های غلط و انحرافی در مسئله توحید و خداشناسی، خود موجب پیدایش فرقه‌هایی انحرافی در اسلام شده است. فرقه مشبّه و مجسمّه در گذشته و وهابیت در زمان معاصر از جمله این فرق می‌باشند. هر چند مهم‌ترین انحرافات کلامی بهائیت و جریان مدعی یمانی در مسئله راهنماشناسی و به خصوص بحث امامت و مهدویت می‌باشد اما با دقت در کتب بهائیان و احمد اسماعیل متوجه انحرافات این دو فرقه در مسئله خداشناسی و توحید نیز می‌شویم.

در این کتاب به دو مورد از عقاید مشترک بهائیت و جریان مدعی یمانی در خداشناسی پرداخته شده است. اولین عقیده انحرافی مشترک، اعتقاد به تجلی (برداشت غلط از تجلّی) می‌باشد. انحراف مشترک دوم، اعتقاد به مقام الوهیت برای انسان است. ابتدا با توضیح مفهوم تجلی به بیان انحراف این دو فرقه در این مبحث اشاره می‌گردد:

تَجَلّی

تَجَلّی از ریشه جَلَو = جلا و یجلو به معنی روشنی و آشکاری است و هم معنای انجلا است^۱ و در لغت به معنای پیدا شدن^۲، ظاهر شدن^۳ و نمایش و تابش است^۴.

کلمه تَجَلّی در برخی آیات قرآن و روایات معصومین نیز آمده است، اما می‌توان گفت بیشترین استعمال این واژه مربوط به مباحث عرفان و تصوف است. از لحاظ مفهومی، لفظ تَجَلّی در معانی مختلفی به کار رفته است که برخی از این معانی مورد نظر قرآن و روایات و برخی مورد استفاده‌ی صوفیه و پیروان فکری آنان است. تَجَلّی را می‌توان به پنج معنا در نظر گرفت: ۱- ظهور بعد از خفاء ۲- ظهور علت به وسیله معلول ۳- تطور و تشعب ۴- ظهور عظمت حق به آیاتی از آیات حق ۵- شدت معرفت فطری.^۵

با توجه به قرآن و احادیث، کلمه‌ی تَجَلّی در آیات و روایات در مورد خداوند به معنای ظهور بعد از خفاء یا تطور و تشعب و تنزل و ترشح حضرت حق یا رویت به بصر نیست. بلکه به یکی از دو معنای ظهور عظمت حضرت حق به وسیله آیاتش یا به معنای شدت ظهور معرفت فطری به مقدار ظرفیت افراد می‌باشد.^۶ بنابراین از پنج معنای ذکر شده، به کاربرد سه مورد اول در مورد خداوند غلط و دو مورد بعدی صحیح می‌باشد.

از جمله معانی صحیح و مورد نظر روایات و آیات از تَجَلّی این است که مؤثری با اثر خود، قدرتش را نشان می‌دهد؛ مثلاً بَنّا ساختمان را ساخته است و ساختمان و بنا قدرت بَنّا را می‌نمایاند. آن خالق که بَنّا است با این آیت و نشانه‌اش (بنا) تَجَلّی کرده است. همه با دیدن ساختمان به قدرت بَنّا پی می‌برند. تَجَلّی بَنّا به بَنّا است. (معنای چهارم) اما یکی از معانی مورد نظر صوفیه از تَجَلّی این است که علت به خاطر معلول خود ظاهر و نازل می‌شود. مانند خورشید که با نور خود تَجَلّی می‌کند. یعنی نور خورشید وجود ضعیف، پایین آمده و نازل خورشید است و به اصطلاح رشح‌های از آن است. (معنای سوم)

محمدحسین طهرانی می‌نویسد:

«مقتضای قانون علیّت تَجَلّی علّت در ماهیت معلول و نتیجتاً اتّصاف معلول به اوصاف علّت در مرتبه

۱. محمد بن مکرم ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۴، ص ۱۵۰.

۲. ابوالحسن احمد بن فارس، مجمل اللغة، ص ۱۹۳.

۳. محمود بن عمر زمخشری، الفائق فی غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۴۹.

۴. فخر الدین بن محمد طریحی، مجمع البحرین، ج ۱، ص ۸۹.

۵. ر. ک. سیدجعفر سیدان، درس تفسیر، ۱۳/۹۱/۱۳۹۱.

۶. <http://www.eshia.ir/Feqh/Archive/text/seyyedan/tafsir/90/910213>

مادون و به نحو ضعیف‌تر و خفیف‌تر است؛ و از آنجا که خدای متعال ذات خود را به حقیقت متّصف نموده است وجودات متدلّیه و مرتبطه به ذات خود را نیز به حقیقت و واقعیت متّصف کرده است.^۱ و گاهی در تعریف تجلی سخن را بالاتر برده و به کلی منکر هر ممکنی غیر از خدا می‌شوند. لاهیجی در مفاتیح الاعجاز می‌نویسد:

«حق به صورت ممکنات تجلی نموده است و به نقش همه ظاهر گشته و حقیقت همه اشیاء اوست.»^۲ وی در ادامه می‌گوید:

«غیریت اشیاء از مقتضای قوت واهمه تست که مدرک جزئیاتست و به کلیات و حقایق امور اطلاع ندارد و الا یک حقیقت بیش نیست که به صور مختلفه کثرات عالم غیب و شهادت تجلی نموده.»^۳ ما در اینجا به نقد این معنای غلط از تجلی که در آثار بهائیت و جریان مدعی یمانی به چشم می‌خورد، می‌پردازیم:

تجلی در بهائیت

تمام هستی از منظر بهائیت از سه طبقه کلی تشکیل شده است؛ اوّل ذات الهی که هیچ نسبتی با مخلوقات خود ندارد؛ دوم عالم اسماء و صفات؛ و سوم عالم خلق که همان مخلوقات می‌باشند. تنزیه خداوند در بهائیت به حدی است که تمام صفات و افعال مانند خلقت، ربوبیت و ارسال وحی را از ذات خداوند نفی می‌کنند و تمام این صفات را متعلق به مظهر امر می‌دانند. داوودی در این باره می‌نویسد:

«خدا منزّه است از هرگونه اسمی، صفتی، ربطی، نسبتی، جهتی، اشاره‌ای و دلالتی منتهی همین تنزیه که خدا را فراتر از حدّ ادراک خلق قرار می‌دهد. ایجاب می‌کند که مطلع وحی برای ما در مقام نفس خدا باشد، که وقتی ما روی به سوی خدا می‌آوریم، چون خدا سوئی ندارد تا روی به آن سوی آورده بشود، بنابراین روی به سوی مظهر امر آورده می‌شود. وقتی ما چیزی از خدا می‌خواهیم، از مظهر امر بخواهیم، وقتی ما دستی به دامن خدا دراز می‌کنیم، چون خدا دامن ندارد تا دست ما به دامن او برسد، بنابراین دست ما به دامن مظهر امر می‌رسد.»^۴

۱. سید محمد محسن حسینی طهرانی، حریم قدس، ص ۲۰.

۲. محمد بن یحیی لاهیجی، مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، ص ۱۶۶.

۳. همان، ص ۱۵.

۴. علیمراد داوودی، الوهیت و مظهریت، ص ۲۹.

همچنین در آیین بهائیت ارتباطی بین مخلوقات و خداوند نیز وجود ندارد و اساساً راهی به سوی شناخت خداوند وجود ندارد. علیمراد داوودی از مبلغان بهائیت در کتاب «الوہیت و مظهریت» این چنین می نویسد:

«آیاتی از آثار قلم اعلی که در آن‌ها به تصریح یا به تلویح، خدا را لایدرک و لایعرف و لایذکر و لایوصف نامیده‌اند به حدّی است که استشهاد به جمله آن‌ها میسر نیست.»^۱

وی تمام آیات و روایات که به نوعی امر به شناخت خدا کرده‌اند را قابل تأویل دانسته و این چنین توجیه می‌کند:

«از دیده‌ها پنهان است، خرد را به وی راهی نیست، او را چنان که خود اوست نمی‌توان شناخت. یادی از او به دل نمی‌توان راه داد، نامی از او به زبان نمی‌توان آورد، پس اگر اولیای او ما را به دیدار او وعده داده‌اند یا به تدبّر در او فراخوانده‌اند، یا شناختن او را اساس ایمان شمرده‌اند، یا ذکر او را آرام دل و جان نامیده‌اند و نام او را ورد زبان ساخته‌اند، باید دید این سخنان را به چه معنی آورده و از تأکید درباره آن‌ها چه قصدی داشته‌اند.»^۲

بنا بر این بهائیان هیچ گونه شناخت و معرفتی را در مورد خداوند ممکن نمی‌دانند. طبق نظر بهائیان، مخلوقات، حادث و خداوند قدیم است و حادث هیچ درکی از قدیم نمی‌تواند داشته باشد. البته عدم شناخت حادث دلیل بر بی‌نیازی او به قدیم نیست و مخلوق همواره به خالق نیازمند است. خداوند در این مرتبه بر عالم تجلی کرده و ممکن را از عدم به وجود می‌رساند. در این مرحله نقش مظاهر امر الهی روشن می‌شود و آنان واسطه فیض الهی قرار می‌گیرند. مظاهر امر حد و رتبه بالاتری نسبت به سایر مخلوقات و مرتبه‌ای پایین‌تر از خداوند دارند. بهاء در کتاب «ایقان» می‌نویسد:

«چون ابواب عرفان ذات ازل بر وجه ممکنات مسدود شد لهذا به اقتضای رحمت و اسعه سبقت رحمتہ کلّ شیء و وسعت رحمتی کلّ شیء جواهر قدس نورانی را از عوالم روح روحانی بهیاکل عزّ انسانی در میان خلق ظاهر فرمود تا حکایت نمایند از آن ذات ازلیه»^۳

بنا بر این در عقاید بهائی شناخت خداوند برای مخلوقات ناممکن است اما خداوند واسطه‌هایی - در اصطلاح بهائیت مظاهر امری - دارد که معرفت آن‌ها برای مخلوقات ممکن گشته است. بنا بر این مظهر امر

۱. همان، ص ۷۸.

۲. همان، ص ۷۶.

۳. حسینعلی نوری، ایقان، ص ۶۳.

بهائی تمام صفات الهی را دارد و تنها تفاوتش با خداوند مرتبه‌ی وجودی پایین‌تر است. با توجه به توضیحات بالا و جملات بهاء مشخص می‌گردد که تجلی مورد نظر بهائیت، معنای غلط تجلی یعنی ظهور علت به‌وسیله‌ی معلول و تطور و تشعب است.

بهائیان دلایل گوناگونی را نیز جهت اثبات نظریه تجلی ذکر کرده‌اند. از جمله استناد به آیه **﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾**^۱ است. طبق برداشت بهائیان، ظاهر بودن یعنی خداوند باید در ظاهر هم قابل مشاهده باشد و از آن جا که هیچ گاه ذات خداوند نمی‌تواند ظاهر و قابل مشاهده باشد، بنا بر این تحقق این صفت یعنی الظاهر در یکی از مخلوقات باید باشد. انبیاء صاحب شریعت یا همان مظاهر امر الهی همان مخلوقاتی هستند که از دیدگاه بهائیت تجلی خداوند و تحقق صفت الظاهر او می‌باشند. آیین بهائی برای تبیین نظریه تجلی به بحث مظهریت می‌پردازد که در ادامه به آن اشاره می‌گردد.

تجلی الوهیت در خلق در جریان مدعی یمانی

احمد اسماعیل نیز در مباحث توحیدی خود بحث تجلی را با عنوان تجلی الوهیت در خلق مطرح می‌کند و مانند بهائیت معنای غلطی از تجلی را مطرح می‌نماید. تجلی مورد نظر احمد معنای دوم از تجلی یعنی ظهور علت به‌وسیله‌ی معلول است.

گاهی تجلی گفته می‌شود و مراد مرتبه نازله علت می‌باشد آن معلولی که مرتبه نازله معلوم محسوب می‌شود مانند موارد زیادی از علت‌های طبیعی، حرارت مرتبه نازله آتش می‌باشد، نور خورشید مرتبه نازله خورشید می‌باشد. معلول که مرتبه نازله علت است علت را ظاهر ساخت است و تجلی دهنده علت خود می‌باشد.^۲

احمد در کتاب «توحید» خود می‌نویسد:

﴿فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾^۳؛ (چون آفرینشش را به پایان بردم و از روح خود در آن دمیدم، در برابر او به سجده بیفتید) سجود در اصل فقط برای حقیقت و کُنه خدای سبحان و پاسخی لازم به تجلی و ظهور حقیقت برای عابد می‌باشد ... سجده مخلوق برای

۱. حدید/۱.

۲. ر.ک. سیدجعفر سیدان، درس تفسیر، ۱۳۹۱/۱/۲۳.

<http://www.eshia.ir/Feqh/Archive/text/seyyedan/tafsir/90/910123>.

۳. ص/۷۲.

مخلوق، یعنی تجلی حقیقت خداوند سبحان و تعالی در (مسجود له) (کسی که بر او سجده می‌شود) و همان‌طور که قبلاً شرح دادم، حقیقت فقط با لاهوت متجلی می‌گردد. بنابراین صرفاً به دلیل تجلی لاهوت در مسجود له، بر او سجده شده است. لذا آیه مزبور دلالت دارد بر این که لاهوت در آدم علیه السلام متجلی و نمایان گشت و از این رو، خداوند فرشتگان را به سجده بر او فرمان داد. آیه همچنین دلالت روشنی دارد بر این که به هنگام نفخ روح خدا در آدم علیه السلام لاهوت در او جلوه گر شد: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ (و از روح خود در آن دمیدم). بنابراین روح خدا همان صورت لاهوت است: (الله خلق آدم علی صورته) (خدا آدم را بر صورت خود آفرید) لذا طبیعی بود که به هنگام نفخ روح الهی در آدم علیه السلام، بر او سجده شود چرا که این سجده، در واقع سجده بر صورت لاهوتی بود که در آدم علیه السلام تجلی یافت و به دنبال آن، سجده بر لاهوت حقیقی‌ای بود که این صورت و جانشین خدا در خلقتش آن را متمثل گشته بود. ... لذا آیه ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ به این معنا است که در آدم علیه السلام از نور محمد صلی الله علیه و آله و سلم دمیدم، پس بر آدم سجده گزارید و او را اطاعت کنید. بنابراین خدای سبحان محمد صلی الله علیه و آله و سلم را "روح خود" نامیده است یعنی تجلی الوهیت و حیات من. پس حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم صورت خدا در خلق است^۱

احمد در این جا برای اثبات مدعای خود به آیه ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ و روایت (الله خلق آدم علی صورته) استناد کرده است و جالب این که هر دو مثال او در یک روایت از امام باقر علیه السلام توضیح و شرح داده شده است.

شیخ کلینی در «الكافی» آورده است:

«عن مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَمَّا يَرَوْنَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ فَقَالَ هِيَ صُورَةُ مُحَدَّثَةِ خُلُوقَةٍ وَاصْطَفَاهَا اللَّهُ وَاخْتَارَهَا عَلَى سَائِرِ الصُّوَرِ الْمُخْتَلِفَةِ فَأَصَافَهَا إِلَى نَفْسِهِ كَمَا أَصَافَ الْكَعْبَةَ إِلَى نَفْسِهِ وَالرُّوحَ إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ بَيْتِي وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۲؛ محمد بن مسلم گوید از امام باقر علیه السلام پرسیدم راجع به آن چه روایت کنند که: «خدا آدم را به صورت خود آفریده است» حضرت فرمود: آن صورتی است پدید آمده و آفریده که خدا آن را انتخاب کرده و بر سایر صورت‌های مختلف برگزیده است

۱. احمد اسماعیل، توحید، ص ۱۴۲ و ۱۴۱.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۱، ص ۱۳۴.

و به خود نسبت داده است همچنان که کعبه و روح را به خود نسبت داده و فرموده است: خانه من و دمیدم در او از روحم.»

البته احمد از همین روایت نیز جهت اثبات مطلوب خود استفاده کرده است که در عنوان (خدای در خلق در جریان مدعی یمانی) به آن می‌پردازیم. همچنین در این جا مناسب است روایات اهل بیت علیهم‌السلام در تفسیر آیه‌ی ۷۲ سوره ص ﴿فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ﴾ با تفسیر به رأی احمد مقایسه شود تا فاصله و اختلاف مطالب وی با اهل بیت علیهم‌السلام، روشن گردد. در کتاب «الکافی» جلد اول (باب الروح) روایاتی از اهل بیت علیهم‌السلام در توضیح روح وجود دارد که در این جا به دو روایت از امام صادق علیه‌السلام اشاره می‌شود:

روایت اول

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنِ الْأَحْوَلِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام - عَنِ الرُّوحِ الَّتِي فِي آدَمَ علیه‌السلام قَوْلُهُ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي قَالَ هَذِهِ رُوحٌ مَخْلُوقَةٌ وَالرُّوحُ الَّتِي فِي عِيسَى مَخْلُوقَةٌ؛ احوال گوید: از حضرت صادق علیه‌السلام درباره روحی که در آدم علیه‌السلام دمیده شد پرسیدم که خدا فرماید: "چون او را برابر ساختم و از روح خود در او دمیدم" حضرت فرمود: آن روح مخلوق است و هم روحی که در عیسی علیه‌السلام بود مخلوق بود.»

با توجه به این روایت مشخص می‌شود علت استفاده‌ی خداوند از حرف (ی) در کلمه‌ی (روحی) شرافت و برگزیده بودن روح انسان بر سایر ارواح است و نباید این توهم ایجاد شود که خداوند از روح خودش در حضرت آدم علیه‌السلام دمیده است.

روایت دوم

«مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ الطَّائِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام - عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي كَيْفَ هَذَا النِّفْخُ فَقَالَ إِنَّ الرُّوحَ مُتَحَرِّكٌ كَالرَّيْحِ وَإِنَّمَا سُمِّيَ رُوحاً لِأَنَّهُ اشْتَقَّ اسْمُهُ مِنَ الرَّيْحِ وَإِنَّمَا أَخْرَجَهُ عَنْ لَفْظَةِ الرَّيْحِ لِأَنَّ الْأَرْوَاحَ مُجَانِسَةٌ لِلرَّيْحِ وَإِنَّمَا أَضَافَهُ إِلَى نَفْسِهِ لِأَنَّهُ اصْطَفَاهُ عَلَى سَائِرِ الْأَرْوَاحِ كَمَا قَالَ لَبِيتَ مِنَ الْبُيُوتِ بَيْتِي وَ لِرَسُولٍ مِنَ الرُّسُلِ خَلِيلِي وَ أَشْبَاهَ ذَلِكَ وَ كُلُّ ذَلِكَ مَخْلُوقٌ مَصْنُوعٌ مُحَدَّثٌ

مَرْبُوبٌ مُدَبِّرٌ^۱

محمد بن مسلم گوید از امام صادق علیه السلام راجع به قول خدای عز و جل "و از روح خود در او دمیدم" پرسیدم که آن دمیدن چگونه بود؟ فرمود: روح مانند باد متحرک است و برای آن روحش نامند که نامش از ریح (باد) مشتق است و چون ارواح همجنس باد باشند روح را از لفظ ریح بیرون آورد و آن را به خود نسبت داد زیرا که آن را بر سایر ارواح برگزید چنان که نسبت به یک خانه از میان همه خانه‌ها فرموده خانه من (و آن کعبه است) و نسبت به یک پیغمبر (ابراهیم) از میان پیغمبران فرموده است خلیل من و نظایر این‌ها (چنان که گوید: دین من، بنده من، رسول من) و همه این‌ها مخلوق و ساخته شده و پدید آمده و پروریده و تحت تدبیرند.»

این روایت نیز روشن می‌سازد روحی که در حضرت آدم علیه السلام دمیده شد، مخلوق بوده است و قسمتی یا دمی از خداوند عز و جل نبوده است.

با توجه به روایات بالا مشخص می‌گردد وجه استناد احمد به آیهی ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ صحیح نمی‌باشد و از این آیه نمی‌توان تجلی به معنای ظهور خداوند در خلق را نتیجه گرفت.

الوهیت

واژه إله در لغت از ریشه أَلِهْ يَأْلُهُ الْوَهَّةُ عبادت کردن و به معنای معبود است.^۲

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب اعتقادات خود روایتی از امام رضا علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمودند:

«اللَّهُمَّ لَا تَلِيقُ الرُّبُوبِيَّةُ إِلَّا بِكَ وَلَا تَصْلُحُ الْإِلَهِيَّةُ إِلَّا لَكَ؛^۳ بار خدایا! ربوبیت، سزاوار کسی جز تو نیست و الوهیت، شایسته کسی جز تو نیست.»

مقام و جایگاه الوهیت که مختص خداوند است گاهی مورد ادعای طاغوت‌هایی مانند فرعون، نمرود و... و گاهی مورد تعرض رهبران فرقه‌های انحرافی قرار گرفته است و آن‌ها ادعای خدایی و الوهیت نموده‌اند. این ادعاها به دو نوع انجام می‌گردد. در نوع اول شخص تنها خود را خدا دانسته یا ادعای حلول خداوند در خود کرده است و نظیر این ادعاها که در این نوع، مبنای خاصی توسط مدعی بیان نمی‌شود و ملاک و معیار

۱. همان، ص ۱۳۴.

۲. حسین بن محمد راغب اصفهانی، مفردات ألفاظ القرآن، ص ۸۲.

۳. محمد بن علی ابن بابویه، اعتقادات الامامية، ص ۹۹.

مشخصی ارائه نمی‌گردد؛ اما در نوع دوم مدعی با نظریه‌پردازی سعی در تثویز کردن الوهیت غیر خدا و در نتیجه اثبات الوهیت خودش دارد. نوع دوم از این جهت که راه را برای سایر مدعیان الوهیت هموار می‌کند به مراتب خطرناک‌تر از نوع اول است. ما در این کتاب به بررسی ادعاهای نوع اول این دو فرقه نمی‌پردازیم و سعی در توضیح مبانی بهائیت و جریان مدعی یمانی در اثبات الوهیت غیر خدا داریم. در بهائیت با عنوان مظهریت و وحدت مظاهر امر و در جریان مدعی یمانی با عنوان خدای در خلق به این مطلب پرداخته شده است.

مظهریت در بهائیت

نظریه مظهریت که از جانب ابن عربی، شارحان و پیروان او مطرح شده بود^۱، توسط سید علی محمد باب جزو اعتقادات بابیت و پس از آن، بهائیت قرار گرفت. رهبران بهائی مظهریت را مترادف با نبوت در نظر می‌گیرند، اما با دقت در تعریف نبوت در ادیان الهی و به خصوص دین اسلام تفاوت این دو مفهوم روشن می‌گردد. بهائیان، انسان کامل یعنی انبیاء اولوالعزم را بالاترین مرتبه تجلی خداوند می‌دانند که تمام صفات پروردگار از طریق آنان بروز پیدا می‌کند. در بهائیت به این افراد مظاهر امر الهی می‌گویند. بهائیان مظاهر امر را مدبّر عالم می‌دانند و شناخت خداوند و صفات او را به معنای شناخت مظاهر امر و صفات آن‌ها تلقی می‌کنند. میرزا حسین علی نوری در این باره می‌نویسد:

«اعظم و اکبر از ایشان در عوالم وجود موجود نگشته چنانچه جمیع بر این مطلب مقرر و مدعند و ایشانند محالّ و مظاهر جمیع صفات ازلیه و اسماء الهیه و ایشانند مرایائی که تمام حکایت می‌نمایند و جمیع آنچه به ایشان راجع است فی الحقیقه به حضرت ظاهر مستور راجع و معرفت مبدأ و وصول به او حاصل نمی‌شود مگر به معرفت و وصول این کینونات مشرقه از شمس حقیقت پس از لقاء این انوار مقدّسه لقاء الله حاصل می‌شود و از علمشان علم الله و از وجهشان وجه الله و از اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت این جواهر مجرّده ثابت می‌شود از برای آن شمس حقیقت بآنّه هو الاول و الآخر و الظاهر و الباطن و همچنین سایر اسماء عالیّه و صفات متعالیه.»^۲

با توجه به استدلال‌های باب و بها؛ مبلغان بهایی، تمامی صفات الهی، حتی صفاتی که فرق اسلامی مختص خداوند می‌دانند مانند رازق و لم یولد (زاده نشده) را قابل تطبیق بر مظاهر امر می‌دانند. به طور مثال

۱. ر. ک. شرف الدین داود بن محمود قیصری، شرح فصوص (قیصری)، مقدمه قیصری، ص ۱۴۵-۱۴۶.

۲. حسینعلی نوری، ایقان، ص ۹۴.

علیمراد داوودی از مبلغان بهائیت این گونه می نویسد:

«مظهر امر، مظهر همه صفات الهی است، چون خود خدا منزّه از صفات و اسماء است، پس ﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾ هم مظهر امر می تواند باشد. چون مظهر همه صفات الهی است، همانطور که مظهر امر می تواند قادر باشد، می تواند عالم باشد، می تواند رازق باشد، حتّی می تواند خالق باشد، می تواند سمیع باشد و بصیر باشد چون خدا خودش صفت ندارد پس صفت در شأن اوست ... مظهر امر چون انسان کامل است که اکمل مراتب وجود را دارد، این صفات را هم در اکمل مراتب دارد. پس مظهر امر هم مثل سایر صفات الوهیت "لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ" در شأنش صحیح است.»^۱

روشن است که از نظر بهائیت چون خداوند منزّه از صفت و اسم است بنا بر این مظهر امر باید دارای تمامی صفات و اسماء خداوند باشد. با توجه به این استدلال بهائیت، تمامی صفات الوهیت را نیز می توان به مظهر امر نسبت داد.

وحدت مظاهر امر

بر مبنای اعتقاد بهائیان، تمام مظاهر امر حقیقتی واحد هستند که در زمان های گوناگون و در بدن های مختلف بروز پیدا کرده اند. بر این مبنا حضرت نوح، حضرت ابراهیم، حضرت موسی، حضرت عیسی، حضرت محمد ﷺ و علی محمد باب و میرزا حسینعلی نوری همگی یک حقیقت واحد هستند که در زمان های مختلف و در قالب بدن های متفاوت نمایان شده اند.

علیمراد داوودی در تبیین این مطلب می نویسد:

«مظهر امر زاده نمی شود، متولّد نمی شود. آن کسی که در شب دوم محرّم سال ۱۲۳۳ هجری قمری متولّد شد؛ آن مظهر امر نبود، او میرزا حسینعلی نوری پسر میرزا بزرگ نوری بود. توجّه می فرمایید، مظهر امر "لَمْ يُولَدْ" است، متولّد نمی شود. یعنی حقیقتی است که همیشه بوده و هست و خواهد بود. حقیقت واحد است. منتهی این حقیقت واحد که در عالم به عنوان مظهر امر همیشه بوده و هست و خواهد بود، هیچ وقت متولّد نمی شود و نمی میرد، و این یکی از اصول عقاید ماست که حقیقت همه مظاهر امر یک حقیقت بیشتر نیست.»^۲

بهاء نیز در ایقان چنین می گوید:

۱. علیمراد داوودی، الوهیت و مظهریت، ص ۳۳.

۲. همان، ص ۳۴.

«جميع انبيا هياكل امر الله هستند که در قمايص مختلفه ظاهر شدند.»^۱

بدین ترتیب هر یک از انبیاء و اولیای الهی، به مثابه مظهر امر الهی، دو جنبه جسمانی و الهی دارند و کلیه امور مادی، بشری و شخصی‌شان اموری متفاوت از جنبه الهی و حقیقت واحده‌ی ایشان است. بهائیان آیه شریفه «لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ»^۲ و برخی اشعار عرفانی را به عنوان تأییدیه‌ای بر این نظریه می‌دانند. بها در یکی از الواح خود می‌نویسد:

«تالله هذا هو الذي قد ظهر مرة باسم روح، ثم باسم الحبيب، ثم باسم علي، ثم بهذا الاسم المبارك المتعالي المهيمن العلي المحبوب»^۳

علیم‌راد داوودی در کتاب «الوہیت و مظهریت» در ترجمه و توضیح این عبارت می‌نویسد:

«مفاد آیات مبارکه به زبان فارسی چنین می‌شود: سوگند به خدا که این همان کسی است که گاهی به نام عیسی روح‌الله، گاهی به نام محمد رسول‌الله، گاهی به نام نقطه اولی و گاهی به این اسم مبارک (جمال ابھی) ظاهر شده است.»^۴

وی در ادامه می‌نویسد:

«صاحب عصمت کبری و شارع دین خدا را چنانکه مظهر جميع صفات الهیه می‌دانیم، لم یلد و لم یولد نیز می‌خوانیم و این بدان معنی است که آنان را از حیث صدورشان از حق مطلق اشخاص متعدّد نمی‌شماریم تا هر کدام را مسمّی به اسم معین در مکان مخصوص و متولّد در زمان مشخص بیان‌کاریم.

هر لحظه به شکلی بت عیار برآمد دل برد و نهان شد

هر دم به لباس دگر آن یار برآمد گه پیر و جوان شد

بالله که همو بود که می‌آمد و می‌رفت هر بار که دیدی

۱. حسینعلی نوری، ایقان، ص ۱۲۸.

۲. بقره/ ۲۸۵.

۳. حسینعلی نوری، لوح نصیر، ص ۱۹۶.

۴. علیم‌راد داوودی، الوہیت و مظهریت، ص ۱۸۵.

تا عاقبت آن شکل عرب وار برآمد دارای جهان شد^۱»^۲

لازم به ذکر است دیدگاه وحدت مظاهر امر در بهائیت، متفاوت از احادیث خلقت نوری در شیعه یا عبارت "اَنْ ارواحکم و نورکم و طیتکم واحده"^۳ در زیارت جامعه می‌باشد. در معارف شیعه ائمه دارای طینت واحد و نور واحد هستند بدین معنا که در فضائل و درجات یکسان می‌باشند و مبدأ خلقتشان نیز یکسان است ولی به این معنا نیست که همه‌ی آن بزرگواران یک فرد و دارای یک روح بوده‌اند. با دقت در همین فراز اخیر زیارت جامعه نیز مشخص می‌گردد که آنان دارای ارواح بوده‌اند یعنی یک روح نیستند و بین ارواح واحد و روح واحد تفاوت وجود دارد. آیت‌الله جوادی آملی در این زمینه می‌نویسد:

«منظور از این که می‌گوییم: ائمه طاهرین علیهم‌السلام مانند یکدیگر و نور واحد هستند این است که از نظر برخورداری از شرایط لازم و نصاب امامت و ولایت، یکسان‌اند و هیچ کدام از آن‌ها از مقدار لازم کم ندارند؛ اما در بالاتر از نصاب لازم، با یکدیگر فرق دارند. لذا برای ائمه علیهم‌السلام نیز مراتبی قائل هستیم.»^۴

خدای در خلق در جریان مدعی یمانی

همان‌طور که در بهائیت مظاهر امر عملاً جایگزین خداوند می‌گردند احمد اسماعیل نیز، در برخی کتب خود پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه را خدای در خلق می‌خواند و حتی از این نیز بالاتر رفته و گاهی از عبارت الله در خلق برای ایشان استفاده می‌کند! وی در کتاب «توحید» این چنین می‌نویسد:

«در روایتی به نقل از محمد بن مسلم آمده است که گفت: از حضرت باقر علیه‌السلام پرسیدم از آنچه روایت می‌کنند که خداوند آدم را به صورت خود آفرید فرمود: این صورت، صورتی است تازه و نو و آفریده شده که خداوند آن را برگزید و بر سایر صورت‌های مختلف اختیار کرد. پس این صورت را به خودش نسبت داد؛ هم چنان که کعبه و روح را به خود نسبت داد و فرمود: (و نفخت

۱. جلال الدین محمد بلخی، گزیده غزلیات شمس. فصل اشعار منسوب به مولانا، ص ۵۷۳ و ۵۷۴. البته مصحح کتاب دکتر شفیعی کدکنی در توضیحات این مستزاد می‌نویسد: این مستزاد که از معروف‌ترین شعرهای عرفانی در تصویر وحدت وجود است، به نام مولانا شهرت یافته ولی از او نیست.

۲. علیمراد داوودی، الوهیت و مظهریت، ص ۱۸۹.

۳. محمد بن علی ابن بابویه (صدوق)، من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۳.

۴. عبدالله جوادی آملی، حماسه و عرفان، ص ۲۸۵.

فیه من روحی) (و از روح خود در آن دمیدم)^۱ صورتی که خداوند آدم را بر آن آفرید، حضرت محمد ﷺ است زیرا او مخلوق اول و تجلی اول و ظهور اول در خلق و جانشین واقعی خداوند می باشد و این که آن حضرت صورت خدا است یعنی وی ظهور و تجلی لاهوت در خلق است. حضرت محمد ﷺ صورت لاهوت مطلق در خلق است و هر که بخواهد لاهوت مطلق را بشناسد، به وسیله صورت او در خلق یا الله در خلق که حضرت محمد ﷺ می باشد، به چنین شناختی دست می یابد.^۲

احمد اسماعیل در اینجا به عبارت (إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ) در روایت استناد و از آن الله در خلق بودن پیامبر ﷺ را نتیجه گیری و بیان می کند. در صورتی که در خود روایت، امام باقر ﷺ با اشاره به نسبت دادن صورت به خدا از باب برگزیده بودن و به اصطلاح اضافی تشریفیه راه را بر چنین استدلال هایی بسته اند. ضمن اینکه در روایات دیگر این عبارت توسط معصومین ﷺ توضیح و رفع ابهام شده است. به طور مثال در کتاب «التوحید» شیخ صدوق رحمته الله از امام رضا رحمته الله نقل شده است:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرٍ الْهَمْدَانِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مَعْبُدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ قُلْتُ لِلرَّضَا رحمته الله يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ يَزُوُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ رحمته الله قَالَ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ فَقَالَ قَاتِلْهُمْ اللَّهُ لَقَدْ حَدَّثُوا أَوَّلَ الْحَدِيثِ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ رحمته الله مَرَّ بِرَجُلَيْنِ يَتَسَابَّانِ فَمَسَمَعَ أَحَدُهُمَا يَقُولُ لِصَاحِبِهِ قَبِّحْ اللَّهَ وَجْهَكَ وَ وَجَهَ مَنْ يَشْبِهُكَ فَقَالَ ص يَا عَبْدَ اللَّهِ لَا تَقُلْ هَذَا لِأَخِيكَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَلَقَ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ»^۳

حدیث کرد ما را احمد بن زیاد بن جعفر همدانی رحمته الله گفت که حدیث کرد ما را علی بن ابراهیم بن هاشم از پدرش از علی بن معبد از حسین بن خالد که گفت به حضرت علی بن موسی الرضا رحمته الله عرض کردم که: یا ابن رسول الله مردم روایت می کنند که رسول خدا رحمته الله فرمود که خدا آدم رحمته الله را بر صورت خود آفرید. فرمود: که خدا ایشان را بکشد اول حدیث را حذف کرده اند و آن را انداخته اند به درستی که رسول خدا رحمته الله به دو مرد گذشت که یک دیگر را دشنام می دادند و از یکی از ایشان شنید که به رفیقش می گفت که خدا زشت کند روی تو و روی کسی را که به تو شباهت دارد حضرت رحمته الله فرمود

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲. احمد اسماعیل، توحید، ص ۵۵.

۳. محمد بن علی ابن بابویه (صدوق)، التوحید، ص ۱۵۳.

که ای بنده خدا این را به برادرت مگو زیرا که خدای عز و جل آدم علیه السلام را بر صورت او آفریده.»
 احمد اسماعیل در کتاب «متشابهات» خود در پاسخ به سؤال از معنای "خدا را با خدا بشناس" می نویسد:
 «یعنی خداوند سبحان و متعال را با خدای در خلق بشناس و او همان امام مهدی علیه السلام می باشد. ایشان که سلام و صلوات خدایم بر او باد، تجلی و ظهور خدا در خلق است.»^۱
 عبارت "خدا را با خدا بشناس" قسمتی از روایتی از امام صادق علیه السلام می باشد که آن روایت در کتاب «الکافی» چنین است:

«عَلَى بْنِ مُحَمَّدٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُهْرَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ السَّكَنِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اَعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ وَالرَّسُولَ بِالرَّسَالَةِ وَأُولَى الْأَمْرِ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ»^۲

امام صادق علیه السلام نقل کردند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: خدا را به خدا بشناسید و رسول را به رسالتش و صاحبان فرمان را به امر به معروف و دادگری و نیکوکاری.

شیخ کلینی رحمه الله در توضیح و شرح این روایت می نویسد:

«وَمَعْنَى قَوْلِهِ عليه السلام اَعْرِفُوا اللَّهَ بِاللَّهِ يَعْنِي أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ الْأَشْخَاصَ وَالْأَنْوَارَ وَالْجَوَاهِرَ وَالْأَعْيَانَ فَلَا عَيَانُ الْإِبْدَانُ وَالْجَوَاهِرُ الْأَرْوَاحُ وَهُوَ جَلٌّ وَعَزٌّ لَا يَشْبَهُ جِسْمًا وَلَا رُوحًا وَلَيْسَ لِأَحَدٍ فِي خَلْقِ الرُّوحِ الْحُسَاسِ الدَّرَاقَ أَمْرٌ وَلَا سَبَبٌ هُوَ الْمُتَفَرِّدُ بِخَلْقِ الْأَرْوَاحِ وَالْأَجْسَامِ فَإِذَا نَفَى عَنْهُ الشَّبَهَيْنِ شَبَهَ الْإِبْدَانِ وَشَبَهَ الْأَرْوَاحِ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ بِاللَّهِ وَإِذَا شَبَّهَهُ بِالرُّوحِ أَوْ الْبَدَنِ أَوْ النُّورِ فَلَمْ يَعْرِفِ اللَّهَ بِاللَّهِ»^۳

معنی سخن حضرت که "خدا را به خدا بشناسید" این است که: خدا اشخاص و انوار و جواهر و اعیان را خلق فرمود، اعیان، پیکرها (موجودات جسمانی) و جواهر، روح هاست و خدای عز و جل شباهتی با جسم و روح ندارد هیچ کس را در آفریدن روح حساسِ دَرَّاقِ دستور و وسیله ای نبوده، خدا در خلقت ارواح و اجسام یکتا بوده است، پس چون کسی شباهت خدا را با موجودات جسمانی و روحانی از

۱. احمد اسماعیل، متشابهات، ج ۱، ص ۲۳.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - اسلامیة)، ج ۱، ص ۸۵.

۳. همان.

میان برد خدا را به خدا شناخته و چون او را به روح یا جسم یا نور تشبیه کند خدا را به خدا نداشته است.»

با توجه به متن روایت و هم چنین شرح شیخ کلینی بر روایت روشن می‌گردد تعبیر خدای در خلق – برداشت احمد اسماعیل از این روایت – ناصحیح می‌باشد. احمد اسماعیل در استدلالی دیگر چنین می‌نویسد:

«و نیز وارد شده است: «إِلَٰهَ الْأَكْبَرُ؛ خدای بزرگتر»؛ این دعا جزو دعا‌های سرّ و یکی از سی و یک دعا با سند متصل و صحیح است که برای رفع نیازها و حوایج دنیا و آخرت خوانده می‌شود... در دعای قدسی که از جانب خدای سبحان و متعال روایت شده است و نظیر قرآن کریم می‌باشد بدون شک وارد شدن عبارت "خدای بزرگتر"، قطعاً دلالت یقینی می‌کند برای کسی که بخواهد بر آنچه که پیشتر عرضه داشتم، نص داشته باشد؛ زیرا خطاب قرار دادن خدای سبحان و متعال به "خدای بزرگتر" دلیلی است بر این که خلق او نیز به صفت لاهوت متصف‌اند چرا که بزرگتر، صفت تفضیلی است و بر وجود حداقل یک چیز خردتر اشاره می‌کند وگرنه اشاره به آن وجهی ندارد. افعال یا صفات تفضیلی دالّ بر مشارکت و زیادت است که این واضح و روشن می‌باشد، زبان شناسان عرب به آن اشاره کرده‌اند و هر کس که دعا را بخواند و در آن تعمق کند نیز به این مطلب می‌رسد.»^۲

احمد اسماعیل در این جا از اینکه اکبر، صفت تفضیلی (به معنای بزرگ‌تر) است این‌گونه نتیجه می‌گیرد که یک خدای بزرگ‌تر داریم که همان خداوند متعال است و یک خدای کوچک‌تر که پیامبر ﷺ و ائمه علیهم‌السلام باشند!

پاسخ این سخن احمد اسماعیل نیز در روایات اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد. در اینجا به دو روایت در این ضمیمه در کتاب «الکافی» اشاره می‌شود:

روایت اول:

«عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قَالَ رَجُلٌ عِنْدَهُ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَيْ شَيْءٍ فَقَالَ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع حَدَّثَنِي فَقَالَ الرَّجُلُ كَيْفَ أَقُولُ

۱. ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، المصباح، ص ۱۸۹.

۲. احمد اسماعیل، توحید، ص ۶۸.

قَالَ قُلُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ؛^۱

مردی خدمت امام صادق علیه السلام عرض کرد: الله اکبر (خدا بزرگتر است) فرمود، خدا از چه بزرگتر است؟ عرض کرد: از همه چیز، فرمود: خدا را محدود ساختی، عرض کرد: پس چه بگویم؟ فرمود: بگو خدا بزرگتر از آن است که وصف شود.»

روایت دوم:

«وَرَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ يُحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنْ مَرْوَكِ بْنِ عَبْدِ عَنِ جُمُعِ بْنِ عُمَيْرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَيُّ شَيْءٍ اللَّهُ أَكْبَرُ فَقُلْتُ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ فَقَالَ وَكَانَ ثُمَّ شَيْءٌ فَيَكُونُ أَكْبَرَ مِنْهُ فَقُلْتُ وَمَا هُوَ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ مِنْ أَنْ يُوصَفَ؛^۲

جمیع گوید: امام صادق علیه السلام از من پرسید: معنی الله اکبر چیست؟ عرض کردم خدا بزرگتر از همه چیز است، فرمود: مگر آنجا چیزی بود که خدا بزرگتر از آن باشد، عرض کردم: پس چیست؟ فرمود: خدا بزرگتر از آن است که وصف شود.»

با توجه به روایات اهل بیت علیهم السلام، اکبر (بزرگتر) در این گونه موارد به معنای بزرگتر از توصیف است (غیر قابل توصیف) و بدین ترتیب بطلان استدلال احمد اسماعیل روشن می‌گردد.

احمد اسماعیل در کتاب «توحید» خود و در توضیح آیه ۱۸۱ آل عمران چنین می‌نویسد:

«حق تعالی می‌فرماید: ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ سَنَكْتُبُ مَا قَالُوا وَ قَتَلَهُمُ الْآلِیَاءَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَ نَقُولُ ذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ﴾^۳ (هر آینه خدا شنید سخن آن کسان را که می‌گفتند: خدا فقیر و بینوا است و ما توانگریم، گفتارشان را و نیز این که پیامبران را به ناحق می‌کشتند خواهیم نوشت، و گوییم: بچشید عذاب آتش سوزان را) این‌ها در این آیه، اهل کتاب هستند و ادعا می‌کنند که به خدا ایمان دارند؛ حال چطور ممکن است کسی تصور کند که این عده در مورد خدایی که به او گرویده‌اند، این گونه بگویند که او فقیر و بینوا است؟! به خدا سوگند آن‌ها نگفتند خدا فقیر است بلکه درباره پیامبران و فرستادگان چنین سخنی بر زبان راندند

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الاسلامیة)، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲. همان، ص ۱۱۸.

۳. آل عمران/ ۱۸۱.

و با این گفته ایشان را ملامت و سرزنش کردند ... در زمان حضرت محمد ﷺ نیز می‌گفتند محمد ﷺ فقیر است. ... و در عین حال خداوند سخن آن‌ها را این گونه نقل قول کرده است که "خدا فقیر است" یعنی سخن آن‌ها مبنی بر فقیر بودن حضرت محمد ﷺ برابر است با فقیر بودن خداوند؛ زیرا حضرت محمد ﷺ وجه خدای سبحان و الله در خلق می‌باشد^۱

احمد در ادامه جهت تأیید مطالب خود به روایتی از امام صادق علیه السلام استناد کرده است، اما قسمت آخر روایت که با سخن او هم خوانی ندارد را حذف می‌کند. وی روایت را به این صورت نقل می‌کند:

«امام صادق علیه السلام نیز درباره آیه ﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾ فرمود: به خدا سوگند این‌ها خدای متعال را ندیدند که بدانند او فقیر است، ولی دیدند که اولیای خدا فقیرند.»^۲

در حالی که اصل روایت این چنین می‌باشد:

﴿لَقَدْ سَمِعَ اللَّهُ قَوْلَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ قَالَ وَاللَّهِ مَا رَأَوْا اللَّهُ فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ فَقِيرٌ وَلَكِنَّهُمْ رَأَوْا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ فَقَرَاءَ فَقَالُوا لَوْ كَانَ اللَّهُ غَنِيًّا لَأَغْنَى أَوْلِيَاءَهُ﴾^۳

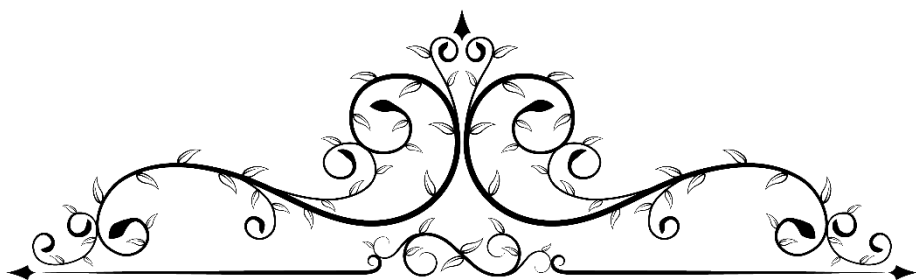
به خدا آن‌ها خدا را ندیدند تا بفهمند فقیر است ولی اولیای خدا را دیدند که فقیرند بعد گفتند اگر خدا ثروتمند بود این‌ها را بی‌نیاز می‌کرد.»

با دقت در این روایت مشخص می‌گردد که برخی اهل کتاب با دیدن فقر اولیای خدا نتیجه می‌گرفتند که خداوند نیز فقیر است زیرا اگر ثروتمند بود اولیا و دوستان خود را ثروتمند و بی‌نیاز می‌کرد و می‌توان گفت برخی اهل کتاب حقیقتاً خداوند را فقیر می‌دانستند پس این استدلال احمد که مساوی بودن اولیای خدا و خداوند متعال را نتیجه می‌گیرد، سخنی بی‌اساس و باطل است.

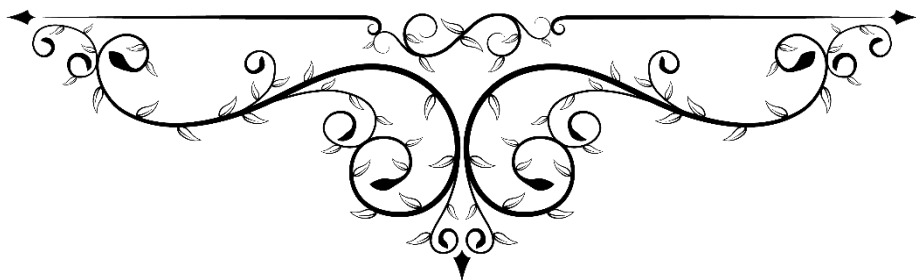
۱. احمد اسماعیل. توحید، ص ۵۹.

۲. همان، ص ۶۰.

۳. علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، ص ۱۲۷.



انحرافات مشترك در مورد ختم نبوت و معجزه



نبوت

انسان زمانی می‌تواند در مسیر صحیح گام بردارد که از تعالیم وحی که توسط انبیاء و اوصیاء الهی به او رسیده است؛ پیروی کند. انبیاء الهی تعالیمی از جانب خداوند می‌آورند که عمل به آنان موجب رشد و کمال انسان می‌گردد و او را از گمراهی و ضلالت دور می‌کند. خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾^۱؛

«یقیناً خدا بر مؤمنان منت نهاد که در میان آنان پیامبری از خودشان برانگیخت که آیات او را بر آنان می‌خواند و پاکشان می‌کند، و کتاب و حکمت به آنان می‌آموزد، و به راستی که آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.»

حال اگر انحرافی در عقاید انسان نسبت به حجت‌های الهی - اعم از پیامبر و امام - ایجاد شود، مسیر هدایت و کمال مختل خواهد شد. ما در این فصل به بررسی انحرافات مشترک فرقه بهائیت و جریان مدعی یمانی در این مورد می‌پردازیم.

مهم‌ترین انحراف جریان مدعی یمانی و بهائیت این است که افرادی را بدون دلیل یقینی و قطعی حجت الهی می‌دانند و مقام این افراد را تا پیامبری و حتی بالاتر از آن می‌برند. می‌توان گفت اولین پله برای شروع این ادعاها انکار خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ توسط این دو فرقه است.

خاتمیت

خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ یکی از مباحث مهم اسلامی است و از دیرباز دانشمندان اسلامی روی

آن عنایت ویژه‌ای داشته‌اند؛ یعنی پس از اثبات نبوت خاصه، نسبت به اثبات خاتمیت، دلایل خویش را جداگانه اقامه می‌کرده‌اند و بر این اساس مسلمانان همواره ختم نبوت را امر واقع شده تلقی کرده‌اند، و هیچگاه برای آن‌ها این مسئله مطرح نبوده که پس از حضرت محمد ﷺ پیغمبر دیگری خواهد آمد یا نه؟ چه آن که قرآن کریم با صراحت، پایان یافتن نبوت را اعلام و خود پیامبر اسلام ﷺ بارها آن را تکرار کرده است. در میان مسلمین اندیشه ظهور پیغمبر دیگر، مانند انکار یگانگی خدا یا انکار قیامت، با ایمان به اسلام همواره ناسازگار شناخته شده است.

در حقیقت تلاش و کوششی که در میان دانشمندان اسلامی در این زمینه به عمل آمده است، تنها در این جهت بوده که خواسته‌اند به عمق این اندیشه پی برند و راز ختم نبوت را باز کنند؛ اما در دهه‌های اخیر ملاحظه می‌کنیم که بازار شبهه علیه خاتمیت توسط آئین ساختگی بهائیت و پس از آن جریان مدعی یمانی داغ شده است؛ آن‌ها تلاش می‌کنند تا با یک رشته شبهات، اذهان مخاطبان خود را نسبت به این موضوع بدیهی و ضروری، سست کرده تا از این طریق به آرمان‌های خود کمک کنند.

رد خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ در بهائیت

بهائیت برای اثبات نبوت یا به اصطلاح خودشان مظهریت بهاء در قدم اول به مقابله با اعتقاد مسلمانان به خاتمیت پیامبر اسلام می‌رود. اعتقاد به عدم خاتمیت در اکثر آثار بهائیان به چشم می‌خورد. شوقی افندی در کتاب «دور بهائی» می‌نویسد:

«حقایق ادیان مطلق نبوده بل نسبی است و ادیان و ظهورات الهیه مرتباً مستمرّاً در عالم ظاهر شده و همواره رو به ترقی و تکامل می‌باشند و هیچ یک جنبه خاتمیت نداشته ... اهل بهاء داعیه پیروان مذاهب سالفه را دائر به خاتمیت شارح خویش مؤکداً و صریحاً ردّ می‌نمایند.»^۱

همچنین بهاء در کتاب «اقدس» - که توسط شوقی افندی ترجمه و شرح شده است - می‌نویسد:

«ایاکم ان یمنعکم ذکر النبی عن هذا النبأ الاعظم»^۲

که این عبارت توسط شوقی افندی این‌گونه شرح و توضیح داده شده است:

«جمال مبارک اهل بصیرت را انذار می‌فرمایند که مبدا استنباطات و تعبیراتشان از کتب مقدسه باعث احتجابشان از مظهر الهی گردد. محبت و تعلق شدیدی که مؤمنین به مؤسس دین خود دارند سبب

۱. شوقی افندی، دور بهایی، ص ۳۴.

۲. حسینعلی نوری، اقدس، ص ۲۲۷.

شده که ظهور او را آخرین ظهور الهی بدانند و در نتیجه این تصوّر امکان ظهور پیغمبر بعد را انکار نمایند. چنانکه ملل یهودی و مسیحی و مسلمان همین اعتقاد را دارند. حضرت بهاءالله مسئله خاتمیت را چه در مورد ادیان گذشته و چه در مورد ظهور خود رد فرموده‌اند.^۱

حسینعلی نوری در کتاب «ایقان» با مبنای بحث مظهریت و وحدت مظاهر امر - که در فصل پیش بررسی شد - می‌نویسد:

«چنانچه می‌فرماید ما کان محمد ابا احد من رجالکم ولكن رسول الله و در این مقام همه مرسلند از نزد آن سلطان حقیقی و کینونه ازلی و اگر جمیع ندای انا خاتم النبیین برآرند آن هم حقّ است و شبهه را راهی نه و سبیلی نه زیرا که جمیع حکم یک ذات و یک نفس و یک روح و یک جسد و یک امر دارند و همه مظهر بدنیت و ختمیت و اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت آن روح الأرواح حقیقی و ساذج السّواذج ازینند.»^۲

علیمراد داوودی در کتاب «الوہیت و مظهریت» خود در شرح این عبارات می‌نویسد:

«حضرت بهاءالله مسئله خاتمیت را در کتاب "ایقان" به همین ترتیب جواب داده‌اند. جواب حلّی آن همین است. جواب نقضی هرچه می‌خواهید بگوئید. می‌فرمایند مظاهر امر چون حقیقت واحده هستند، همگی مظاهر اولیت و آخریت و ظاهریت و باطنیت و بدنیت و ختمیت الهیه هستند. به این معنی تعبیر صریح و واضح این می‌شود که حضرت محمد آخرین پیغمبر است، آخرین نبی است، آخرین رسول است، برای اینکه هرکه بعد از او بیاید، باز اوست، بعد از او کسی نمی‌آید، چون کسی غیر از او نیست تا بیاید، چون یک حقیقت بیش نیست. بهاءالله جز او نیست، نقطه اولی جز او نیست، همان طور که قبل از او هم هر که بود خود او بود.»^۳

از جمله شبّهاتی که بهائیان برای انکار خاتمیت به آن تمسک می‌کنند بحث امر و کتاب جدید در روایات است. یکی از احادیثی که ایام ظهور حضرت قائم را شرح داده است، روایت مشهور امر و کتاب جدید آن حضرت می‌باشد. مبلغین بهائی نیز با استناد به این گونه روایات می‌خواهند، قائمیت علی محمد باب را اثبات و دین اسلام را با ظهور او منقضی بدانند تا آئین بهائیت را به عنوان دین جدید اعلام نماید.

۱. همان.

۲. حسینعلی نوری، ایقان، ص ۱۱۸.

۳. علیمراد داوودی، الوہیت و مظهریت، ص ۳۴۰.

عنایت الله سهراب از مبلغان بهائی می نویسد:

«در باب علامات از مجلدات غیبت بحارالانوار از ابوبصیر روایت نموده است که حضرت ابی جعفر علیه السلام فرمود: **قَوَّ اللَّهُ لَكَائِي أَنْظُرُ إِلَيْهِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ يَبَايِعُ النَّاسَ بِأَمْرِ جَدِيدٍ وَكِتَابٍ جَدِيدٍ وَ سُلْطَانٍ جَدِيدٍ مِنَ السَّمَاءِ** ^۱ ... یعنی قسم به خدا که کائنه می بینم او را که میان رکن و مقام با مردم مبايعت می نماید به امری تازه و کتابی تازه و قضائی جدید از جانب آسمان و این حدیث به صراحت ظهور موعود را با کتاب و امر جدید و قضائی جدید بشارت می دهد و مخصوصاً قید می فرماید که این مأموریت و رسالت از سماء مشیت الهیه محول گردید و نه مقام امامت و نیابت که مورد نظر اهل شیعه می باشد.» ^۲

برای این شبهه سه پاسخ می توان بیان کرد:

پاسخ اول: هر چند برخی اخبار بر کتاب و امر جدید قائم دلالت می کند، اما باید توجه نمود که اگر مراد از امر و کتاب جدید، شاریعت و دیانت جدید باشد، به معنای نبوت خواهد بود (هر چند اسم نبوت بر آن گذاشته نشود.) و با مسئله خاتمیت که نص آیات و روایات است در تناقض خواهد بود. علاوه بر آن که خاتمیت مورد اقرار سران بهائیت بوده و در جاهای مختلفی به آن اقرار کرده اند، که به عنوان مثال چند نمونه را ذکر می کنیم:

بهاء در اشراقات می نویسد :

«الصلوة والسلام على سيد العالم و مربى الامم الذى به انتهت الرسالة و النبوة و على آله و اصحابه دائماً ابداً سرمداً» ^۳

اشراق خاوری به نقل از بهاء می نویسد:

«در قرآن سوره الاحزاب محمد رسول الله را خاتم النبیین فرموده جمال مبارک جل جلاله در ضمن جمله مذبوره می فرماید: مقام این ظهور عظیم و موعود کریم از مظاهر سابقه بالاتر است و این دلیل است که ظهور موعود عظیم ظهور الله است و دوره نبوت منتوی گردید زیرا رسول الله خاتم النبیین

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۲، ص ۲۳۵.

۲. عنایت الله سهراب، مبادی استدلال، ص ۳۲۹-۳۴۰.

۳. حسینعلی نوری، اشراقات، ص ۲۹۳.

بودند.^۱

باب در رساله‌ی ابلاغیه الف که در اسرار الآثار فاضل مازندرانی ذکر شده، می‌گوید :

«لا اعتقد فی شأن الا بما نزلت فی القرآن علی حبیبک محمد رسول الله و خاتم النبیین»^۲

پاسخ دوم: در پاسخ به روایاتی که بر پایان دادن دین توسط حضرت مهدی علیه السلام دلالت می‌کند، باید گفت که اولاً این اخبار مفید ظن هستند و حجت ندارند و ثانیاً سند این روایات ضعیف است، زیرا از طریق عامه نقل شده‌اند و ثالثاً این اخبار معارض با اخبار متواتری است که دلالت بر نفی نسخ اسلام را می‌نمایند و رابعاً معنی خاتم دین انقضای اجل دیانت اسلام نیست، بلکه مراد ظهور مهدی علیه السلام است که با آمدن او دین ادامه پیدا می‌کند. یعنی همان‌گونه که خاتمه کتاب جزء کتاب و داخل کتاب است و آخر درس داخل درس و جزء درس است، خاتمه دین هم داخل دین و جزء دین می‌باشد.

لذا معنای خاتم الائمه و الاوصیاء بودن حضرت مهدی علیه السلام به این معناست که بعد از ایشان رشته امامت و وصایت منقطع است، اما خود ایشان داخل در ائمه و اوصیاء می‌باشند. همچنان که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خاتم انبیاء است و خود داخل در انبیاء می‌باشند و بعد از ایشان نبی نخواهد بود. بنابراین چنانچه پیغمبر خاتم و نبی بود، مهدی نیز خاتم دین و دارنده آن است.

پاسخ سوم: طبق روایات، قائم موعودی است که سراسر خلق منتظر اویند و ظهورش را بزرگ‌ترین ظهورات حجج الهیه می‌دانند و تمام پیشوایان دین بشارت طلوع این فجر طالع و صبح صادق را داده‌اند، وظیفه و شأنی دارد که همان وظیفه و شأن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اوصیاء و زنده کردن کتاب و دعوت کننده مردم به ملت شریعت و تازه کننده و ظاهر کننده اسلام است. لذا باید دعوت به اسلام و احیاء قرآن و بیان سیره و سنن پیامبر صلی الله علیه و آله نماید، نه اینکه دین او را نسخ و شریعت و کتاب جدید بیاورد. بنابراین اعتقاد به دیانت اسلام و اعتقاد به شریعت بابیه و بهائیه اجتماع نقیضین است.^۳

رد خاتمیت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جریان مدعی یمانی

احمد اسماعیل مانند تمام مدعیان دروغین دیگر سیری صعودی در ادعاهای خود دارد. به طوری که در ابتدای دعوتش تنها ادعای ارتباط با امام عصر علیه السلام را داشت اما کم کم یمانی بودن، قائمیت، امام سیزدهم

۱. عبدالحمید اشراق خاوری، حقیق مختوم، ج ۱، ص ۷۸.

۲. اسدالله فاضل مازندرانی، اسرار الآثار، ج ۱، ص ۱۷۹.

۳. ر. ک. علی فخرآور، نقد و بررسی شبهه‌ی امر و کتاب جدید بهائیت. پایگاه اندیشه‌وران حوزه

و ... را نیز به ادعاهای خود اضافه نمود. مقام نبوت نیز از سیر ادعاهای وی دور نماند و احمد با نوشتن کتاب «نبوت خاتم» به نوعی در صدد توجیه تضاد این ادعا با خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ برآمده است.

ناظم العقیلی که از شیوخ مکتب نجف احمد اسماعیل محسوب می‌گردد، در پیشگفتار این کتاب - اصل کتاب از احمد اسماعیل و پیشگفتار آن از ناظم العقیلی می‌باشد - ابتدا روایاتی که نبوت را با پیامبر اسلام ﷺ خاتمه یافته عنوان می‌کنند قبول می‌کند اما در ادامه می‌نویسد:

«این در حالی است که برخی دیگر از روایت‌ها بر استمرار نبوت پس از حضرت محمد ﷺ تصریح دارد و این که پس از حضرت رسول اکرم ﷺ شخصی که حجت بر مردم است، حتماً باید با آسمان ارتباط و اتصال داشته باشد؛ یعنی وی باید از سوی خدای سبحان از اخبار غیبی مطلع گردد.»^۱

احمد اسماعیل نیز در متن کتاب صریحاً ختم نبوت را انکار می‌کند و می‌نویسد:

«ختم نبوت (منظور من از ختم در اینجا انتها است) به معنی پایان پذیرفتن نبوت و متوقف شدن آن، اگر مفهوم نبوت به معنی رسیدن به مقام نبوت و به دنبال آن، مطلع شدن از اخبار آسمانی، حقایق و غیب در نظر گرفته شود، مفهومی نادرست به شمار می‌رود؛ زیرا راه ارتقا به ملکوت آسمان‌ها گشوده است و این راه بسته نشده است و نخواهد شد.»^۲

در ادامه کتاب، احمد اسماعیل رسیدن به نبوت را حتی برای مؤمنین، امری ممکن و راه وحی به آنان را رؤیا ذکر می‌کند که در فصل دوم این کتاب، اهمیت و حجیت رؤیا در جریان مدعی یمانی بیان شد. وی می‌نویسد:

«مانعی ندارد که برخی از مؤمنینی که در عبادات خود به درگاه ایزدی اخلاص پیشه کرده‌اند، به مقام نبوت برسند و خدای سبحان و تعالی به این وسیله (رؤیا) به آن‌ها وحی نماید.»^۳

احمد اسماعیل بر خلاف روایات اهل بیت علیهم‌السلام، ائمه علیهم‌السلام را به طور قطع دارای مقام نبوت می‌داند. البته در فصل سوم بیان شد که رهبران فرقه‌های ضالّه برای این که مقام‌های آن‌ها برای پیروان قابل باورتر گردد، آن را با مغالطه و توضیحاتی به اولیاء الهی نسبت می‌دهند.

۱. ناظم العقیلی، پیش‌گفتار نبوت خاتم، ص ۹.

۲. احمد اسماعیل، نبوت خاتم، ص ۲۵.

۳. همان، ص ۳۱.

احمد اسماعیل می نویسد:

«به طور قطع ائمه علیهم السلام به مقام نبوت دست یافته اند، و حقایق و اخبار غیبی از طریق رؤیا و مکاشفه به آن ها می رسیده است.»^۱

این ادعا در حالی مطرح شده است که امام رضا علیه السلام به صراحت از کسانی که چنین ادعایی داشته باشند اعلام برائت نموده اند.

شیخ صدوق رحمه الله در کتاب «عیون اخبار الرضا علیه السلام» نقل می کند:

«قَالَ الرَّضَا عليه السلام: فَمَنْ ادَّعى لِلْأَنْبِيَاءِ رُبُوبِيَّةً وَ ادَّعى لِلْأئِمَّةِ رُبُوبِيَّةً أَوْ نُبوَّةً أَوْ لغيرِ الْأئِمَّةِ إِمَامَةً فَنَحْنُ مِنْهُ بُرءَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ»^۲

پس هر کس برای پیمبران، خدائی قائل باشد و یا برای امامان ربوبیتی مدعی گردد یا نبوت ایشان را معتقد شود یا در حق غیر ایشان پیشوائی و امامت قائل گردد، ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم.»

این روایت نورانی به تنهایی سه ادعای احمد بصری - مقام ربوبیت برای غیر خدا، مقام نبوت برای ائمه علیهم السلام و مقام امامت برای کسی غیر از ائمه اثنی عشر علیهم السلام - را باطل و انحراف احمد از مسیر اهل بیت علیهم السلام را روشن می سازد.

یکی از توجیهات احمد بصری بر انکار خاتمیت این است که هر چند خود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله آخرین فرستاده‌ی از جانب خداوند است اما چون - همان طور که در فصل سوم اشاره شد - ایشان الله در خلق می باشد می تواند ارسال کننده رسولان بعد از خود باشد! بنا بر این حضرت محمد صلی الله علیه و آله آخرین فرستاده‌ی خداست و انبیاء پس از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرستاده‌ی ایشان هستند! احمد بصری این عقیده را این گونه توضیح می دهد:

«ارسال پیامبرانی که از طرف خدای سبحان و متعال به مقام نبوت نائل می شوند، چه پیامبرانی که حافظ شریعت حضرت محمد صلی الله علیه و آله باشند و چه آن هایی که دین جدیدی می آورند، کاملاً منتفی است و این همان چیزی است که خداوند با پیامبری حضرت محمد صلی الله علیه و آله آن را پایان داده است. ولی پس از بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - انسان کامل، خلیفه واقعی خدا، ظهور خدا در فاران و

۱. همان، ص ۳۲.

۲. محمد بن علی ابن بابویه (صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۰۱.

بازتاب لاهوت - ارسال از سوی حضرت محمد ﷺ انجام شد»^۱

وی در ادامه می‌نویسد:

«بنابر این حضرت محمد ﷺ ارسال از جانب خدای سبحان را خاتمه داد و ارسالی که از جانب خود وی می‌باشد را گشود.»^۲

احمد اسماعیل نهایتاً این مقام یعنی نبوت را برای خود نیز ادعا می‌کند و می‌نویسد:

«با توجه به آنچه گذشت روشن می‌شود که ائمه و مهدیین دارای مقام نبوت‌اند و آن‌ها جزو رسولان محسوب می‌گردند.»^۳

این بحث را با روایتی نورانی از امام رضا علیه السلام در مورد خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ به پایان می‌بریم:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّالْقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ سَعِيدٍ الْكُوفِيُّ الْهُمْدَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْحُسَيْنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: شَرِيعَةُ مُحَمَّدٍ ص لَا تُنْسَخُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَلَا نَبِيٌّ بَعْدَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَمَنْ ادَّعَى بَعْدَهُ نُبُوَّةً أَوْ أَتَى بَعْدَ الْقُرْآنِ بِكِتَابٍ فَدَمُهُ مُبَاحٌ لِكُلِّ مَنْ سَمِعَ ذَلِكَ مِنْهُ؛

شریعت محمد ﷺ نسخ نشود تا روز قیامت و پیغمبری بعد از او تا روز قیامت نیست. پس هر کسی ادعا کند پیغمبری را بعد از او یا کتابی بعد از قرآن بیاورد خونش مباح است برای هر کسی که این ادعا را از او بشنود.»

معجزه

در تعریف معجزه چنین گفته شده است که:

«کارها و جریان‌هایی که برخلاف موازین عادی و جریان معمول عالم طبیعت، از طرف کسی که مدعی نبوت است به وقوع پیوندد، به طوری که علل مادی و قوانین عادی طبیعی از تفسیر و تحلیل آن

۱. احمد اسماعیل، نبوت خاتم، ص ۴۱.

۲. همان، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۵۱.

۴. محمد بن علی ابن بابویه (صدوق)، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۸۰.

عاجز بوده و با هیچ کدام از عوامل عادی قابل تطبیق نباشد.^۱

قرآن کریم برای این مفهوم از واژه «آیه» یعنی نشانه و علامت، و نیز «بینة» و «برهان» استفاده کرده است و در برخی روایات از آن نظر که این نشانه، ناتوانی سایر افراد را در اثبات ادعای پیامبری آشکار می‌سازد، به «معجزه» تعبیر شده است.

فلسفه اعطای معجزه، اثبات حقانیت ادعای نبوت و ناتوان کردن خصم در تحدی است. امام صادق علیه السلام همین معنا را در پاسخ به ابوبصیر، که از علت اعطای معجزه به انبیا و رسولانش علیهم السلام پرسید، بیان فرمودند:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ عَنْ عَمِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بصيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام لَأَيِّ عِلَّةٍ أَعْطَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْبِيَاءَهُ وَرُسُلَهُ وَأَعْطَاكُمْ الْمُعْجَزَةَ فَقَالَ لِيَكُونَ دَلِيلًا عَلَى صِدْقِ مَنْ آتَى بِهِ وَ الْمُعْجَزَةُ عَلَامَةٌ لِلَّهِ لَا يُعْطِيهَا إِلَّا أَنْبِيَاءُهُ وَرُسُلُهُ وَ حُجَّتُهُ لِيُعْرِفَ بِهِ صِدْقُ الصَّادِقِ مِنْ كَذِبِ الْكَاذِبِ»^۲

علی بن احمد می‌گوید: محمد بن ابی عبدالله، از موسی بن عمران، از عمویش، از علی بن ابی حمزه، از ابی بصیر، وی می‌گوید: محضر ابی عبدالله علیه السلام عرض کردم: برای چه خداوند عز و جلّ به انبیاء و رسولانش معجزه داده است؟ حضرت فرمودند: تا دلیل باشد بر صدق آورنده آن یعنی پیامبر. سپس فرمودند: معجزه علامت و نشانه است بر حقّ تعالی و آن را فقط به انبیاء و رسولان و حجت‌هایش اعطاء می‌فرماید تا راستگو از دروغگو ممتاز و مشخص گردد.

اما از آنجایی که مدعیان دروغین، فاقد معجزه هستند، با توجیهات مختلف عجز خود در عدم ارائه معجزه را پنهان می‌نمایند. یکی از این توجیهات انکار نیاز به معجزه توسط مدعی است. مدعیان دروغینی مانند باب و بها و احمد اسماعیل چون خود دارای معجزه‌ای نیستند، اصل ضرورت معجزه برای اثبات حقانیت مدعی را منکر می‌شوند.

رد معجزه در بهائیت

از آنجایی که علی محمد شیرازی و ادعاهایش نیز مورد قبول بهائیان است ابتدا انکار معجزه توسط وی را بررسی می‌نماییم.

۱. ناصر مکارم شیرازی، آفریدگار جهان، ص ۱۶۸.

۲. محمد بن علی ابن بابویه (صدوق)، علل الشرایع، ج ۱، ص ۱۲۲.

هنگامی که باب ادعای قانمیت و در پی آن ادعای نبوت کرد، مردم آن زمان طبق سنت پیشینیان به او ابراز کردند که از طرف پیامبران گذشته بشارتی برای ظهور خود نمایش دهد و یا معجزه یا عمل خارق العاده‌ای ارائه کند تا برای مردم اثبات شود که ایشان از طرف خداوند متعال مبعوث شده‌اند؛ اما باب که هیچ معجزه‌ای نداشت ادعا کرد که معجزه من کلام و پیام من است و این جملاتی است که به زبان می‌آورم. به طور مثال گزارشی از جلسه‌ی محاکمه باب در تبریز را ناصر الدین میرزا که در آن زمان ولیعهد بود، این چنین برای پدرش محمد شاه قاجار نگاشته است:

«اول حاج ملا محمود پرسید که مسموع می‌شود که تو می‌گویی من نائب امام هستم و بایم و بعضی کلمات گفته‌ای که دلیل بر امام بودن بلکه پیغمبری توست. گفت: بلی حبیب من، قبله من، نائب امام هستم و باب امام هستم و آنچه گفته‌ام و شنیده‌ای راست است. اطاعت من بر شما لازم است ... به خدا قسم کسی که از صدر اسلام تاکنون انتظار او را می‌کشید، منم. آن که چهل هزار علما منکر او خواهند شد، منم. پرسیدند: این حدیث در کدام کتاب است که چهل هزار عالم منکر خواهند گشت؟ گفت: اگر چهل هزار نباشد چهار هزار که هست ... بعد از آن پرسیدند که از معجزات و کرامات چه داری؟ گفت: اعجاز من این است که از برای عصای خود آیه نازل می‌کنم و شروع کرد به خواندن این فقره: ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سُبْحَانَ اللَّهِ الْقُدُّوسِ السُّبُّوحِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَمَا خَلَقَ هَذِهِ الْعَصَا آيَةً مِنْ آيَاتِهِ﴾ اعراب کلمات را به قاعده‌ی نحو غلط خواند، تاء سموات را به فتح خواند. گفتند مکسور بخوان، آنگاه الارض را مکسور خواند. امیراصلاحان خان عرض کرد: اگر این قبیل فقرات از جمله آیات باشد، من هم توانم تلفیق کرد و عرض کرد: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْعَصَا كَمَا خَلَقَ الصَّبَاحَ وَالْمَسَاءَ» باب بسیار خجل شد»^۱

باب در کتاب «بیان» خود نیز می‌نویسد:

«و هرگاه می‌گویید که این آیات به نفس‌ها حجت نمی‌شود نظر کنید در قرآن هرگاه خداوند در مقام اثبات نبوت رسول خدا ﷺ به غیر آیات احتجاج فرموده شماها هم تأمل نمائید.»^۲

با این گفتار، باب عملاً احتجاج به معجزاتی خارج از آیات نازل را بی‌فایده معرفی کرد. بعد از او، بهاء‌الله معجزه پیامبران را تأویل کرد. بهاء‌الله منظور از مار و ثعبان را قدرت موسی عليه السلام دانست و منظور از ید بیضاء

۱. ابوالفضل گلپایگانی، کشف الغطاء، ص ۲۰۲ و ۲۰۳.

۲. علی‌محمد شیرازی، بیان فارسی، ص ۱۸.

را معرفت حضرت موسی علیه السلام معرفی کرد. وی در کتاب «ایقان» می‌نویسد:

«تا نوبت به موسی علیه السلام رسید و آن حضرت به عصای امر و بیضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت و شوکت صمدانیه از سینای نور به عرصه ظهور ظاهر شد.»^۱

مبلغان بعدی بهائی که در تشریح کتاب «ایقان»، معنای ظاهری عبارات دال بر معجزه در قرآن و تورات را به کلی منکر شده‌اند و تنها معنای قابل قبول از این معجزات و خوارق عادات را همان تأویلات بهاء‌الله دانسته‌اند.

عبدالبهاء نیز هرچند توانایی پیامبران بر انجام امور خارق‌العاده را انکار نکرده است، اما آن را نسبت به هدایت انسان‌ها کم اهمیت دانسته است. وی در مفاوضات در پاسخ به این سؤال که «معجزاتی در حق حضرت مسیح روایت شده است این روایات فی الحقیقه به حسب معنی لفظی تلقی گردد یا آنکه معانی دیگر دارد؟»^۲

می‌نویسد:

«این معجزات ظاهره در نزد اهل حقیقت اهمیت ندارد. مثلاً اگر کوری بینا شود عاقبت باز کور گردد یعنی بمیرد و از جمیع حواس و قوی محروم شود لهذا کور بینا کردن اهمیتی ندارد زیرا این قوه بالمآل مختل گردد و اگر جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد زیرا باز بمیرد. اما اهمیت در اعطای بصیرت و حیات ابدیست یعنی حیات روحانی الهی»^۳

وی در ادامه تلاش می‌کند مطالب مربوط به معجزه در تورات، انجیل و قرآن کریم را از ظاهر خود خارج و مراد تأویلی خود را به جای معنای ظاهری در آیات الهی جایگزین نماید. او می‌نویسد:

«لهمذا اگر در کتب مقدسه ذکر احیای اموات است مقصد این است که به حیات ابدیه موقّق شدند و یا آن که کور بود بینا شد مقصد از این بینائی بصیرت حقیقیه است و یا آن که کر بود شنوا شد مقصد آن که گوش روحانی یافت و به سمع ملکوتی موقّق گشت ... پس در هر جایی از کتب مقدسه که مذکور است کور بود بینا شد مقصد این است که کور باطن بود به بصیرت روحانی فائز شد و یا جاهل بود

۱. حسینعلی نوری، ایقان، ص ۷.

۲. عباس افندی، مفاوضات، ص ۷۷.

۳. همان، ص ۷۸.

عالم شد و یا غافل بود هشیار گشت و یا ناسوتی بود ملکوتی شد.^۱

این تأویل و خروج از ظاهر، هرچند که می‌توانست در برخی آیات مورد پذیرش قرار گیرد، اما اطلاق کلی آن با ظاهر آیات در تعارض بود و در صورت تأویل برخی آیات قرآن کریم با چنین پیش‌فرض‌هایی مفاهیم آن آیات به کلی گنگ و ناموجه می‌نمود. به عنوان نمونه معجزه حضرت صالح علیه السلام که بیرون آمدن شتر از دل کوه و تعیین روزهای مقرری برای آب نوشیدن او از رودخانه بود و یا کشته شدن شتر توسط مخالفان حضرت صالح^۲ با هیچ تأویلی از این جنس، سازگار نیست.

و نکته دیگر آن که در صورت پذیرش این تأویلات، احتجاجات حضرت موسی و حضرت عیسی علیه السلام به بینات و آیات الهی برای اثبات حقانیت دعوت خود، لغو و بیهوده بود، چراکه در صورت پذیرش هدایت از سوی قوم، دیگر نیازی به احتجاج به آیات نبود و در صورت عدم پذیرش هدایت از سوی قوم، امر هدایت محقق نگردیده بود تا نجات بخشی آن وجدانی شود.

البته رهبران بهائی بدون توجه به این اصل اعتقادی خود، مبنی بر نداشتن هیچ معجزه‌ای غیر از کلام، برای اثبات حقانیت خود علاوه بر محتوای پیام، ادعای کارهایی خارق‌العاده برای خود کردند. یادآوری این نکته خالی از لطف نیست که بیان هریک از این معجزات و خوارق عادات، به مثابه مثال نقضی بر ادعای عدم لزوم ارائه معجزه و کارا نبودن معجزات در اثبات حقانیت انبیاء قابل بحث و بررسی است.

به طور مثال بهاء‌الله در مواضع متعددی خواسته بود که شک‌کنندگان در حقانیت ادعای او، در جایی جمع شوند و از او بخواهند تا معجزه‌ای انجام دهد و به لوازم انجام آن معجزه پایبند باشند و او را تصدیق کنند. وی ادعا می‌کند علمای ایران که در کربلا و نجف بودند شخص عالمی را به نمایندگی از خود انتخاب و از طریق او طلب معجزه کردند. عبدالبهاء این مطلب را این‌گونه شرح می‌دهد:

«علمای می‌گویند ... خواهش داریم که یک معجزه‌ای به جهت قناعت و اطمینان قلب ظاهر فرمایند. جمال مبارک فرمودند: هر چند حق ندارند زیرا حق باید خلق را امتحان نماید نه خلق حق را؛ ولی حال این قول مرغوب و مقبول اما امرالله دستگاه تیاتر (تئاتر) نیست که هر ساعت یک بازی در بیاورند و هر روزی یکی چیزی بطلبند در این صورت امرالله بازیچه صبیان شود ولی علما بنشینند و بالاتفاق یک معجزه‌ای را انتخاب کنند و بنویسند که به ظهور این معجزه از برای ما شبهه‌ای نمی‌ماند و کلّ اقرار و اعتراف بر حقیقت این امر می‌نماییم و آن ورقه را مهر کنند و بیاورند و این را میزان قرار دهند اگر

۱. همان، ص ۷۹.

۲. ر. ک. الشعراء/۱۰۵، الاعراف/۷۳ تا ۷۷، الشمس/۱۳.

ظاهر شد از برای شما شبهه نماند و اگر ظاهر نشد بطلان ما ثابت گردد.^۱

نمونه‌های دیگری مشابه با این در تاریخ بهائیت و کتاب‌های استدلالی ایشان به چشم می‌خورد. نکته مهم آن است که در هیچ‌کدام از این موارد، وقوع معجزه محقق نشده و نویسندگان بهائی تصریح می‌کنند که جلسه‌ای برای ارائه معجزه بهاء‌الله تشکیل نشده است. علی‌رغم آن که مبلغان بهائی، معجزه و انجام کار خارق‌العاده را دلیل پیغمبری یک مدعی نمی‌دانند، اما به گفته خود، برای انجام آن اعلام آمادگی کرده‌اند و آنچه که مانع بروز این معجزات شده است، سستی، کم‌انگاری یا ترس مخالفان این دیانت از بروز معجزه اعلام شده که البته این ادعا قابل تأیید توسط منابع مستقل تاریخی نیست.

دلیل تقریر

در پایان این بحث ذکر این نکته لازم است که بهائیان معتقدند یکی از مهم‌ترین دلایل اثبات پیامبری یک فرد، نه معجزه، بلکه دلیل تقریر است و هیچ دلیلی برای اثبات پیامبری پیامبران، بالاتر از آن نیست. یکی از مبلغان مطرح بهائی به نام ابوالفضل گلپایگانی، در تشریح دلیل تقریر می‌نویسد:

«اگر نفسی مدعی مقام شاریعت شود و شریعتی تشریع نماید و آن را به خداوند نسبت دهد و آن شریعت نافذ گردد و در عالم باقی بماند، این نفوذ و بقا، برهان حقیقت آن باشد؛ چنان که بالعکس، زهوق و عدم نفوذ، دلالت بر بطلان دعوت زائله‌ی غیر باقیه نماید.»^۲

گلپایگانی معتقد است به صرف ادعای تشریع دیانتی از جانب شخصی و نفوذ آن در میان مردم، حقانیت آن پیامبر و دینش به اثبات می‌رسد؛ چرا که اگر آن دین حق نباشد، بر عهده‌ی خداوند است که از نفوذ آن جلوگیری به عمل آورد. او در مقام استدلال خود بر این دلیل می‌نویسد:

«حاشا ثم حاشا که قدرت الهیه بگذارد که باطل غالب گردد و کلمه‌ی کاذبه، نفوذ یابد و نه پنجاه سال و چهل سال، بل ده سال در عالم باقی ماند.»^۳

اکنون که تا حدودی نظر فرقه‌ی بهائیت را پیرامون دلیل تقریر روشن ساختیم؛ لازم است به بررسی چندی از اشکالات وارده بر مبانی دلیل تقریر پردازیم تا هرچه بیشتر، سُست بودن این دلیل آشکار گردد.

۱. عباس افندی، مفاوضات، ص ۲۲.

۲. ابوالفضل گلپایگانی، فراند، ص ۶۷-۶۶.

۳. همان، ص ۹۴۲.

اشکال اول: نخستین اشکال وارده به استدلال گلبایگانی پیرامون دلیل تقریر، مشخص نبودن عقلی و یا شرعی بودن آن است. به طور مثال مشخص کردن حداکثر دوام ده ساله بر استمرار یک دین، آیا بر پایه‌ی عقل استوار است یا شرع؟ یقیناً ضرورت تعیین چنین زمانی، نه عقل دلیل آن را می‌فهمد و نه دلیل شرعی ملازم با آن موجود است.

اشکال دوم: بر فرض صحت دلیل تقریر، نخستین افرادی که قرار است به پیامبر جدید ایمان بیاورند، چگونه دلیل تقریر در حق ایشان تحقق پیدا می‌کند. به طور مثال در زمانی که امثال ملاحسین به علی محمد باب ایمان آوردند، ایشان نه نفوذی در میان مردم داشت و نه در راه هدف خود استقامت ورزیده بود. اشکال سوم: مقیاس مشخصی برای اندازه‌گیری میزان نفوذ دین یک پیامبر، در این دلیل مشخص نشده و لذا این تشویش و کلی‌گویی، سبب از بین رفتن مبنای این دلیل می‌شود. به طور مثال برای تحقق دلیل تقریر در حق پیامبری، آیا با ایمان آوردن صد نفر به تحقق می‌رسد یا صدهزار نفر و یا بیشتر؟! گستره‌ی جغرافیایی آن به چه میزان و چگونه است. برای تحقق این دلیل، هریک از این اعداد توسط بهائیان تأیید و ارائه شود، بازهم این سؤال پیش می‌آید که بر فرض قبول آن عدد، وظیفه‌ی مردم برای ایمان آوردن به مدعی پیامبری در زمانی که هنوز آن عدد تحقق پیدا نکرده چیست؟!

اشکال چهارم: اگر بنا بر دلیل تقریر، گسترش نفوذ اعتقادات مدعی پیامبری، دلیل بر حقانیت او باشد، بی‌شک بازگشتن عده‌ای از ادعای پیامبری او دلیل بر بطلان و نشان‌گر کذب بودن ادعای مدعی پیامبری می‌باشد. بنابراین، با قبول دلیل تقریر، روی گردانی بسیاری از بزرگان بهائی از این فرقه، مانند عبدالحسین آیتی، میرزا حسن نیکو، فضل‌الله صبحی مهتدی و ... دلیل بطلان آن است.

با توجه به اشکالات فراوانی که به دلیل تقریر وارد است، هیچ‌گاه این دلیل نمی‌تواند ادعای پیامبری شخصی را به اثبات رساند. این در حالی است که گلبایگانی، مبلغ بزرگ بهائی، ادعا کرده بود که جز دلیل تقریر، راهی برای تصدیق انبیاء وجود ندارد. در نتیجه مهم‌ترین دلیل بهائیان برای اثبات نبوت سرکردگان، با اتهامات بسیاری مواجه است و هیچ وقت نمی‌تواند دلیل محکمی برای تصدیق ایشان به شمار رود.^۱

رد معجزه به عنوان حجت در جریان مدعی یمانی

احمد اسماعیل نیز مانند بهائیت با توجه به نداشتن معجزه جهت اثبات خود و ادعاهایش از شیوه‌های مختلفی جهت پنهان کردن این ضعف استفاده کرده است. وی معجزه را به دو نوع قاهر و غیر قاهر تقسیم می‌کند و مدعی می‌شود برخی معجزات یقین آور نیست و همراه با شک و شبهه است که او به آن‌ها غیر قاهر

می‌گوید و معتقد است ایمان به این دسته معجزات پذیرفته است نه معجزات قاهر و یقین آور.

در حالی که طبق روایت امام صادق علیه السلام که در ابتدای بحث معجزه آورده شد، معجزه علامت و نشانه‌ای است که خداوند آن را فقط به انبیاء و رسولان و حجت‌هایش اعطاء می‌فرماید تا راستگو از دروغگو ممتاز و مشخص گردد؛ اما احمد معجزه را همراه با اشتباه و شبهه می‌داند تا ایمان به غیب را از بین نبرد! وی در کتاب «عقاید اسلام» خود می‌نویسد:

«معجزه مادی جسمانی، اگر در آن هیچ اشتباه و شبهه‌ای از سوی مخالفین نباشد، قاهر و مجبورکننده است و محدوده‌ی غیب را از بین می‌برد و برای ایمان به غیب، محدوده‌ای نمی‌گذارد و امتحان برخی از امتحان دهندگان را لغو می‌کند و نتیجه آن، برتری دادن برخی از امتحان دهندگان بر برخی دیگر، بدون هیچ علتی می‌باشد.»^۱

احمد در ادامه با مغالطه‌ای آشکار مدعی می‌شود که معجزه اگر یقین آور یا به قول خودش بدون اشتباه و شبهه باشد خلاف عدالت است! وی می‌نویسد:

«این نوع معجزه، بر فرض وقوع، امتحان را برای فردی که برایش اتفاق می‌افتد، از بین می‌برد. از این جهت که ایمان آن فرد، ایمان مادی صرف خواهد بود و نسبت غیب در آن، صفر است و می‌بینیم فردی که برایش این معجزه اتفاق می‌افتد، بر دیگری برتری داده شده و بدون هیچ امتحانی به بهشت دست پیدا کرده است. در نتیجه عدالت بین دو فرد امتحان دهنده محقق نمی‌شود.»^۲

باطل بودن این سخن آشکار است؛ زیرا امتحان زمانی رخ می‌دهد که اتفاقاً حجت بر فرد تمام شده باشد و امتحان او این است که پس از یقین به معجزه و صدق مدعی آیا به آورنده‌ی معجزه ایمان می‌آورد یا خیر و اساساً اگر حجت بر فرد تمام نشود، تکلیفی هم ندارد که نوبت به امتحان برسد. احمد در ادامه مدعی می‌شود که ایمان کسی که با معجزه‌ی یقین آور ایمان بیاورد، پذیرفته نمی‌شود. او می‌نویسد:

«معجزه‌ای که ایمان از خلال آن پذیرفته نمی‌شود، معجزه‌ای است که شبهه‌ای در آن نیست و

۱. احمد اسماعیل، عقاید اسلام، ص ۱۴۱.

۲. همان.

کسی فرصت ندارد تا در آن طعنه بزند.»^۱

و برای مثال به داستان حضرت موسی علیه السلام و فرعون اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«این مسئله از داستان موسی علیه السلام روشن است؛ وقتی عصا تبدیل به مار شد، فرعون توانست در معجزه‌ی عصا طعن زده و شک وارد کند ولی او از تشکیک در معجزه شکافته شدن دریا ناتوان و رام شد و تصدیق کرد و گفت: ایمان آوردم ولی ایمان او پذیرفته نمی‌شود؛ به این خاطر که ایمان به معجزه قاهری (مجبور کننده) است که شبهه‌ای در آن نیست و تشکیک نمی‌پذیرد.»^۲

البته روشن است که استدلال احمد در اینجا غلط و مخالف روایات است؛ زیرا اولاً: در معجزه عصا نیز واضح است که وقتی ساحران در مقابل این معجزه به سجده افتادند امر بر فرعون نیز روشن شده بود که کار حضرت موسی علیه السلام سحر نیست اما از روی عناد و جهت حفظ سلطه بر بنی اسرائیل این معجزه را رد کرد و آن را سحر نامید. ثانیاً: برخلاف گفته احمد، فرعون در زمان معجزه‌ی شکافته شدن دریا ایمان نیاورد و همچنان با سپاهیان‌ش به تعقیب حضرت موسی علیه السلام و بنی اسرائیل ادامه داد. در حالی که اگر سخن احمد را بپذیریم، فرعون با دیدن این معجزه به اصطلاح قاهر باید دست از تعقیب حضرت موسی علیه السلام و قوم بنی اسرائیل بر می‌داشت. پس ایمان فرعون در لحظه غرق شدن نه به خاطر معجزه قاهر، بلکه به علت یقین به فرا رسیدن مرگش و ناامید شدن از زنده ماندن و به فرموده امام رضا علیه السلام به سبب دیدن عذاب و کیفر بود و اتفاقاً به همین دلیل هم اظهار ایمانش پذیرفته نگردید.

شیخ صدوق رحمه الله در «عیون اخبار الرضا علیه السلام» از امام رضا علیه السلام در این مورد روایت می‌کند:

«حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ عَبْدِ وَاسِّطٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ جَذَانَ [حَدَّثَنَا] بْنِ سُلَيْمَانَ النَّيْسَابُورِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي إِبرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْهَمْدَانِيُّ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي الْحُسَيْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا علیه السلام لَأَيِّ عِلَّةٍ أَغْرَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِرْعَوْنَ وَ قَدْ آمَنَ بِهِ وَ أَقَرَّ بِتَوْحِيدِهِ قَالَ لِأَنَّهُ آمَنَ عِنْدَ رُؤْيَةِ النَّاسِ وَ الْإِيمَانُ عِنْدَ رُؤْيَةِ النَّاسِ غَيْرُ مَقْبُولٍ وَ ذَلِكَ حُكْمُ اللَّهِ تَعَالَى فِي السَّلَفِ وَ الْخَلَفِ؛^۳

۱. همان، ص ۱۴۵.

۲. همان، ص ۱۴۶.

۳. محمد بن علی ابن بابویه، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۷۷.

از ابراهیم بن محمد همدانی مروی است که گفت به حضرت رضا علیه السلام عرض کردم به چه سبب خداوند عالم فرعون را غرق کرد و حال آنکه به او ایمان آورد و به وحدانیت او اقرار کرد. فرمود از این جهت که در وقت دیدن عذاب ایمان آورد و ایمان در نزد رؤیت عذاب مقبول نیست و در سلف و خلف حکم خداوند چنین جریان یافته بود.»

بنا بر این احمد معجزه را برای ایمان آوردن حجت یقینی نمی‌داند و آن را خلاف عدالت و حکمت خدا می‌داند و خیال پیروان خود را از آوردن معجزه‌ی یقین آور راحت کرده و می‌نویسد:

«یعنی آنان آیات قاهر روشنی می‌خواهند که شبهه‌ای در آن نباشد و برای ایمان به غیب، جایی باقی نگذارد این خلاصه درخواست آنان است که تا امروز ادامه دارد؛ درحالی‌که مخالف عقل و نص دینی و سنت الهی است. قبلاً اتفاق نیفتاده است و بعداً نیز اتفاق نخواهد افتاد؛ چرا که معنای آن لغو کردن امتحان برخی از مخلوقات است که به دنیای امتحان وارد شده‌اند؛ و این بی‌خردی از حکیم مطلق صادر نمی‌شود.»^۱

وی همچنین معجزات قاهر نقل شده در تورات و انجیل را نیز نمی‌پذیرد و می‌نویسد:

«متونی که در انجیل یا تورات، معجزه قاهر را روایت می‌نماید، ما به صحت این متون اعتقاد نداریم.»^۲

احمد اسماعیل معجزه را دلیل غیر مستقل، بیش از حد نیاز و برای افزایش یقین و تشویق مردم می‌داند و نص را دلیل اصلی می‌شمرد و نهایتاً راه شناخت حضرت مهدی علیه السلام به وسیله معجزات را نیز منکر می‌شود و می‌نویسد:

«بنابراین جایگاه معجزه در دین خداوند این است که معجزات، تأییدکننده و دلیل غیرمستقل هستند و با قرار گرفتن در کنار دلایل دیگر معنا پیدا می‌کنند. یعنی اگر معجزه همراه با دلیل اصلی و مستقل بیاید، بیشتر از حد نیاز است و جایگاه آن در دین خداوند، برای افزایش یقین و تشویق مردم نسبت به ایمان به خلیفه خداوند در زمین است که با دلیل نص آمده است. این هم چنین به این معناست که راه شناخت امام مهدی علیه السلام که از هزار سال پیش غایب است، برای افرادی که

۱. احمد اسماعیل، عقاید اسلام، ص ۱۴۹.

۲. همان، ص ۱۵۳.

دلیلشان برای ایشان این است با معجزه می‌آید، بسته است.»^۱

این ادعای احمد در حالی است که در روایت است که معجزات تمام انبیاء به حضرت مهدی علیه السلام داده شده تا اتمام حجت برای دشمنان باشد.

«حدثنا أحمد بن محمد بن أبي نصر عن حماد بن عيسى عن عبد الله بن أبي يعفور قال: قال أبو عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام: ما من مُعْجَزَةٍ مِنْ مُعْجَزَاتِ الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ إِلَّا وَيُظْهَرُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مِثْلَهَا فِي يَدِ قَائِمِنَا لِإِتْمَامِ الْحُجَّةِ عَلَى الْأَعْدَاءِ»^۲

عبدالله بن ابی یعفور گوید: امام صادق علیه السلام فرمودند: هیچ معجزه‌ای از معجزات انبیاء و اوصیاء نیست مگر آنکه خداوند تبارک و تعالی شبیه آن معجزه را به دست قائم ما ظاهر می‌سازد تا اتمام حجتی بر دشمنان حضرت باشد.»

هر چند احمد معجزه را دلیل اصلی بر حقانیت نمی‌داند اما مانند سایر مدعیان همچون باب و بهاء ادعای معجزاتی برای خود دارد که در اینجا به چند مورد از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

البته احمد ابتدا در سخنانی متناقض ابتدا در خواست معجزه از سوی مراجع را بهانه‌گیری و جهت گمراه کردن مردم می‌داند - چون به صورت رسمی درخواست معجزه نکردند - و سپس می‌گوید حتی اگر به صورت رسمی هم در خواست معجزه کنند، جهل خود را آشکار نموده‌اند. وی در کتاب «همگام با بنده صالح» می‌نویسد:

«معجزه‌ای که بر بعضی از مراجع عرضه داشتیم این است که، طلب خود را در مورد آن از خلال یک بیانیه رسمی، موثق کنند بر این اساس که حجت با آن شناخته می‌شود. شایان ذکر است که ابتدا آنان طلب معجزه کردند، نه احمد الحسن و پاسخ‌شان (پاسخ احمد) به بیان این بوده که آنان (مراجع) دروغ گویند و در طلب خود جدیتی ندارند و چه بسا خواهان گمراهی و به ضلالت کشیدن مردم می‌باشند و این امر بعد از این که آنان را به طور رسمی، مورد خطاب قرار دادیم و پاسخی نشنیدیم، دریافت می‌شود اما اگر پاسخ دادند و بیان رسمی نوشتند و طلب خود را موثق کردند، در چنین حالتی نیز آشکار کردند که سخت در جهالت به سر می‌برند؛ زیرا راه شناخت خلیفه‌ی خدا را، در معجزه‌ها محدود کردند، در حالی که طرق شناخت خلیفه خدا یکی نیست

۱. همان، ص ۱۵۵.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات، ج ۵، ص ۳۲۸.

بلکه مختلف هستند.»^۱

اما احمد نهایتاً معجزه خود را ارائه می‌کند و در خطبه «إظهار قبر الزهراء (ع)» می‌گوید:
 «و أول معجزة أظهرها للمسلمين و للناس أجمعين هو أني أعرف موضع قبر فاطمة (ع) بضعة محمد (ص) و جميع المسلمين مجمعين على أن قبر فاطمة (ع) مغيب لا يعلم موضعه إلا الإمام المهدي (ع)، وهو أخبرني بموضع قبر أمي فاطمة (ع) و موضع قبر فاطمة (ع) بجانب قبر الامام الحسن (ع) وملاصق له وكان الأمام الحسن المجتبی (ع) مدفون فی حوض فاطمة (ع)»^۲

اولین معجزه‌ای که بر مسلمین و مردم آشکار می‌کنم این است که من می‌دانم مکان قبر پاره وجود پیغمبر، فاطمه (ع) کجاست! همه مسلمین اجماع دارند که قبر فاطمه مخفی است و جز مهدی (ع) نمی‌داند این قبر کجاست. حال وی به من خبر داده است که قبر مادرم زهراء (ع) کجاست. قبر فاطمه (ع) در کنار قبر امام حسن (در بقیع) و چسبیده به آن است بگونه‌ای که انگار حسن مجتبی (ع) در دامن حضرت زهرا (ع) دفن گشته است!»

واضح است که این سخن یک ادعاست نه یک معجزه! زیرا فردی دیگر نیز می‌تواند فردا روز ادعای واهی کرده بگوید برای اثبات امامت خود اعلان می‌کنم قبر حضرت زهراء (ع) کنار مسجد شجره است! و دیگری بگوید در نخلستان‌های اطراف مدینه است و ... البته احمد قبلاً با تقسیم معجزه به قاهره و غیر قاهره راه را برای چنین ادعاهایی باز کرده است و انصار وی از این بیان به عنوان معجزه‌ی غیر قاهره دفاع می‌کنند.

معجزه‌ی ادعایی دیگر احمد مصون بودن صفحه‌ی فیس بوک او از حک شدن می‌باشد.^۳

البته ذکر این نکته نیز جالب است که یکی از قابلیت‌های جدید فیس بوک، رسوایی جدیدی برای پیروان احمد به دنبال داشت. فیس بوک اطلاعات مکان‌هایی که صاحب صفحه از آنجا وارد می‌شود را نیز نشان می‌دهد. طبق این اطلاعات صفحه احمد از کشورهای استرالیا، مراکش، دانمارک، کویت و عراق نوشته شده است! که این خود نشان از این دارد که این صفحه نه توسط فردی به نام احمد، بلکه توسط مجموعه‌ای از افراد در کشورهای مختلف اداره می‌گردد.

پیروان احمد نیز موارد متعددی را به عنوان معجزه یا کرامتی از احمد ذکر می‌کنند.

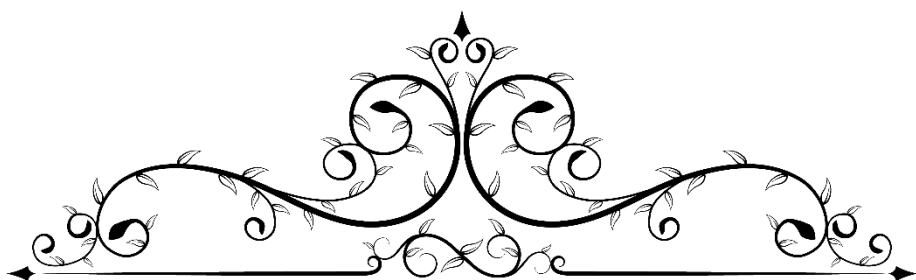
دیده شدن شکلی شبیه نام احمد بر روی نقش و نگارهای فرش منزل یکی از یارانش، آتش نگر فتن ستاره‌ی

۱. احمد اسماعیل، همگام با عبد صالح، ج ۲، ص ۴۷.

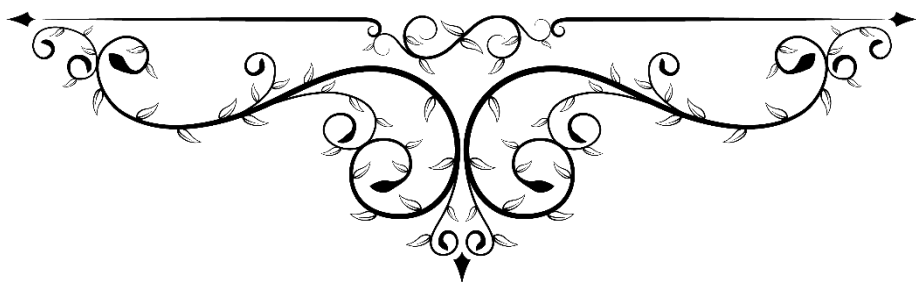
۲. <https://almahdyoon.org/bayanat-sayed/376-zahra>.

۳. پیام صوتی احمد در صفحه‌ی فیس بوک ۱۴/۱/۲۰۱۴ م.

وسط پرچم اسرائیل (که احمد آن را ستاره‌ی داوود و مقدّس می‌داند.) هنگام آتش زدن پرچم اسرائیل جلوی موکب انصار احمد در اربعین، نقش بستن نام احمد روی قبر پیروان از دنیا رفته‌ی احمد و... از جمله معجزات ادعایی پیروان احمد است. البته هیچ کدام از این موارد معجزه نیست و در هر کدام از آن‌ها حقه‌هایی نیز به کار رفته بود.



ادعای دین جدید و نسخ احکام



آیین جدید و نسخ احکام

ادعای دین جدید در مورد بهائیت امری واضح و روشن است به طوری که بهائیان از آیین خود با عنوان دیانت بهائی یاد می‌کنند. سایت جامعه‌ی بهائیان ایران می‌نویسد:

«دیانت بهائی یک دیانت مستقل جهانی در سلسله ادیان الهی است که حدود یک قرن و نیم پیش توسط حضرت بهاء‌الله از ایران آغاز شد.»^۱

و ما در این جا فقط به جهت مقایسه با جریان مدعی یمانی مواردی از نسخ احکام در شروع بهائیت و سیر رسیدن به دین جدید را ذکر خواهیم کرد؛ اما در مورد جریان مدعی یمانی ادعای دین جدید و نسخ احکام، مانند بهائیت آشکار و روشن نیست لیکن با دقت در کتب احمد اسماعیل متوجه مواردی خواهیم شد که نتیجه آن همان ادعای دین جدید و نسخ احکام - هرچند محدود - است.

آیین جدید و نسخ احکام در بهائیت

بهائیان، از مدعیان معاصر نسخ اسلام هستند که مدعی نبوت حسین علی نوری و نسخ شریعت و احکام اسلام با تکیه بر فتنه بدشت - که روستایی در هفت کیلومتری شرق شاهرود است - شدند.^۲

پیروان سید علی محمد شیرازی، ملقب به باب و بنیان‌گذار جریان بابیت، به سرکردگی حسین علی نوری، ملقب به بها الله که مدعی نبوت شد و پایه بهائیت را گذاشت، زرین تاج، ملقب به قره العین و اعلام کننده نسخ اسلام در بدشت و محمدعلی بارفروش، ملقب به قدّوس و از سران بابیت، در اواخر رجب و اوایل شعبان ۱۲۶۴ ق، گروهی ۸۱ نفره را در چهارراه ارتباطی بدشت جمع کردند و ۲۲ روز در آنجا ماندند. این اجتماع، دو هدف را دنبال می‌کرد: یکی تعیین تکلیف بابیت و اعلام مخالفت و جدایی

1. <https://www.bahaisofiran.org/a-worldwide-faith-from-iran>.

۲. در باور بهائیان، علیمحمد شیرازی (باب) امام دوازدهم شیعیان و ناسخ دین اسلام و حسینعلی نوری (بها) پیامبر یا مظهر امر بعدی و ناسخ دین باب می باشد.

از اسلام و دیگری نجات علیمحمد شیرازی از زندان ماکو^۱.

شوقی افندی این دو هدف را این گونه بیان می‌کند:

«هدف اصلی و اساسی این اجتماع عظیم آن بود که اولاً به وسائل مقتضی استقلال امر بیان و انفصال شریعت رحمان از رسوم و آداب و سنن و شرایع قبلیه به نحو مؤثر و نافذ اعلام گردد و در ثانی موجبات استخلاص مولی و مقتدای اهل بیان از سجن ظالمانه‌ی دشمنان فراهم شود.»^۲

هدف اول یعنی اعلام شریعت جدید با موفقیت انجام شد اما در هدف دوم یعنی آزاد کردن باب به نتیجه‌ای نرسیدند وی در ادامه می‌نویسد:

«مسئله اولی که الغاء تقالید قدیمه و قطع تعلّق و ارتباط با ادیان سالفه بود به نحو مطلوب انجام پذیرفت لیکن مقصد ثانی یعنی تمهید وسائل استخلاص آن نور مبین از قبضه سطوت ظالمین از همان آغاز با عدم موفقیت مواجه شد و اجرایش به اراده محتومه الهیه غیر میسر گردید.»^۳

یکی از اتفاقات مهمی که در راستای نسخ احکام و اعلام دین جدید در بدشت رخ می‌دهد کشف حجاب طاهره ملقب به قره العین است که شوقی افندی این واقعه و اعلام نسخ احکام را چنین تشریح می‌کند:

«یک روز هنگامی که هیکل مبارک به علّت نقاوت ملازم بستر بودند جناب طاهره که در نظر بابیان مظهر عفت و عصمت و در تقوی و طهارت رجعت حضرت فاطمه علیها السلام محسوب می‌گردید ناگهان بی‌ستر و حجاب در محضر مبارک در مقابل اصحاب ظاهر شد و در جانب راست جناب قدّوس که آثار خشم و غضب از رخسار ایشان هویدا بود جالس گردید و با کلمات آتشین حلول دور جدید را اعلام و نسخ سنن و شعائر قدیمه را علی رؤس الاشهاد ابلاغ نمود.»^۴

ناگفته نماند که این کار در آن اجتماع نیز با مخالفت برخی بابیان رو به رو می‌شود و عده‌ای حتی به این علت از آیین بابت دست کشیده و اجتماع بدشت را ترک می‌کنند. شوقی واکنش بابیان را این گونه شرح می‌دهد:

۱. ر. ک. محمد علی پرهیزکار، پیشینه شناسی و نقد ادعاهای سران بهائیت درباره نسخ شریعت اسلام در فتنه

بدشت، فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام، سال هجدهم، تابستان ۱۳۹۶، شماره ۲.

۲. شوقی افندی، قرن بدیع، ص ۹۳.

۳. همان.

۴. همان، ص ۹۴ و ۹۵.

«خوف و غضب افنده را فرا گرفت و قدرت تکلم از جمیع سلب شد به حدّی که عبدالخالق اصفهانی از کثرت هیجان و اضطراب با دست خویش گلوی خود را چاک داد و در حالی که آغشته به خون بود دیوانه وار خود را از آن صحنه مهیب دور ساخت برخی دیگر از اصحاب نیز مجلس را ترک گفته و دست از امر الهی کشیدند و رفض آداب و سنن سالفه را نپسندیدند.»^۱

بنا بر این واقعه‌ی بدشت آغاز اعلام دین جدید و نسخ احکام اسلام از سوی بابیان شد و همان طور که شوقی افندی می‌نویسد، استقلال آیین باییت از دین اسلام از آنجا اعلام گردید:

«از آن پس در حرکات و سکنات و شئون و آداب و انجام فرائض مذهبی تابعان که کلّ از حامیان و مدافعان غیور شریعت محمدیه محسوب (می‌شدند)، انقلاب شدید رخ گشود و احکام و سنن قدیمه متروک گردید ... مقصد نهائی آن قیام عظیم به نحو کامل تحقّق پذیرفت و استقلال آئین الهی به کمال عظمت و جلال اعلام گردید.»^۲

پیروان علی محمد شیرازی، که تا پیش از واقعه بدشت خود را پیرو مکتب اسلام می‌دانستند؛ با تکیه بر نسخ اسلام در بدشت و ادعای شاریعت علی محمد شیرازی، احکام اسلام را تغییر دادند و قوانین تازه‌ای جعل کردند - هرچند پیش از واقعه بدشت هم مواردی از تغییر در احکام وجود دارد - که به نمونه‌هایی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

الف) تغییر اذان: ملا صادق خراسانی یکی از یاران علی محمد شیرازی و امام جماعت مسجد جامع شیراز بود. باب به واسطه‌ی ملا علی بارفروش ملقب به قدّوس کتابی را به او می‌رساند و از او می‌خواهد اوامر کتاب را اجرا نماید که یکی از آن اوامر تغییر در اذان نماز جمعه و اضافه کردن عبارت «اشهد انّ علیا قبل نبیل (محمّد) باب بقیة الله» بود. با توجه به تساوی ابجدی کلمه «نبیل» با اسم «محمّد» منظور باب از «علی قبل نبیل» نام خودش یعنی علی محمد بود. بدین ترتیب شهادت به باب بودن علی محمد شیرازی نیز باید به اذان نماز جمعه اضافه می‌گردید.

اشراق خاوری مبلغ مشهور بهائیت در مطالع الانوار (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی) این واقعه را چنین نقل می‌کند:

«دوّمین شخصی که قدّوس در شیراز ملاقات کرد اسم الله الاصدق، ملا صادق خراسانی بود، قدّوس

۱. همان، ص ۹۵.

۲. همان، ص ۹۶.

رساله‌ی «خصائل سبعه» را به مقدّس داد و گفت امر مبارک این است که اوامر مسطورهی در این رساله را به موقع اجرا گذاری. از جمله اوامر مبارکه در آن رساله این بود که بر اهل ایمان واجب است در اذان نماز جمعه " اشهد انّ علیا قبل نبیل (محمّد) باب بقیة الله " را اضافه کنند.^۱

(ب) وضو و نماز در بهائیت: وضو در بهائیت تنها شستن صورت و دست‌ها به نیت اداء نماز است.

حسینعلی نوری در کتاب «اقدس» در کیفیت وضو و نماز می‌نویسد:

«قد کتب لمن دان بالله الدّیان ان یغسل فی کلّ یوم یدیه ثمّ وجهه و یقعد مقبلاً الی الله و یدکر خمساً و تسعین مرّة الله ابهی»^۲

واجب شده است بر هر کسی که معتقد به خداوند جزا دهنده است، این که بشوید در هر روز صورتش را و دو دستش را و بنشیند به طرف خدا، روبروی قبله، و ۹۵ مرتبه "الله ابهی" بگوید.

البته لازم به ذکر است که در بهائیت سه نوع نماز با نام‌های صغیر، وسطی و کبیر وجود دارد^۳ که جهت طولانی نشدن بحث به تشریح آن‌ها نمی‌پردازیم.

نکته دیگر اینکه هر چند در عبارت بالا رو به قبله بودن شرط شده است اما منظور بها از قبله، کعبه نیست بلکه با رجوع به جملات بهاء مشخص می‌شود که او خودش را قبله بهائیان قرار داده است. بها در کتاب «اقدس» می‌نویسد:

«و اذا اردتم الصّلوة ولّوا وجوهکم شطری الاقدس المقام المقدّس الذی جعله الله مطاف الملائع الاعلی و مقبل اهل مدائن البقاء و مصدر الامر لمن فی الارضین و السموات و عند غروب شمس الحقیقة و التّیان المقرّ الذی قدرناه لکم انه هو العزیز العلام»^۴

عبد الحمید اشراق خاوری در ترجمه و شرح این عبارات می‌نویسد:

«وقتی خواستید نماز بخوانید "ولّوا وجوهکم شطری الاقدس"، ببینید جمال قدم و اسم اعظم در کدام طرف هستند، به همان طرف متوجّه بشوید ... هر وقت خواستید نماز بخوانید، صورتتان را به طرف

۱. عبد الحمید اشراق خاوری، مطالع الانوار، ص ۱۲۲.

۲. حسینعلی نوری، اقدس، ص ۱۸.

۳. ر. ک. حسینعلی نوری، مجموعه اذکار و ادعیه من آثار بهاء الله، ص ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۶.

۴. همان، ص ۷.

من متوجّه کنید. شطر اقدس من، یعنی به جهت پاک و پاکیزه و مقدّس. "المقام المقدّس"، یعنی همان منظر اکبر که محلّ استقرار جمال مبارک است. ... قبل از صعود جمال مبارک قبله اهل بهاء طرفی بوده است که جمال مبارک در آنجا تشریف داشته‌اند و "عند غروب شمس الحقیقة و التّیان"، وقتی که شمس حقیقت جمال قدم از این عالم غروب کرد، "المقرّ الذی قدرناه لكم"، برای قبله به آن نقطه‌ای توجّه کنید که برای شما مقدّر کرده‌ایم. ... آن نقطه‌ی مقدّره به تصریح حضرت عبدالبهاء روضه مبارکه در بهجی در خارج مدینه عگا است.^۱

ج) قضای نماز در بهائیت: یکی دیگر از احکام بهائی قضای نماز است که گویا بهاء خواسته مراعات حال پیروانش را کرده باشد و جهت راحت‌تر شدن تکلیف بهایی‌ها تنها به یک سجده اکتفا کرده است.

بها در کتاب «اقدس» می‌نویسد:

«ولکم و هُنَّ فی الاسفار اذا نزلتم و استرحتم المقام الامن مکان کلّ صلوة سجدة واحدة ... و بعد اتمام السجود لکم و هُنَّ ان تقعدوا علی هیکل التّوحید و تقولوا ثانی عشرة مرّة سبحان الله ...»^۲

اشراق خاوری در ترجمه و شرح این عبارت می‌نویسد:

«در امر مبارک چنین معین شده است که اگر کسی چه در سفر یا در حضر موفق نشد نمازی را در وقت معینش بخواند و وقت نماز ردّ شد، وقتی که به منزل رسید و استراحت کرد، آن وقت به جای نمازی که فوت شده، چه زن و چه مرد، باید یک سجده بکند و در سجده ذکر را بگوید و بعد از سجده سر برآورد، چهار زانو بنشیند و هجده مرتبه یک ذکر دیگر را بگوید.»^۳

آیین جدید و نسخ احکام در جریان مدعی یمانی

در عنوان‌های قبل توضیح داده شد که احمد مانند بهائیت منکر خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ است و راه را برای ادعاهای بعدی، یعنی رسالت، دین و احکام جدید باز می‌کند. هر چند پیروان جریان مدعی یمانی ادعای دین جدید را رد می‌کنند و خود را مسلمان و شیعه می‌دانند اما با نگاه به کتاب‌ها و خطبه‌های احمد می‌توان حداقل نشانه‌هایی از این ادعا را پیدا کرد.

۱. عبد الحمید اشراق خاوری، تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس، ص ۳۴.

۲. حسینعلی نوری، اقدس، ص ۱۳.

۳. عبد الحمید اشراق خاوری، تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس، ص ۵۱ و ۵۲.

احمد در کتاب «متشابهات»، مهدی اول - یعنی خودش - را دارای مقام رسالت و ولایت می‌داند و می‌نویسد:

«مهدیین دوازده‌گانه از نسل امام مهدی علیه السلام می‌باشند که برای اولین آن‌ها دارای دو مقام است: مقام رسالت و مقام ولایت ... و از همین رو در برخی روایات جزو ائمه شمرده شده است.»^۱

وی منظور از این دو مقام را در جایی دیگر توضیح می‌دهد و در پاسخ به سؤال یکی از پیروانش که از او می‌پرسد: «تفاوت بین رسالت و ولایت چیست؟ سرورم! شما در کتاب متشابهات بیان داشته‌اید که نخستین مهدیین، هر دو منزلت را دارا می‌باشد. این به چه معنا می‌باشد؟»^۲ می‌نویسد:

«رسالت یعنی او با دین و برای تثبیت اعتقاد جدید فرستاده شده است. ولایت هم به معنای پایدار ساختن حاکمیت خدا و ولایت جانشینان خدا است ... مهدی اول به طور هم زمان متحمل هر دو مورد می‌باشد. اول، رسالت و تصحیح عقاید فاسد و تثبیت اعتقاد به مهدیین، و دوم تثبیت ولایت و حاکمیت خدا می‌باشد که تمامی مردم از آن منحرف گشته‌اند ... در مهدی اول، نقش محمد صلی الله علیه و آله و نقش علی علیه السلام جمع شده است؛ یعنی رسالت و ولایت. از همین رو در متشابهات آنچه را که برایت نقل نمودم، به رشته‌ی تحریر در آورده‌ام.»^۳

احمد در عبارات بالا به روشنی از اعتقادات جدید و نقشی مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله سخن می‌گوید. وی همچنین در کتاب «پاسخ‌های روشن گر» در تعبیر رؤیای یکی از پیروانش می‌گوید:

«این رؤیا به معنای وجود رسالت و پیامی جدید از آسمان است، که کاملاً مشابه رسالت حضرت محمد صلی الله علیه و آله و رسالات الهی پیشین می‌باشد، و این رسالت مهدی است. نور هم به معنای نور هدایت از آسمان یعنی پیام و رسالت الهی است.»^۴

البته با قرائن قبلی می‌توان گفت منظور از مهدی در عبارت احمد، مهدی اول یعنی خودش است. هر چند اگر منظور احمد، امام عصر علیه السلام نیز باشد با توجه به سخنان دیگرش و اینکه مهدی اول را فرستاده و آماده‌کننده شرایط برای ایشان می‌داند، باز هم همان نتیجه یعنی رسالت جدید برای خودش را در پی خواهد

۱. احمد اسماعیل، متشابهات، ج ۴، ص ۲۰۵، پرسش ۱۸۰.

۲. همان، پاسخ‌های روشن گرانه، ج ۴، ص ۵۳.

۳. همان، ص ۵۶ و ۵۷.

۴. احمد اسماعیل، پاسخ‌های روشنگر، ج ۶، ص ۱۴۶، پرسش ۶۱۷.

داشت.

هر چند احمد نه تنها خودش بلکه یاران حضرت مهدی (عج) - که ادعا می‌کند اکنون در صف یاران او هستند - را نیز دارای مقام نبوت می‌داند. او در این رابطه می‌نویسد:

«انصار امام مهدی (عج)، فرستادگانی از انبیاء پیشین هستند و برخی از آن‌ها دارای مقام نبوت‌اند.»^۱

احمد همچنین بارها در سخنانش به شکل‌های مختلف از نسخ احکام سخن گفته است. وی ابتدا نسخ احکام و ضدیت با احکام اسلام را به زمان قائم (عج) نسبت می‌دهد اما همانطور که در ادامه خواهد آمد خودش شروع به نسخ و تغییر در احکام در موارد متعدد می‌نماید. وی در کتاب «متشابهات» می‌نویسد:

«آنچه باقی می‌ماند این است که منسوخ را در زمان قائم رجعت و بازگشتی است و آن حضرت بر اساس شرایع پیشین حکم می‌کند تا به اسلام برسد... برخی انصارش بر ایشان اعتراض می‌کنند؛ زیرا آن حضرت براساس حکم و شریعت انبیای پیشین حکم می‌راند، و همان طور که مشخص است این احکام با اسلام در تضاد و تعارض می‌باشد.»^۲

هر چند احمد خود را نیز قائم می‌داند، اما با توجه به عبارت (آن حضرت) در جملات بالا مشخص می‌شود، منظور او حضرت مهدی (عج) است.

نکته مهم این که احمد اینجا نمی‌گوید اسلام ظاهری یا اسلامی که مردم انجام می‌دهند؛ بلکه احکام حضرت مهدی (عج) را در تضاد با اسلام بدون هیچ قیدی، یعنی اسلام حقیقی می‌داند. احمد در ادامه شرط ایمان به کتب مقدس و انبیاء گذشته را چنین می‌نویسد:

«از جمله موارد ایمان به این کتاب‌ها (کتب آسمانی) و پیامبرانی که آن‌ها را آورده‌اند، پذیرفتن عمل کردن قائم به آن‌ها و تسلیم شدن به او هنگامی که به حکمی که در آن‌ها آمده است، حکم می‌راند، می‌باشد؛ حتی اگر در تضاد با حکم اسلام باشد.»^۳

این در حالی است که از امام صادق (ع) روایت شده است:

«عَلَى بَنِي إِسْرَٰهِيْمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُوْسُفَ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع)»

۱. همان، ص ۱۳۰، پرسش ۶۰۵.

۲. همان، متشابهات، ج ۳، ص ۸۸، پرسش ۸۶.

۳. همان، ص ۹۲.

- عَنْ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَقَالَ حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ؛^۱

زرارة گوید از امام صادق عليه السلام راجع به حلال و حرام پرسیدم فرمود: حلال محمد صلى الله عليه وآله همیشه تا روز قیامت حلال است و حرامش همیشه تا روز قیامت حرام، غیر حکم او حکمی نیست و جز او پیغمبری نیاید.»

آن چه روشن است این که قبل از ظهور - خروج - حضرت مهدی عليه السلام ادعای نبوت‌های بسیاری خواهد شد همان گونه که در روایتی از پیامبر اسلام صلى الله عليه وآله آمده است:

«رَوَى يَحْيَى بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُخْرِجَ الْمُهْدَى مِنْ وَلَدِي وَلَا يُخْرِجَ الْمُهْدَى حَتَّى يُخْرِجَ سِتُونَ كَذَابًا كُلُّهُمْ يَقُولُ أَنَا نَبِيٌّ»^۲

رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: قیامت بر پا نشود تا این که مهدی از فرزندان من خروج کند، و مهدی خروج نکند تا شصت دروغگو خروج کنند که هر کدام گویند: من پیغمبرم.»

احمد اسماعیل هم چنین در جایی دیگر به صراحت از کلمه نسخ استفاده می‌نماید. وی در کتاب «شرایع» خود متعه کمتر از شش ماه را جایز نمی‌داند^۳ و همین موجب سؤال یکی از پیروانش گشته است که از احمد می‌پرسد:

«آقایم، در کتاب شرایع گفتی که حداقل مدت متعه (ازدواج موقت) شش ماه است ولی برای ما روایت شده است که پدران این گونه نگفته‌اند و حتی به مدت یک ساعت یا دو ساعت را هم جایز دانسته‌اند. علت این تفاوت در چیست؟»^۴

و احمد نیز در قسمتی از پاسخ به این سؤال می‌گوید:

«خداوند تو را مورد رحمت خویش قرار دهد، احکام شرعی نسخ می‌شوند و ساده‌ترین آن، همان

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۱، ص ۵۸.

۲. محمد بن محمد مفید، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۳۷۱.

۳. احمد اسماعیل، شرایع الاسلام (احکام نورانی اسلام)، ج ۳، ص ۶۳.

۴. همان، پاسخ‌های روشن‌گرانه، ج ۳، ص ۵۹.

موردی است که روایت کردی موارد بسیار بزرگ‌تر نیز وجود دارد.»^۱

هم چنین در کتاب «پاسخ‌های روشنگر» یکی از پیروان احمد می‌پرسد:

«خداوند متعال می‌فرماید: ﴿مَا نَنْسَخْ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَيْرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا﴾^۲ (هیچ آیه‌ای را منسوخ یا ترک نمی‌کنیم مگر آن که بهتر از آن یا همانند آن را می‌آوریم) معنای "نسخ چیست؟" آیا منظور از آن، نسخ شرایع پیشین توسط شریعت اسلام است؟ یا نسخ برخی از آیات قرآن توسط برخی دیگر؟»^۳

و احمد در پاسخ با اشاره ممکن بودن نسخ اسلام می‌نویسد:

«نسخ کردن شامل شرایع پیشین و همچنین شامل شریعتی می‌شود که رسول خدا ﷺ آن را آورده و هم چنین قرآن، می‌باشد.»^۴

در پایان این بحث به چند مورد از نسخ و تغییراتی که احمد در احکام اسلام انجام داده است، اشاره می‌کنیم:

الف) تغییر اذان در جریان مدعی یمانی: همان‌طور که پیشتر اشاره شد علی محمد باب شهادت به باب بودن خودش را به اذان بایبان اضافه کرد. احمد نیز دقیقاً مانند باب شهادت به حقانیت خود را با عنوان شهادت به هدایت به اذان اضافه نموده است. وی در کتاب «شرایع الاسلام» که به نوعی رساله‌ی عملیه‌ی وی است، می‌نویسد:

«بخش‌های اذان عبارت‌اند از: چهار تکبیر، شهادت به توحید (أشهد أن لا اله الا الله)، بعد شهادت به رسالت (اشهد ان محمد رسول الله)، بعد شهادت به ولایت (اشهد ان علیاً و الائمة من ولده حجج الله) و بعد شهادت به هدایت (أشهد أن المهدی والمهدیین من ولده حجج الله). ...»^۵

ب) تغییر وضو و نماز در جریان مدعی یمانی: یکی از تفاوت‌هایی که در وضو گرفتن پیروان

۱. همان، ص ۶۴.

۲. بقره/۱۰۶.

۳. احمد اسماعیل، پاسخ‌های روشن‌گر، ج ۷، ص ۷۰.

۴. همان، ص ۷۲.

۵. احمد اسماعیل، شرایع الاسلام (احکام نورانی اسلام)، ج ۱، ص ۱۲۷.

احمد با شیعیان دیده می‌شود، طریقه مسح پا می‌باشد. پیروان احمد پس از مسح پا تا برآمدگی روی پا دست خود را به سمت قوزک پا می‌برند و هر دو قوزک پا را نیز مسح می‌کنند. مستند آن‌ها برای این کار وضو گرفتن احمد بدین شکل است. در پاورقی ترجمه کتاب «شرایع اسلام» آمده است:

«تَحْجِيل، این است که دست خود را برای مسح، دور و گرد مفصل پا بگردانید. ... بسیاری از مؤمنین هستند که امام - منظور احمد است - را مشاهده کرده‌اند که این کار (تَحْجِيل) را انجام می‌داد.»^۱

یکی دیگر از تغییراتی که احمد در احکام اسلام وارد می‌کند در بحث نماز است. وی با واجب دانستن هفت تکبیر در ابتدای نماز می‌نویسد:

«واجب است بعد از تکبیرة الاحرام شش تکبیر بگوید که در مجموع هفت تکبیر می‌شود. تکبیر اول، تکبیر آغاز نماز است.»^۲

وی همچنین خواندن سوره حمد در رکعت سوم و چهارم را نیز واجب می‌داند و می‌نویسد:

«در رکعت‌های سوم و چهارم باید سوره حمد را بخواند، چه امام باشد و چه مأموم و چه این که فردی نماز بخواند.»^۳

ج) قضای نماز در جریان مدعی یمانی: همان طور که بهاء گویا به فکر راحتی پیروان خود بوده و به جای قضای نماز، ذکر را بر آن‌ها مشخص می‌کند، احمد نیز با استفاده از قیاس در احکام - که در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام مردود است - بدعت جدیدی را در قضای نماز می‌آورد. وی در کتاب «شرایع الاسلام» می‌نویسد:

«برای قضا کردن نماز می‌توان در شب بیست و سوم ماه رمضان نماز قضا را به جا آورد، زیرا هر رکعت نماز قضا در این شب برابر هزار ماه است، پس اگر کسی چندین سال نماز قضا داشته باشد، می‌تواند به جای همه‌ی آن‌ها در این شب یک شبانه روز نماز قضا بخواند.»^۴

این قیاس احمد بصری و نسخ حکم شریعت توسط او، در موارد متعددی قابل تطبیق است و منحصر به شب قدر نمی‌شود! یعنی اگر طبق این قیاس احمد پیش برویم، باید بگوییم پس نماز خواندن در مساجدی

۱. همان، ص ۳۷ (پاورقی مترجم).

۲. همان، ص ۱۳۳.

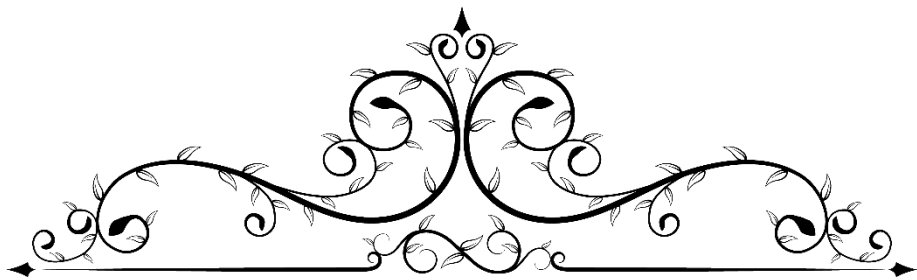
۳. همان، ص ۱۳۶.

۴. همان، ص ۱۹۵.

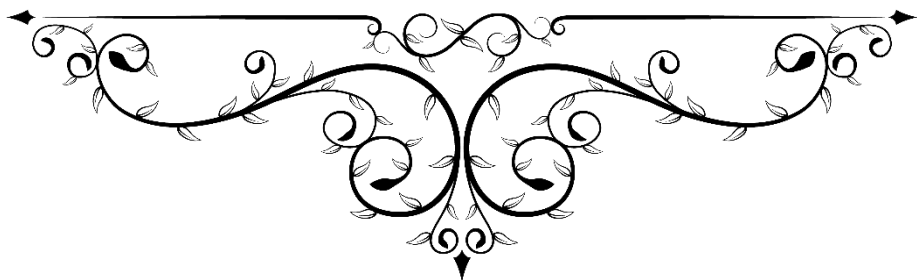
همچون مسجد الحرام و مسجد النبی و مسجد کوفه نیز دارای چنین خاصیتی است زیرا هر رکعت نماز در آن‌ها معادل صد رکعت یا هزار رکعت بیان شده است! اما در روایات می‌بینیم که ائمه علیهم‌السلام، این نوع حکم و قیاس را، که بر اساس کثرت فضیلت‌های زمان یا مکان خاصی حکم به کفایت نماز در آن‌ها گردد، نفی ورد نموده‌اند:

«عَلَى بَنِي مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلٍ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الرِّيَّانِ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام رَجُلٌ يَقْضِي شَيْئاً مِنْ صَلَاتِهِ الْخُمْسِينَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَوْ فِي مَسْجِدِ الرَّسُولِ ص أَوْ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ أَوْ يُحْسِبُ لَهُ الرِّكَعَةُ عَلَى تَضَاعُفٍ مَا جَاءَ عَنْ آبَائِكَ عليه السلام فِي هَذِهِ الْمَسَاجِدِ حَتَّى يُجْزِئَهُ إِذَا كَانَتْ عَلَيْهِ عَشْرَةُ آلَافٍ رَكَعَةً أَنْ يَصَلِّيَ مِائَةَ رَكَعَةٍ أَوْ أَقَلَّ أَوْ أَكْثَرَ وَ كَيْفَ يَكُونُ حَالُهُ فَوْقَ عليه السلام يُحْسِبُ لَهُ بِالضَّعْفِ فَأَمَّا أَنْ يَكُونَ تَقْصِيراً مِنَ الصَّلَاةِ بِحَالِهَا فَلَا يَفْعَلُ هُوَ إِلَى الزِّيَادَةِ أَقْرَبُ مِنْهُ إِلَى النُّقْصَانِ»^۱

در روایت فوق که راوی از امام جواد علیه السلام کتاباً سؤال می‌کند: در مورد حکم نماز قضاء در اماکنی که نماز در آن‌ها چندین برابر محاسبه می‌شود، مانند مسجد الحرام و مسجد النبی صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه و امام علیه السلام در پاسخ او توقیع می‌فرمایند که نماز او جبران نمازهای قضاء او را نمی‌کند. لکن ثواب بیش‌تری برای او محسوب می‌شود. (همچون خواندن نماز اداء در همان مساجد)



انحرافات مشترك در مهدویت



در ادوار تاریخ اسلامی عده‌ای با بهره‌مندی کاذب از باور مهدویت و معرفی خویش به عنوان موعود آخرالزمان یا مرتبط با امام مهدی عجل الله تعالی فرجه، انحرافات در عقاید مسلمانان و به خصوص شیعیان ایجاد کرده‌اند؛ اما در دو صده اخیر تلاش برای انحراف این باور فراتر از اغواگری‌های عده‌ای در درون جامعه اسلامی رخ داد و با نقش‌آفرینی عوامل بیگانه رنگ دیگری به خود گرفت؛ به گونه‌ای که در میان باورهای انحرافی که درباره موعود و مهدویت پدید آمده است نقش تشکیلاتی و سازمانی عوامل استعمار مشهود است. از نمونه‌های این انحراف می‌توان به بهائیت و جریان مدعی یمانی اشاره کرد. از آنجایی که انحراف علی محمد شیرازی از ادعای بابیت و مهدویت وی شروع و به تأسیس یک آیین جدید منجر شد و پایه‌ای برای فرقه‌ی بهائیت شد، بررسی و مقایسه انحرافات جریان مدعی یمانی و اعتقاد بهائیت در مسئله مهدویت (قائمیت باب و رجعت) بسیار مهم و ضروری می‌باشد.

قائمیت

یکی از ادعاهای انحرافی مدعیان بحث مهدویت، قائمیت است. هر چند به کار بردن این صفت برای همه ائمه صحیح است، اما به طور خاص مقصود از قائم، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه می‌باشد. شیخ صدوق رحمته الله در «کمال الدین» نقل می‌کند:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الشَّيْبَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ الْأَدَمِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ مُوسَى عليه السلام إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ الْقَائِمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مِلْتُ جَوْرًا وَظُلْمًا فَقَالَ عليه السلام يَا أَبَا الْقَاسِمِ مَا مِنَّا إِلَّا وَهُوَ قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهَادٍ إِلَى دِينِ اللَّهِ وَلَكِنَّ الْقَائِمَ الَّذِي يَطْهَرُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأَرْضَ مِنْ أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْجُحُودِ وَيَمْلؤها عَدْلًا وَقِسْطًا هُوَ الَّذِي تَخْفَى عَلَى النَّاسِ وَلَادْنُهُ وَيَغِيبُ عَنْهُمْ شَخْصُهُ

...؛ 'عبد العظیم حسنی گوید: به امام جواد علیه السلام گفتم: امیدوارم شما قائم اهل بیت محمد باشید، کسی که زمین را پر از عدل و داد نماید همچنان که آکنده از ظلم و جور شده باشد. فرمود: ای ابوالقاسم! هیچ یک از ما نیست جز آنکه قائم به امر خدای تعالی و هادی به دین الهی است، اما قائمی که خدای تعالی به توسط او زمین را از اهل کفر و انکار پاک سازد و آن را پر از عدل و داد نماید کسی است که ولادتش بر مردم پوشیده و شخصش از ایشان نهان است.»

ما در ادامه ابتدا به ادعای قائمیت علی محمد شیرازی که مورد قبول بهائیان نیز می‌باشد، می‌پردازیم و سپس ادعای قائمیت احمد بصری را بررسی می‌کنیم.

قائمیت علی محمد شیرازی

اولین ادعای علی محمد شیرازی بابت بود و پس از چندی ادعای خود را بالاتر برد و مدعی قائمیت شد. بنا به عقیده میرزا جانی کاشانی در کتاب «نقطة الکاف»، هم‌زمان با حرکت دادن مدعی بابت، از زندان ماکو به قلعه چهریق بود، که علی محمد شیرازی دعوی قائمیت آل محمد علیهم السلام را اظهار داشت.^۲ تاریخ چنین ادعائی، حدوداً مصادف بوده است با ماه صفر سال ۱۲۶۴ ق یعنی چهار سال پس از آغاز دعوی بابت قائم آل محمد علیهم السلام، که تا شعبان ۱۲۶۶ ق یعنی حدود دو سال و نیم، که سال‌های آخر عمر علی محمد شیرازی بوده است، به طول انجامید.

میرزا جانی کاشانی در کتاب «نقطة الکاف» می‌نویسد:

«اما کیفیت ظهور قائمیت آن حضرت آن بود که توقیعی به جهت جناب عظیم^۳ مرحمت نمودند و فرمودند: "إِنَّ يَا عَلِيَّ أُنَا قَدْ اصْطَفَيْنَاكَ بِأَمْرِنَا وَ جَعَلْنَاكَ مُلَكًا تَنَادَى بَيْنَ يَدَيِ الْقَائِمِ بَأَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ بِأَذْنِ رَبِّهِ ذَلِكَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ عَلَيَّ النَّاسُ لَعَلَّهُمْ يَشْكُرُونَ."»^۴

علی محمد شیرازی به ملا عبد الخالق یزدی (که از گروندگان اولیه علی محمد شیرازی بود و از نظرگاه بابیه مقام بزرگی داشته) توقیعی می‌نویسد، که ضمن آن دعوی قائمیت خود را چنین اعلام کرده بود:

۱. محمد بن علی ابن بابویه (صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۳۷۷ و ۳۷۸.

۲. ر. ک. حاجی میرزا جانی کاشانی، نقطة الکاف، ص ۲۱۲.

۳. شیخ علی ترشیزی که بعدها از طراحان ترور ناصرالدین شاه شد.

۴. حاجی میرزا جانی کاشانی، نقطة الکاف، ص ۲۰۹.

«إِنِّي أَنَا الْقَائِمُ الَّذِي أَنْتُمْ بظُهوره تَوعِدُونَ»^۱

البته این ادعا موجب روی گردانی عبد الخالق یزدی می‌گردد. این اتفاق در کتاب «قاموس توقیع» چنین نقل شده است:

«ملا عبد الخالق از مشایخ شیخیه بود؛ در اول امر که نقطه اولی روح "ماسواه فداه" در قمیص بابت ظاهر، اقبال نمود و عریضه معروض داشت از مصدر عنایت کبری ذکرش نازل و بر حسب ظاهر کمال عنایت نسبت به او مشهود. تا آن که لوحی مخصوص او ارسال فرمودند. در او این کلمه علیا نازل: قوله تعالی إِنِّي أَنَا الْقَائِمُ الْحَقُّ الَّذِي أَنْتُمْ بظُهوره تَوعِدُونَ. بعد از قرائت صیحه زد و به اعراض تام قیام نمود و جمعی در ارض طاء (طهران) به سبب او اعراض نمودند.»^۲

گذشته از اینکه ادعای قائمیت باب، با روایات و شرایطی که در آن روایات، برای ظهور حضرت قائم علیه السلام و علائم آن و نشانه‌های بعد از ظهور و ... آمده، هیچ گونه تطبیق با میرزا علی محمد نمی‌کند، باید به پیروان او بگوییم: اگر میرزا علی محمد در گذشته ادعای بابت کرد و خود را عبد و مأمور امام زمان علیه السلام دانست، چرا اینک ادعای قائمیت می‌کند؟ آیا این دو ادعا متناقض نیستند؟! آنچه از آثار باب در ایام حبس در قلعه ماکو برمی‌آید، این است که وی تا آن زمان، تنها داعیه بابت داشت و خود را بنده و مطیع فرمان حضرت حجت علیه السلام می‌خواند. باب در اواخر آن زمان، در آغاز سال ۱۲۶۴ ق از ماکو نامه‌ای بدین شرح به محمد شاه می‌نویسد:

«خدا را شاهد می‌گیرم که وحدانیت او و نبوت حبیب او و ولایت خلفای رسول او ظاهر نمی‌شود مگر به مرآت چهارم که پرتوی از سه مرآت قبلی است و خدا مرا از طینتی پاک آفرید و به این مقام رسانید ... و من تو را به این مطلب آشنا می‌کنم برای اینکه از فرمان مولای بزرگوارت بقیه الله علیه السلام سرپیچی نکرده باشم ... به جان خودم سوگند اگر اطاعت فرمان حجت الله - که روح من و دیگر موجودات فدایش باد - واجب نبود هر آینه تو را به این گفتار آگاه نمی‌ساختم.»^۳

همان طور که از این نامه برمی‌آید، باب در آن ایام خود را شیعه‌ی حضرت امیر علیه السلام و مطیع حضرت

۱. اسدالله فاضل مازندرانی، ظهورالحق، ج ۳، ص ۱۷۳ و ۱۷۴.

۲. عبد الحمید اشراق خاوری، قاموس توقیع منبع، ج ۲، ص ۵۱.

۳. نبیل زرنندی، مطالع الأنوار عربی، پاورقی، ص ۱۹۹.

حجت علیه السلام و رکن و مرآت رابع ایمان^۱، می دانسته و به وجود بقیة الله علیه السلام معتقد بوده است.

قائِمیت احمد اسماعیل

یکی از بدعت‌های باییت و بهائیت و احمد بصری، غصب و استفاده از نام قائم و مهدی برای خود می‌باشد. احمد بصری، با تقلید از بهائیت و تکرار عین همان ادعاها و با این کلام که تمام ائمه قائم به امر الله هستند، شروع به تفکیک و جدایی میان احادیث در مورد قائم و مهدی کرده است. وی مدعی وجود چند قائم در روایات شده و هر کجا که توانسته روایات مربوط به قائم و مهدی را بر خود و هر کجا نتوانسته بر امام عصر علیه السلام حمل می‌کند. در حالی که مسئله قائمیت، امری تعیین یافته در شخص امام دوازدهم علیه السلام بوده و حتی اهل بیت کسانی را که پیش از قیام امام دوازدهم علیه السلام پرچم قائمیت برافراشته و با ادعای قائمیت از مردم بیعت می‌گیرند را محکوم و گمراه معرفی کرده‌اند. چنان چه در روایاتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

«كُلُّ رَايَةٍ تَرْفَعُ قَبْلَ قِيَامِ الْقَائِمِ فَصَاحِبُهَا طَاغُوتٌ يَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ هر پرچمی که قبل از قیام قائم علیه السلام برافراشته شود، پس صاحب آن پرچم طاغوت بوده و غیر از خدا را پرستش می‌کند.»

همچنین فرموده است:

«يَا مُفَضَّلُ كُلِّ بَيْعَةٍ قَبْلَ ظُهُورِ الْقَائِمِ فَبَيْعُهُ كُفْرٌ وَ نِفَاقٌ وَ خَدِيعَةٌ، لَعَنَ اللَّهُ الْمُبَايِعَ لَهَا وَ الْمُبَايِعَ لَهُ؛

ای مفضل! هر بیعتی قبل از ظهور قائم علیه السلام بیعت با کفر و نفاق و خدایچه است. خدا بیعت‌کننده و بیعت‌گیرنده را لعنت کند.»

این دو روایت، اشاره صریح به شخصی بودن قائمیت داشته و قبل از ظهور و قیام قائم آل محمد علیه السلام هیچ فردی نمی‌تواند ادعای قائمیت کرده و خود را قائم بنامد. لذا کسانی که بخواهند به نام، یا به عنوان یا به نیابت از قائم آل محمد علیه السلام از دیگران بیعت گرفته و پرچم حکومت امام را برافرازند، یقیناً در انحراف بوده و بیعت با آنان حرام خواهد بود. بنابراین افرادی همچون احمد بصری که خود را مُمهدّ ظهور معرفی کرده و ادعای سفارت از جانب ایشان را دارد، حق بیعت گرفتن نداشته و تشکیل «سرایا القائم» و برافراشتن پرچم «البیعه لله» جایز نمی‌باشد.

۱. مرآت یعنی آینه و مقصود علی‌محمد باب از مرآت چهارم، همان رکن رابع است که به منزله‌ی آینه‌ی تمام نمای وجود ائمه در نظر شیخیه به شمار می‌آید.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الاسلامیه)، ج ۸، ص ۲۹۵.

۳. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۵۳، ص ۸.

تفاوتی که ادعای قائمیت احمد بصری با ادعای قائمیت باب دارد این است که باب با ادعای قائمیت، خود را امام دوازدهم می‌دانست که ظهور کرده است یعنی مهدویت را شخصیه و خود را مصداق آن می‌داند اما احمد صفت قائم را به خود نیز نسبت می‌دهد و منکر امام دوازدهم یعنی حضرت مهدی علیه السلام نیست و قائل به مهدویت نوعیه است. وی در کتاب «متشابهات» می‌نویسد:

«القائم هو المهدی الاول و ليس الامام المهدی علیه السلام؛ قائم همان مهدی اول است، نه امام مهدی علیه السلام»

طبق اعتقاد احمد آن کسی که قیام می‌کند خود اوست نه امام مهدی علیه السلام و از این رو قائم را صفت خود می‌داند و اکثر احادیثی که این لفظ را دارند به خود برمی‌گرداند. اثبات این مطلب برای جریان مدعی یمانی از اهمیت بسیاری برخوردار است تا جایی که علاء سالم که از مشهورترین مبلغان احمد است، کتابی با نام «رسالتی در یگانگی شخصیت مهدی اول، قائم و یمانی» در مورد این موضوع تألیف نموده است. احمد و پیروانش برای اثبات مدعای خود به روایاتی استناد می‌نمایند که جهت روشن شدن ادعای احمد به دو نمونه و پاسخ آن اشاره می‌گردد:

روایت اول: علاء سالم در کتاب «رسالتی در یگانگی شخصیت مهدی اول، قائم و یمانی» می‌نویسد:

«از آنجایی که وصف قائم بر دو شخصیت از آل محمد در عصر ظهور صدق می‌کند، امام باقر علیه السلام در ذکر قائم فرمود: ... لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يَخْفَى وَ اسْمٌ يَعْلُنُ فَأَمَّا الَّذِي يَخْفَى فَأَحْمَدُ وَ أَمَّا الَّذِي يَعْلُنُ فَمُحَمَّدٌ^۲ (برای قائم دو نام است، نامی آشکار و نامی پنهان، نام آشکار محمد و نام پنهان احمد است.) پس قائمی منتظر نزد آل محمد علیهم السلام هست که نامش بر مردم پنهان است، که اکنون آشکار گشت و او (احمد) است، و در روایت حدیفه ذکر شد، که لفظ مهدی بر صاحب این نام (احمد) نیز قابل تطبیق است.»^۳

در اینجا علاء سالم با تقطیع ابتدای حدیث ایجاد شبهه نموده است، پس اول روایت را به صورت کامل می‌آوریم:

«حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُوسَى رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْبَرْمَكِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مَالِكٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ زِيَادِ بْنِ الْمُنْذِرِ عَنْ

۱. احمد اسماعیل، متشابهات، ج ۴، ص ۴۴، سوال ۱۴۴.

۲. محمد بن علی ابن بابویه (صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۳.

۳. علاء سالم، رسالتی در یگانگی شخصیت مهدی اول، قائم و یمانی، ص ۱۱.

أَبَى جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَهُوَ عَلَى الْمَنِيرِ: "يُخْرَجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَبْيَضُ اللَّوْنِ مُشْرَبٌ بِالْحُمْرَةِ مُبْدَحُ الْبَطْنِ عَرِيضُ الْفَخْدَيْنِ عَظِيمُ مَسَاسِ الْمُتَكَبِّرِينَ بَظْهَرِهِ شَامَتَانِ شَامَةٌ عَلَى لَوْنِ جِلْدِهِ وَ شَامَةٌ عَلَى شِبْهِ شَامَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَهُ اسْمَانِ اسْمٌ يُخْفَى وَ اسْمٌ يُعْلَنُ فَأَمَّا الَّذِي يُخْفَى فَأَحْمَدُ وَ أَمَّا الَّذِي يُعْلَنُ فَمُحَمَّدٌ إِذَا هَرَّ رَأْيَتُهُ أَضَاءَ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ فَلَا يَبْقَى مُؤْمِنٌ إِلَّا صَارَ قَلْبُهُ أَشَدَّ مِنْ زُبْرِ الْحَدِيدِ وَ أَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى قُوَّةَ أَرْبَعِينَ رَجُلًا وَ لَا يَبْقَى مَيِّتٌ إِلَّا دَخَلَتْ عَلَيْهِ تِلْكَ الْفَرَحَةُ [فِي قَلْبِهِ] وَ هُوَ فِي قَبْرِهِ وَ هُمْ يَتَزَاوَرُونَ فِي قُبُورِهِمْ وَ يَتَبَاثَرُونَ بِقِيَامِ الْقَائِمِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ"؛^۱

ابو الجارود از امام باقر عليه السلام و از آباء و اجدادش از امیرالمؤمنین عليه السلام چنین روایت کند که او بر منبر بود و می فرمود: از فرزندان من در آخر الزمان فرزندی ظهور کند که رنگش سفید متمایل به سرخی و سینه اش فراخ و رانهایش سطر و شانه های قوی است و در پشتش دو خال است، یکی به رنگ پوستش و دیگری مشابه خال پیامبر صلی الله علیه و آله و دو نام دارد، یکی نهران و دیگری آشکار، اما نام نهران احمد و نام آشکار محمد است، و چون پرچمش به اهتزاز درآید از مشرق تا مغرب را تابان کند و دستش را بر سر بندگان نهد و دل مؤمنان از برکت آن چون پاره آهن استوار گردد و خداوند توانایی چهل مرد به وی دهد و هر مؤمنی گر چه در گور باشد شادان شود، و به دیدار هم روند، و مژده ظهور قائم صلی الله علیه و آله را به یک دیگر دهند.»

پاسخ:

توجیه پیروان احمد این است که مراد از عبارت (اسم) در این جا (شخصیت) می باشد، و نمی توان آن را حمل بر معنای حقیقی (اسم) که (نام افراد) می باشد، نمود. از این روی مدعی شدند که در روایت به شخصیت مخفی و گمنام احمد در برابر شخصیت آشکار و شناخته شده حضرت مهدی صلی الله علیه و آله اشاره شده است.

اولاً: یکی از اشتباهات جریان مدعی یمانی این است که معمولاً در عبارات خود این طور ترجمه می کنند که برای قائم دو اسم است اسمی مخفی و اسمی آشکار. سپس می گویند این یعنی برای قائم دو شخصیت و مصداق هست. در حالی که روایت نمی گوید برای قائم دو اسم است. بلکه می گوید **يُخْرَجُ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِي**

۱. محمد بن علی ابن بابویه (صدوق)، کمال الدین و تمام النعمة، ج ۲، ص ۶۵۳.

فِي آخِرِ الزَّمَانِ. خروج می کند یک مردی از فرزندانم در آخر الزمان؛ که دو اسم دارد. یعنی اتفاقاً روایت قضیه را مهمل نگذاشته و این طور نبوده که یک صفت قائمی بیاورد و بگوید دو شخصیت دارد؛ بلکه دقیقاً قضیه را شخصیه کرده است و درباره‌ی یک شخص متعین و مصداق خارجی صحبت می کند و اصلاً حرفی از قائم اینجا نمی آورد بلکه می فرماید: رجل من ولدی و بعداً در آخر روایت می فرماید این شخص همان قائم است که مردم بشارت ظهور او را به هم می دهند.

ثانیاً: روایت تصریح می کند، که این خصوصیات یک شخص خارجی است و اختصاص به امام حجة بن الحسن المهدی علیه السلام دارد، و حضرت علی علیه السلام در مقام بیان خصوصیات جسمانی یک شخصیت است که همان امام حضرت مهدی علیه السلام هستند؛ رنگ سفید، سینه‌ی فراخ، ران‌های سطر، شانه‌های قوی، دو خال با دو رنگ بر کتف حضرت و ...

ثالثاً: همان گونه که در ابتدای روایت بیان شده است، امام علی علیه السلام تمامی این خصوصیات و صفات جسمانی و عبارت نام آشکار و مخفی را برای یک فرد ذکر کرده‌اند، نه دو نفر؛ و ایضاً بعد از آن و در ادامه هم باز صحبت از یک نفر است نه دو نفر. (إِذَا هَزَّ رَايَتَهُ أَضَاءَ لَهَا مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى رُءُوسِ الْعِبَادِ) (و چون پرچمش به اهتزاز درآید از مشرق تا مغرب را تابان کند و دستش را بر سر بندگان نهد و دل مؤمنان از برکت آن چون پاره آهن استوار گردد) پس می بینیم که تمام روایت از صدر تا ذیل کلام از یک شخص است و از عبارت‌هایی مفرد مانند: (یخرج رجل)، (بظهرة)، (له)، (رایته)، (یده) و حتی (صلوات الله علیه) در آخر حدیث که امیرالمؤمنین علیه السلام تنها بر یک شخص صلوات فرستادند و قائم یک شخصیت است و نفرمودند صلوات الله علیهما.

رابعاً: مراد از اسم مخفی نیز این است که عموماً مردم حضرت مهدی علیه السلام را با نام (محمد) می شناسند و کمتر از نام (احمد) استفاده می کنند؛ و عبارت (یخفی) به نام کم استعمال و غیر معروف ترجمه می شود.

روایت دوم: احمد علاوه بر قائم صفت مهدی را نیز به خود نسبت می دهد و پیروانش نیز توجیهاتی از روایات برای این ادعا می آورند. علاء سالم در کتاب «رسالتی در یگانگی شخصیت مهدی اول، قائم و یمانی» می نویسد:

«وَرَوَى حَدَّثَنَا بْنُ بَشِيرٍ قَالَ: قُلْتُ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام صِفْ لِي خُرُوجَ الْمُهِدِيِّ وَ عَرَفْنِي دَلَالَتَهُ وَ عَلَامَاتِهِ فَقَالَ يَكُونُ قَبْلَ خُرُوجِهِ خُرُوجُ رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ عَوْفُ السُّلَمِيِّ بِأَرْضِ الْجَزِيرَةِ وَ يَكُونُ مَأْوَاهُ بَكْرِيَّةٍ وَ قَتْلُهُ بِمَسْجِدِ دِمَشْقٍ ثُمَّ يَكُونُ خُرُوجُ شُعَيْبِ بْنِ صَالِحٍ مِنْ سَمَرْقَنْدٍ ثُمَّ يَخْرُجُ السُّفْيَانِيُّ الْمُلْعُونُ مِنَ الْوَادِي

الْيَاسِ وَهُوَ مِنْ وَلَدِ عُبَيْهِ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَإِذَا ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ اخْتَفَى الْمُهْدِيُّ ثُمَّ يُخْرَجُ بَعْدَ ذَلِكَ؛

از حذلم بن بشیر از علی بن الحسین علیه السلام نقل می‌کند: مهدی را برایم وصف کنید و دلایل و نشانه‌های ظهور ایشان را به من شناسانید. حضرت فرمود: قبل از خروج او مردی از جزیره خروج می‌کند که به او عوف سلمی می‌گویند و مسیر حرکتش تکریت است و محل قتلش در دمشق می‌باشد، سپس شعیب بن صالح از سمرقند خروج می‌کند، سپس سفیانی ملعون از سرزمین خشک خروج می‌کند، او از فرزندان عتبه بن ابی سفیان است. پس هنگامی که سفیانی ظهور کند، مهدی مخفی می‌گردد سپس بعد از آن خروج خواهد کرد.^۲

بر هیچ کس پنهان نیست که سفیانی یکی از نشانه‌های حتمی ظهور امام مهدی علیه السلام می‌باشد، و بدان معنا نیست که ایشان قبل از سفیانی ظهور کرده که سپس در هنگام ظهور سفیانی مخفی شود. پس روایت در مورد مهدی دیگری سخن می‌گوید که قبل از سفیانی ظهور کرده، که در هنگام ظهور سفیانی مدتی پنهان می‌گردد و سپس بعد از آن خروج می‌کند.^۳

پاسخ

اولاً: اختفی فعل ماضی است و به معنای (پنهان شده) می‌باشد و مضارع نیست بنا بر این ترجمه (پنهان می‌شود) صحیح نیست. هم چنین اذا هم بر سر ظاهر وارد شده و معنای ظاهر را مضارع می‌کند. پس معنای روایت این چنین است: آن زمانی که سفیانی خروج می‌کند مهدی پنهان است و بعد از آن است که قیام می‌کند، یعنی بعد از قیام سفیانی.

ثانیاً: این همان معنایی است که مترجم «بحارالانوار» هم در ترجمه این روایت نوشته است. پنهان است. نه پنهان می‌شود.

ثالثاً: این روایت با الفاظ دیگری هم نقل شده و دقیقاً در عبارت (اختفی المهدی) اختلاف است.

۱- فَإِذَا ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ أَخَذَ فِي الْمُهْدِيِّ ثُمَّ يُخْرَجُ بَعْدَ ذَلِكَ؛

۲- فَإِذَا ظَهَرَ السُّفْيَانِيُّ أَخَذَ فِي الْمُهْدِيِّ ثُمَّ يُخْرَجُ بَعْدَ ذَلِكَ؛

که با این دو عبارت، روایت مخالف با ادعای جریان مدعی یمانی می‌باشد.

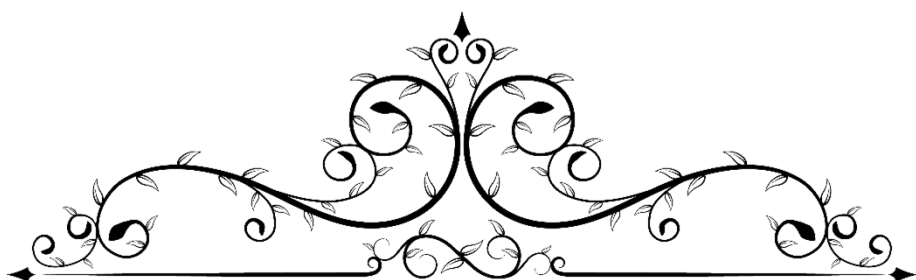
۱. محمد بن الحسن طوسی، الغیبة، ص ۴۴۳ و ۴۴۴.

۲. ترجمه مورد تأیید تأیید نیست و دارای اشکالاتی است اما به جهت رعایت امانت، عین متن ترجمه شده شده کتاب رسالتی در یگانگی شخصیت مهدی اول، قائم و یمانی آورده شده است.

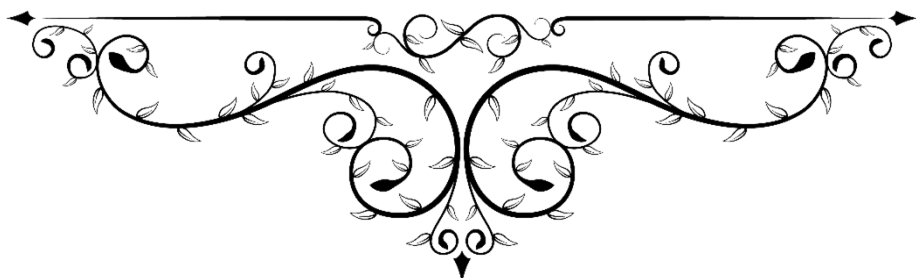
۳. علاء سالم، رسالتی در یگانگی شخصیت مهدی اول، قائم و یمانی، ص ۷.

۴. سعید بن هبة الله قطب الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۳، ص ۱۱۵۵.

۵. علی بن عبد الکرم بهاء الدین نبیلی نجفی، منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة علیه السلام، النص، ص ۳۱.



انحرافات مشترك در رجعت



رجعت در لغت، به معنای بازگشت است.^۱ اما در علم کلام «بازگشتن بعضی از مردگان پیش از قیامت به عالم دنیا و انتقام گرفتن آن‌ها از ظالمین آمده است. این امر پس از ظهور حضرت مهدی علیه السلام واقع خواهد شد.»^۲ در زمان ظهور حضرت مهدی علیه السلام برخی خوبان برای یاری و کمک به ایشان برای برپایی حکومت جهانی بازخواهند گشت و برخی تبه کاران نیز زنده خواهند شد تا از آنان انتقام گرفته شود. رجعت از منظر قرآن و احادیث اسلامی به اثبات رسیده است؛ چنان که در قرآن نیز مصادیقی وجود دارد که مردگانی توسط حضرت مسیح علیه السلام زنده شده‌اند و آیاتی وجود دارد که مستقیم یا به وسیله احادیث، به رجعت تفسیر شده است. در روایت اسلامی هم کسانی که معتقد به رجعت باشند مؤمن حقیقی و از شیعیان اهل بیت علیهم السلام محسوب می‌شوند. اهمیت رجعت تا آنجایی است که امام صادق علیه السلام، اعتقاد به رجعت را از شروط ایمان برشمرده‌اند.

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ مَنْ أَفَرَّ بِسَبْعَةِ أَشْيَاءَ فَهُوَ مُؤْمِنٌ وَ ذَكَرَ مِنْهَا الْإِيمَانَ بِالرَّجْعَةِ»^۳

احمد بن ابی عبدالله برقی و او به سند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود: هر کس اقرار به هفت چیز کند مؤمن است. سپس حضرت یکی از آن هفت چیز را ایمان به رجعت شمرد.

اما فرقه بهائیت و جریان مدعی یمانی با توجیهات و اغراض گوناگون سعی در انکار و تأویل معنای رجعت داشته‌اند. یکی از مهم‌ترین اغراض در تأویل معنای حقیقی رجعت، این است که پس از امام مهدی علیه السلام طبق روایات، امام حسین علیه السلام اولین رجعت کننده خواهد بود و حکومت نیز به ایشان و پس از ایشان به

۱. علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ج ۲۵، ص ۲۹۴.

۲. احمد خاتمی، فرهنگ علم کلام، ص ۱۲۰.

۳. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۲۱.

سایر ائمه رجعت کننده خواهد رسید و اثبات این مطلب موجب از بین رفتن ریشه‌ی ادعاهای این دو فرقه می‌گردد.

رجعت از دیدگاه بهائیت

بهائیت به رجعت به صورتی که شیعه معتقد است، اعتقادی ندارد؛ بلکه رجعت را «رجعت صفاتی» می‌داند، نه رجعت ذاتی؛ بدین نحو که هریک از انبیاء و اولیاء نوظهور واجد تمام کمالات و صفات انبیاء و اولیاء قبل است؛ مثلاً، حضرت محمد ﷺ واجد تمام کمالات و صفات پیامبران پیشین است.^۱ این نظریه در بهائیت با نظریه وحدت مظاهر امر ارتباط نزدیکی دارد. عبدالبهاء در پاسخ به سؤالی پیرامون رجعت می‌نویسد:

«اینجا نظر به ذات نیست، نظر به صفات است؛ مثلاً پارسال گلی بود، امسال هم گل آمده است. من می‌گویم گل پارسال باز آمد، حال مقصدم نیست که نفس آن گل به شخصیت خویش به عینه آمده است؛ اما چون این گل به صفات آن گل پارسال است، یعنی به همان رایحه و لطافت و رنگ و شکل است، لذا می‌گوید گل پارسال آمد و این گل آن گل است.»^۲

وی در ادامه می‌نویسد:

«دانه‌ای سال گذشته کاشته شد، شاخه و برگ پیدا شد، شکوفه و ثمر هویدا گشت. نهایت باز دانه شد. این دانه ثانی چون کشته گردد و شجر روید باز آن ورق، آن شکوفه، آن شاخ و آن ثمر عود و رجعت نماید، آن شجر ظاهر شود. چون اول دانه، آخر هم دانه، گوئیم که دانه رجوع کرده. چون نظر به ماده شجر نماییم این ماده دیگر است، و چون نظر به شکوفه و برگ و ثمر نماییم همان رایحه و طعم و لطافت حاصل است. پس آن کمال شجری دوباره عود نمود. همچنین چون نظر به شخص کنیم شخص دیگر، و چون نظر به صفات و کمال نماییم، همان صفات و کمال عود نموده.»^۳

همچنین بهاء در کتاب «ایقان»، برای اثبات رجعت صفاتی به آیه ۸۹ سوره «بقره» استناد می‌کند:

«وَكَاْنُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ»؛

و پیش از این، نوید پیروزی بر کافران می‌دادند (که با کمک آن بر دشمنان پیروز گردند). با این همه،

۱. ر. ک. سامان دخت کبیری، رجعت از دیدگاه شیعه و فرقه ضاله بهائیت، ماهنامه علمی ترویجی معرفت.

۲. عباس افندی، مفاوضات، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۳. همان، ص ۱۰۱.

هنگامی که این (کتاب و پیامبری) را که (از قبل)، شناخته بودند نزد آن‌ها آمد، به او کافر شدند. پس لعنت خدا بر کافران باد.»

پیش از پرداختن به نظر بهاء درباره این آیه، باید خاطرنشان کرد که او قسمت اول آیه را ننوشته است:

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ»؛ یعنی: و هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آن‌ها آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند.»

البته بهاء آیه را این گونه ترجمه کرده است:

«بودند این گروه با کفار مجاهده و قتال می‌نمودند در راه خدا و طلب فتح می‌نمودند برای نصرت امرالله. پس چون آمد ایشان را آن کسی که شناخته بودند کافر شدند به او. پس لعنت خدا بر کافران.»^۱

وی در تفسیر آیه مزبور می‌گوید:

«از این آیه استناد می‌شود که مردم زمان آن حضرت همان مردمی بودند که در عهد انبیاء قبل، برای ترویج آن شریعت و ابلاغ امرالله مجادله و محاربه می‌نمودند، و حال آنکه عهد عیسی علیه السلام و موسی علیه السلام غیر مردم آن حضرت بودند. دیگر آن کسی را که از قبل شناخته بودند موسی علیه السلام بود، صاحب تورات و عیسی علیه السلام بود صاحب انجیل. مع ذلک، چرا آن حضرت می‌فرماید: چون آمد به سوی ایشان آن کسی که او را شناخته بودند که عیسی علیه السلام باشد یا موسی علیه السلام، به او کافر شدند؟ و حال آنکه آن حضرت نظر به ظاهر، موسوم به اسم دیگر بودند که محمد باشد و از مدینه دیگر ظاهر شدند و به لسان دیگر و شرع دیگر آمدند. مع ذلک، چگونه حکم آیه ثابت می‌شود و ادراک می‌گردد؟ حال حکم رجوع را ادراک فرما که به چه صریحی در خود فرقان نازل شده و احدی تا الیوم ادراک آن ننموده! حال چه می‌فرمایید؟ اگر می‌فرمایید که آن حضرت رجعت انبیاء قبل خواهند بود، چنانچه از آیه مستفاد می‌شود، همچنین اصحاب او هم رجعت اصحاب قبل خواهند بود، چنانچه از آیات مذکور هم به رجعت عباد قبل واضح و لایح است. اگر انکار کنند برخلاف حکم کتاب، که حجت اکبر است، قائل شده‌اند.»^۲

در نقد و بررسی نظر بهاء، باید گفت: اولاً ترجمه بها بسیار غیر رسا و غیر شیواست؛ چرا که پس از چندین بار مرور ترجمه آیه، خواننده متوجه ترجمه آیه نمی‌شود. دیگر آنکه بهاء از این آیه استفاده می‌کند که حضرت

۱. حسینعلی نوری، ایقان، ص ۹۹.

۲. همان، ص ۹۹ و ۱۰۰.

محمد ﷺ رجعت صفاتی حضرت موسی ﷺ و عیسی ﷺ بودند و مردم زمان حضرت محمد ﷺ نیز رجعت صفاتی مردم زمان حضرت موسی ﷺ و عیسی ﷺ بودند. در صورتی که بنا بر شأن نزول این آیه با توجه به معنای آیه و همخوانی کامل آن با شأن نزول این آیه، مشخص می‌شود که این آیه هیچ ارتباطی با بحث رجعت ندارد و بهاء برای اثبات رجعت صفاتی، تفسیری غیر منطقی و مبتنی بر رأی خود ارائه داده است. طبرسی در مجمع البیان در شأن نزول این آیه می‌نویسد:

«ابن عباس می‌گوید: "یهود پیش از طلوع نور اسلام و برانگیخته شدن پیامبر در برابر اوس و خزرج انتظار آمدن رسول خدا را داشتند و او را مایه فتح و پیروزی خود می‌دانستند پس آن هنگام که خداوند پیامبر خود را از عرب برگزید و بنی اسرائیل دیدند که پیامبر از آنان نیست در صدد کفر و انکار بر آمده و آنچه را که در پیش می‌گفتند منکر شدند، معاذ بن جبل و بشر بن براء بن معرور به آنان گفتند: ای گروه یهود از خدا بپرهیزید و اسلام اختیار کنید شما در گذشته محمد ﷺ را مایه فتح و پیروزی در برابر ما می‌دانستید در حالی که ما مشرک بودیم و اوصاف او را بیان می‌کردید و بعثت او را یادآور می‌شدید. سلام بن مسلم - برادر بنی النضیر - گفت: چیزی را که ما بشناسیم او نیاورده است و او دارای اوصافی که ما برای شما ذکر می‌کردیم نیست در این هنگام خداوند این آیه شریفه را نازل فرمود."»^۱

با توجه به معنای رجعت در نزد بهائیان، بهاء در کتاب «مبین»، خود را یکی از مصادیق رجعت یافتگان و رجعت حضرت مسیح ﷺ می‌داند؛ چنان که خطاب به پاپ مسیحیان می‌گوید:

«یا پاپا اخرج الاحجاب قد اتی، رب الارباب فی ظل السحاب، ... کذلک یأمر السماء الاعلی، من لدن ربک العزیز الجبار، انه اتی من السماء مرة اخرى، ما اتی اول مرة ایاک، ان تعترض علیه»^۲

ای پاپ، پرده‌های غفلت را بدر. رب الارباب در سایه ابر آمد ... این طور تو را امر می‌کند قلم اعلا از طرف پروردگار عزیز و مقتدر، که مسیح یک بار دیگر از آسمان آمد؛ چنان که در مرتبه اولی از آسمان آمد. بپرهیز از اینکه به او اعتراض کنی.»

اشراق خاوری در کتاب «مائده آسمانی» از قول محفل شورای نیویورک بهائیان می‌نویسد:

«در خصوص رجعت ثانوی حضرت مسیح، مرقوم نموده بودید که در میان احبّا اختلاف است. سبحان

۱. ر. ک. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۳۱۱.

۲. فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان (ترجمه)، ج ۱، ص ۲۵۵.

۳. حسینعلی نوری، آثار قلم اعلی، ج ۱، ص ۳۳.

الله، به گرات و مّرات از قلم عبدالبهاء جاری و به نص صریح قاطع صادر که مقصود در نبوات از رب الجنود و مسیح موعود، جمال مبارک و حضرت اعلی است و باید عقاید کل مرکوز بر این نص صریح قاطع باشد.»^۱

همچنین بهائیان، طاهره قره العین - که از حروف حی و اولین زن مؤمن به باب است - را رجعت حضرت زهرا علیها السلام می دانستند. شوقی افندی در توصیف واقعه بدشت چنین می نویسد:

«جناب طاهره که در نظر بابیان مظهر عفت و عصمت و در تقوی و طهارت، رجعت حضرت فاطمه علیها السلام محسوب می گردید ناگهان بی ستر و حجاب در محضر مبارک در مقابل اصحاب ظاهر شد.»^۲

رجعت از دیدگاه جریان مدعی یمانی

احمد اسماعیل بصری نیز مانند بهائیت معنایی تأویلی از رجعت بیان می کند. هدف احمد از تأویل معنای رجعت، رفع تعارض ادعایش مبنی بر خلافت مهدیین پس از امام عصر علیه السلام با رجعت ائمه است. روشن است در صورتی که احمد رجعت را به معنای مورد قبول شیعه بپذیرد ادعای او در مورد جانشینی و خلافت مهدیین بعد از امام زمان علیه السلام از بین خواهد رفت. در کتاب «رجعت، سومین روز از روزهای بزرگ خدا» از احمد این گونه نقل شده است:

«روایات متواتر بسیاری وجود دارند که بر وجود دوازده مهدی از فرزندان امام مهدی علیه السلام دلالت می کنند و آنان خلفای الله بر زمین هستند؛ و هم چنین روایات بسیاری بر وجود رجعت دلالت کرده اند؛ پس دو امر عقایدی بر اساس روایات بسیار و متواتر ثابت می باشند، و منکر یکی از آنها یا جاهل است و عقلش او را در درک یاری نمی رساند و علمی ندارد تا بین آنها جمع بندی کرده و توافق بین روایات به صورت صحیح و مورد قبول ایجاد کند.»^۳

البته باید توجه کرد که اصل ادعای احمد در مورد تواتر روایات خلیفه الهی بودن دوازده مهدی از فرزندان امام مهدی علیه السلام، صحیح نیست. رجعت از دیدگاه احمد و پیروانش در عالمی دیگر انجام می شود و ربطی به این دنیا ندارد. علاء سالم از مبلغان و پیروان احمد در کتاب «رجعت، سومین روز از روزهای بزرگ خدا، پاسخ های احمد الحسن» می نویسد:

۱. عبد الحمید اشراق خاوری، مانده آسمانی، ج ۹، مطلب صد و نهم، ص ۱۵۱.

۲. شوقی افندی، قرن بدیع (ترجمه نصرالله مودت)، ص ۹۴.

۳. علاء سالم، رجعت سومین روز از روزهای بزرگ خدا (ترجمه)، ص ۱۵.

«عالم رجعت دنیایی دیگر و دارای قوانین و نظام مخصوص به خود است، و شایسته نیست این‌گونه مفاهیم مذکور در برخی روایات رجعت را بر معانی متعارفش بر این عالم جسمانی تحمیل کرده و مطابقت داد.»^۱

همچنین در این کتاب از احمد نیز این گونه نقل شده است:

«رجعت عالم دیگری است و با این عالم جسمانی متفاوت است، و در نتیجه جزئیات آن نیز با این عالم متفاوت می‌باشد.»^۲

احمد به روایتی از امام صادق علیه السلام در مورد رجعت اشاره می‌کند که حضرت فرمودند:

«إِبْرَاهِيمُ بْنُ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُثَنَّى الْحَنَاطِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليه السلام قَالَ: أَيَّامُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثَةٌ يَوْمُ يَقُومُ الْقَائِمُ وَيَوْمُ الْكَرَّةِ وَيَوْمُ الْقِيَامَةِ»^۳

روزهای خدا سه روزند: روز قیام قائم، روز رجعت، و روز رستاخیز.

احمد در مورد این روایت می‌گوید:

«مسئله واضح است و مشخص کرده است که هر حادثه در روز خاص خود یعنی در وقت و عالم مختلفی به وقوع می‌پیوندد، پس روز قائم واضح است که در زندگی جسمانی است که در آن زندگی می‌کنیم و روز قیام قائم خلاصه زندگی جسمانی است، و روز قیامت آشکار است که در آخرت و عالم دیگر غیر از این عالم جسمانی می‌باشد و روز رجعت باقی‌مانده و اکیداً آن عالم دیگری است و الا به آن "روز" یعنی وقت و آن مستقل در برابر زندگی جسمانی و قیامت، اختصاص داده نمی‌شد، پس آن از جمله آن‌ها نیست.»^۴

احمد در توضیح عالم دیگری که مدعی وقوع رجعت در آن است، می‌گوید:

«رجعت در آسمان دنیا می‌باشد؛ زیرا که آسمان دنیا به دو آسمان تقسیم می‌شود: آسمان اجسام و

۱. همان، ص ۷.

۲. همان، ص ۸.

۳. محمد بن علی ابن بابویه (صدوق)، الخصال، ج ۱، ص ۳۶۶.

۴. علاء سالم، رجعت سومین روز از روزهای بزرگ خدا (ترجمه)، ص ۱۹.

آسمان نخست، و رجعت در آسمان نخست تحقق می‌یابد.^۱

وی هم چنین در توصیف آسمان نخست که محل وقوع رجعت به زعم اوست می‌گوید:

«آسمان نخست، نهایت و پایان آسمان دنیا می‌باشد، به عبارت دیگر آسمان دنیا از این عالم جسمانی آغاز شده، و در ابتدای عالم ملکوتی روحانی پایان می‌یابد، یعنی پایش حلقه پیوند می‌باشد، و پایش یا حلقه پیوند همان آسمان نخست است.»^۲

اما نکته قابل توجه در مورد عقاید احمد در بحث رجعت، قبول رجعت صفاتی - که مورد قبول بهائیت است - می‌باشد. از آنجایی که احمد نتوانسته تمام روایات رجعت را بر مبنای تأویل خود توجیه کند، برخی روایات رجعت را همانند بهائیت تأویل به رجعت صفاتی می‌کند. وی می‌گوید:

«رجعت دو تا می‌باشند رجعت و بازگشت در هنگام قیام قائم علیه السلام در قالب مثال و شباهت به آن‌ها، و رجعتی در عالم رجعت نخست با ارواح و کالبدی مناسب با آن عالم، بعد از اینکه خداوند آنان را نسبت به حال خویش و امتحان اول و دوم خود، دچار نسیان و فراموشی می‌سازد.»^۳

احمد اسماعیل در ادامه با اشاره به روایتی که اصحاب کهف را جزء رجعت کنندگان زمان قائم علیه السلام می‌شمرد؛ آن را این گونه تأویل می‌کند:

«اما آنچه که در مورد اصحاب کهف روایت شده است که با قائم مبعوث می‌شوند، آن‌ها بعضی از مخلصان از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام همچون مالک اشتر می‌باشند، و منظور، خود به شخصه نمی‌باشند؛ بلکه مراد در این روایات نظیر و امثال آنان از اصحاب قائم علیه السلام هستند، به عبارتی دیگر مردی از اصحاب قائم علیه السلام نظیر مالک اشتر در شجاعت، جسارت، فرماندهی، و دل‌سپاری به ذات الهی و اطاعت از خداوند و اخلاق نیک و بسیاری از صفات و ویژگی‌های بارز دیگر که مالک اشتر به آن‌ها شهرت داشت، خواهد بود، به همین علت ائمه او را مالک اشتر توصیف می‌کنند.»^۴

۱. همان، ص ۳۱.

۲. همان، ص ۲۹.

۳. همان، ص ۴۳.

۴. همان، ص ۴۳ و ۴۴.

همچنین علاء سالم در کتاب «محکمات در حقانیت وصی، احمد الحسن» حدیثی از امام صادق علیه السلام می آورد:

«حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ مَالِكٍ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ مَرْوَانَ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَمَّارٍ، عَنْ أَبِي مَرْوَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ ﴿إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَأْدُكَ إِلَى مَعَادٍ﴾ قَالَ: فَقَالَ لِي: "لَا وَاللَّهِ لَا تَنْقُضِي الدُّنْيَا وَلَا تَذْهَبُ حَتَّى يَجْتَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وسلم وَعَلَى عليه السلام بِالثُّوِيَّةِ، فَيَلْتَقِيَانِ وَيَبَيِّنَانِ بِالثُّوِيَّةِ مَسْجِدًا لَهُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ بَابٍ" يَعْنِي مَوْضِعًا بِالْكُوفَةِ؛^۱

از ابی مروان می گوید از ابا عبدالله عليه السلام در مورد فرموده خداوند (در حقیقت همان کسی که این قرآن را بر تو فرض کرد یقیناً تو را به سوی وعده گاه باز می گرداند) پرسیدم. گوید: حضرت فرمود: به خداوند سوگند چنین نیست، دنیا به پایان نمی رود تا اینکه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و علی عليه السلام در ثویه گرد هم آیند و با هم دیگر ملاقات می کنند و مسجدی در ثویه می سازند که دوازده هزار درب دارد. یعنی موضعی در کوفه.

علاء این حدیث را این چنین از معنای ظاهری خود خارج و تأویل می کند:

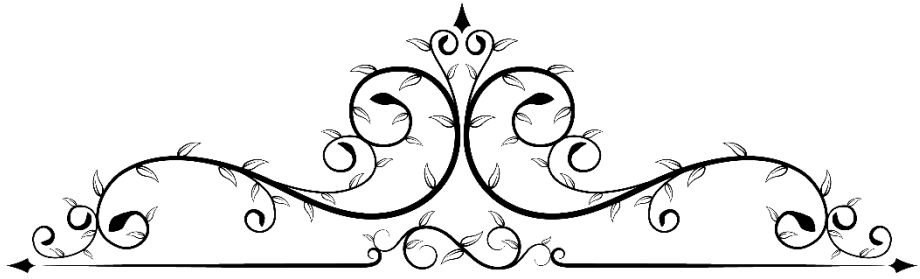
«يَكُونُ الْمَقْصُودُ بـ "رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ" فِي الْحَدِيثِ السَّابِقِ نَظِيرُهُمَا بِحَيْثُ يَكُونُ مَجِيئُهُمَا بِمَثَابَةِ مَجِيئِ النَّبِيِّ وَ عَلِيٍّ عليه السلام؛^۲

و منظور از رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و علی عليه السلام در حدیث قبلی، نظیر آنان می باشند، به طوری که آمدن آنان به مانند آمدن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم و علی عليه السلام است.»

۱. قصص / ۸۵.

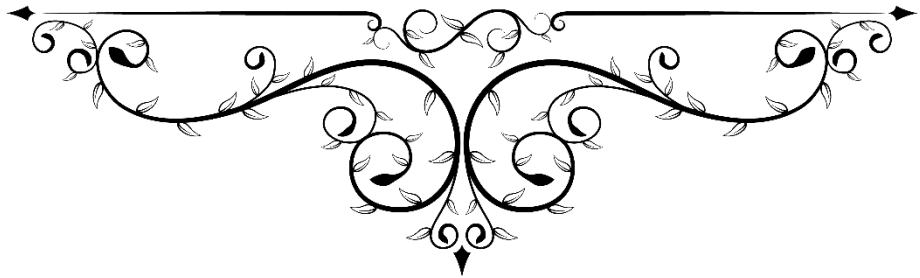
۲. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۵۳، ص ۱۱۳ و ۱۱۴.

۳. علاء سالم، المحکمات علی الحقایق الوسی احمد الحسن، ص ۹۹.



تناسخ دردیدگاه بهائیت و جریان

مدعی یمانی



بهائیت دارای انحرافات متعددی در مباحث مرتبط با فرجام شناسی می باشد اما از آنجایی که موضوع این کتاب بررسی مشترکات بین دو فرقه ی بهائیت و جریان مدعی یمانی است، ما در اینجا به انحراف مشترک این دو فرقه در موضوع معاد، یعنی تناسخ می پردازیم.

تناسخ

واژه تناسخ از ریشه نسخ می آید. «نَسَخَ یعنی زایل کردن چیزی به چیز دیگری که به دنبال آن می آید، مثل خورشید و سایه یا بر عکس و هم چنین پیری و جوانی»^۱

اعتقاد به تناسخ از باورهای کهن برخی ملل است و هم اکنون نیز هواخواهانی دارد؛ اما از میان فرقه های معتبر اسلامی، کسی بدان معتقد نیست. انتقال نفس ناطقه یا روح، پس از مرگ انسان به بدنی دیگر را «نسخ» گویند.^۲ اما بر اساس مکتب پیامبران الهی با مرگ انسان روح آدمی از بدن جدا شده، به عالم برزخ منتقل می گردد و در آن سرای، به حیات خویش ادامه می دهد. اگر از نیکان باشد از پاداش اعمال خوب خود در آن عالم بهره مند می شود، اما اگر از بدان باشد به کیفر کارهای ناپسند خویش می رسد، تا زمانی که قیامت بر پا شود. طبق مکتب پیامبران، قضای الهی بر این تعلق گرفته که روح بشر پس از مرگ، دوباره به دنیا باز نگردد و زندگی جدیدی را در این جهان آغاز نکند، بلکه در برزخ بماند تا قیامت بر پا شود، و به سرای جاودان آخرت منتقل شود. قرآن در این باره می فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا

۱. حسین بن محمد راغب اصفهانی، ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن، ج ۴، ص ۳۲۲.

۲. ر. ک. پژوهشکده تحقیقات اسلامی، فرهنگ شیعه، ص ۱۹۶.

وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ^۱؛

«چون یکیشان را مرگ فرا رسد گوید: پروردگارا، فرمان ده مرا به دنیا باز گردانند، شاید کارهای نیکی را که در گذشته ترک کرده بودم انجام دهم، (پاسخ داده می‌شود): هرگز، این سخنی است (بی‌اساس) که گوینده خود می‌گوید و از پی اینان عالم برزخ است تا روزی که قیامت فرا رسد و از قبرها برانگیخته شوند.»

هم چنین در روایات نیز تناسخ به صراحت رد شده است. شیخ صدوق^۲ در «عیون اخبار الرضا^۳» نقل می‌کند:

«قَالَ الْمُأْمُونُ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَمَا تَقُولُ فِي الْقَائِلِينَ بِالتَّنَاسُخِ فَقَالَ الرَّضَا^۴ مَنْ قَالَ بِالتَّنَاسُخِ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ مُكَذِّبٌ بِالْجَنَّةِ وَالنَّارِ^۵»

مأمون عرض کرد یا ابا الحسن چه می‌فرمایی در قائلین به تناسخ حضرت رضا^۴ فرمود: «کسی که قائل است به تناسخ کافر است به خداوند عظیم و تکذیب‌کننده است بهشت و جهنم را»

تناسخ در بهائیت

سران بهائی در ظاهر منکر اعتقاد به تناسخ هستند. عبدالبهاء در مفاوضات پس از بیان تناسخ و انواع آن، در مورد قائلین به تناسخ می‌گوید:

«دلایل و براهین عقلیه بر این مسئله (تناسخ) ندارند. مجرد تصوّر و استنباط از قرائن است نه برهان قاطع.»^۳

اما با دقت در برخی سخنان رهبران بهائیت، به خصوص باب و بهاء متوجه وجود این اعتقاد، هر چند به صورت غیر آشکار در آنان می‌شویم.

لازم به یادآوری است که بحث وحدت مظاهر امر در بهائیت ارتباط نزدیکی با تناسخ دارد و یکی از ایرادهایی که در این باره وارد است، تشابه این نظریه با نظریه تناسخ می‌باشد. در آثار نویسندگان بهایی اشتراک انبیاء بزرگ الهی در حد یک روح کلی نیست، بلکه عینیتی که بین افراد مختلف مظاهر امر الهی سراغ دارند

۱. المؤمنون/ ۹۹ و ۱۰۰.

۲. محمد بن علی ابن بابویه (صدوق)، عیون اخبار الرضا^۴، ج ۲، ص ۲۰۲.

۳. عباس افندی، مفاوضات، ص ۲۱۴.

بسیار جدی‌تر از این مراتب است. علیم‌راد داوودی از مبلغان بهائیت می‌نویسد:

«کلمة الله اختلاف نمی‌پذیرد، مشیت اولیه کثرت نمی‌یابد، امر حق تعدّد ندارد. از آدم تا خاتم، و به

اصطلاح "انجیل" از الف تا یاء یکی بوده و هست و خواهد بود. ﴿لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ﴾^۲

این یکی بودن تا جایی است که به دلیل یکی بودن روح و حقیقت مظاهر امر، ادعای خاتم‌الانبیا بودن را از همه ایشان می‌پذیرند. داوودی خاتمیت پیامبر اسلام ﷺ را بر اساس وحدت مظاهر امر این گونه بیان می‌کند:

«حضرت محمد ﷺ آخرین پیغمبر است، آخرین نبی است، آخرین رسول است؛ برای اینکه هر که بعد از او بیاید، باز اوست. بعد از او کسی نمی‌آید چون کسی غیر از او نیست تا بیاید، چون یک حقیقت بیش نیست. بهاء الله جز او نیست. نقطه اولی جز او نیست. همان طور که قبل او هم هر که بود خود او بود.»^۳

باب نیز در کتاب "بیان"، خود را به عینه همان پیامبر اسلام ﷺ می‌داند و می‌نویسد:

«هر سنه می‌بینی که چقدر خلق به مکه می‌روند و طواف می‌کنند و حال آن که کسی که کعبه به قول او کعبه است در این جبل وحده است^۴ و او به عینه همان رسول الله هست زیرا که مثل امر الله مثل شمس است اگر ما لا نهایت طالع شود یک شمس زیاده نیست.»^۵

قطعاً این حد از یگانگی شخصی با اشتراک در تأیید به وسیله یک روح کلی توجیه‌پذیر نیست. هر قدر هم که نویسندگان بهایی بکوشند با اتکاء به مثال، همه‌ی این اعتراض‌ها را پاسخ دهند طرفی نخواهند بست و مسئله همچنان لاینحل باقی می‌ماند.

البته باید به این نکته توجه کرد که بهائیان به هیچ عنوان زیر بار پذیرش تناسخ نمی‌روند ولی ما با مباحث بالا در پی این نتیجه هستیم که لازمه‌ی اعتقاد به مظهریت در بهائیت منجر به پذیرش تناسخ خواهد شد. (هرچند لفظ آن را کاملاً رد نمایند.) در این زمینه نوشتاری با عنوان "اندیشه‌های تناسخی سران بابیت و

۱. البقره/ ۲۸۵.

۲. علیم‌راد داوودی، الوهیت و مظهریت، ص ۱۸۳.

۳. همان، ص ۳۴۰ و ۳۴۱.

۴. منظور باب خودش است که در قلعه ماکو بر روی کوه، زندانی بود.

۵. علیم‌محمد شیرازی، منتخبات آیات از آثار حضرت نقطه اولی، ص ۷۴.

بهائیت" از محمد علی پرهیزگار قابل ملاحظه می‌باشد.^۱

تناسخ در جریان مدعی یمانی

احمد نیز مانند بهائیت اعتراف صریحی به لفظ تناسخ ندارد و مانند آن‌ها نوعی باور به مظهریت دارد. البته لازم به ذکر است که احمد اسماعیل در کتب خود مطالبی دارد که لازمه‌ی باور به آن‌ها قبول تناسخ است.

ناقه حضرت صالح علیه السلام

احمد کتابی به نام «بیان حق و سداد از طریق علم اعداد» دارد که در آن با استفاده از اعداد و حروف ابجد سعی در اثبات حقانیت خود دارد. (این روش توسط باب، بهاء و سایر رهبران بهائیت نیز استفاده شده است.) وی در این کتاب با تمسک به یکی بودن عدد ابجدی، مدعی می‌شود او همان ناقه‌ی صالح است:

«من هو ناقة صالح = ۵۳ هو العبد الصالح = ۵۳»^۲

شتر حضرت صالح علیه السلام معجزه‌ی این پیامبر بود و حضرت صالح علیه السلام به تقاضای قومش و با درخواست از خدا آن را از دل کوه بیرون آورد؛ اما قوم او عناد ورزیده و نهایتاً شتر صالح را پی کردند. این ادعای احمد غیر از اعتقاد به تناسخ هیچ توجیه دیگری نمی‌تواند داشته باشد.

مصلوب شبیه حضرت مسیح علیه السلام

احمد ادعای دیگری نیز متناسب با تناسخ دارد. وی خود را آن شخصی می‌داند که به جای حضرت عیسی علیه السلام صلیب کشیده شده است. چنان چه در یکی از کتب جریان مدعی یمانی چنین آمده:

«احمد شبیه عیسی علیه السلام که به صلیب کشیده شد و آقایی که دوباره باز می‌گردد پس نفر دوازدهمی که آمد یا آن کسی که از آسمان نازل شد همان وصی خاندان محمد صلی الله علیه و آله است. آن کسی که به صلیب کشیده شد و به قتل رسید بعد از اینکه به صورت عیسی علیه السلام تجسم یافت ... لیکن او در آن زمان به دنیا آمد تا مأموریتی که بر عهده داشت را بر انگیزخته و به حق شهادت دهد. آن مأموریتی که رابطه‌اش با زور، داوری و نجات و دولت عدل الهی در آخر الزمان است.»^۳

1. <https://bahaiat.net/?p=7863>.

۲. احمد اسماعیل، بیان حق و سداد از طرق علم اعداد، ج ۲، ص ۵۰.

۳. علاء سالم، احمد موعود، ص ۴۲.

خود احمد نیز در کتاب «متشابهات» این ادعا را این چنین بازگو می‌کند:

«و بعد از نیمه شب که حواریون خوابیدند خدا عیسی علیه السلام را بالا برد و شبیه او را فرستاد و او بر صلیب رفت و در حقیقت محافظ عیسی علیه السلام فدای او شد و این شبیه از اوصیای آل محمد علیهم السلام بود. آری او بر صلیب کشیده شد و کشته شد و عذاب سختی را تحمل نمود و همه این‌ها قضیه امام مهدی علیه السلام بود.»^۱

یکی از نکات مهمی که در قضیه شبیه حضرت عیسی علیه السلام وجود دارد و احمد نیز به آن اذعان می‌کند، کشته شدن او می‌باشد؛ که اگر بر فرض ادعای احمد را بپذیریم و او را آن فرد شبیه حضرت عیسی علیه السلام بدانیم، با توجه به کشته شدن او و تولّدش در عصر حاضر در عراق چاره‌ای جز باور به تناسخ باقی نمی‌ماند. این مطلب برای پیروان احمد نیز سؤال ایجاد کرده و یکی از آنان از احمد می‌پرسد:

«سید احمد الحسن رسول و وصی و یمانی امام مهدی درود و رحمت و برکات خدا بر شما باد. در مورد شبیه حضرت عیسی علیه السلام؛ مهدی اول از اوصیاء که به دار آویخته شد، در کتاب متشابهات جزء چهارم آمده است از آنچه معلوم است که وجود مهدی اول در آن زمان به صورت نور بوده یا در حقیقت بود، آیا مهدی اول با جسد خود پایین آمده یا به صورت روحی در جسد معینی بود؟ و آیا مهدی اول اکنون در همان جسدی که به دار آویخته شد زندگی می‌کند؟ و اگر در جسدی دیگر حلول کرد آیا ممکن است که یک روح در چند جسد وارد شود ...»^۲

و احمد نیز این گونه پاسخ می‌دهد:

«... نطفه متعلق به نفس تغییر نمی‌کند اما ممکن است که در چند صورت در این عالم جسمانی تشکیل شود ... ممکن است که انسان قبل از ورود به این عالم جسمانی و ورود به امتحان آن در جسد‌هایی حلول کند (یعنی قبل از اینکه تولد شود) و هم چنین پس از انجام امتحان»^۳

عبد صالح همراه حضرت موسی علیه السلام

یکی دیگر از ادعاهای احمد این است که او همان عبد صالحی است که در قرآن به داستان او و حضرت موسی علیه السلام اشاره شده و حضرت موسی علیه السلام در مجمع البحرین در حقیقت احمد را ملاقات کرده است.

۱. احمد اسماعیل، متشابهات، ج ۴، ص ۱۲۶.

۲. احمد اسماعیل، جواب‌های روشنگرانه، ج ۲، ص ۹۳، سوال ۹۶.

۳. همان.

احمد کتابی به نام «سفر حضرت موسی علیه السلام به مجمع البحرین» را برای تبیین این موضوع نوشته است. وی در این کتاب ابتدا خضر بودن آن عبد صالح را منتفی می‌داند و می‌نویسد:

«در برخی روایات از این فرد به خضر نام برده شده ولی این‌ها متوجه نیستند خضر (سبز) یک صفت است نه یک اسم و ممکن است این صفت بر چندین شخصیت الهی اطلاق شود به اعتبار اینکه آن‌ها از سرزمین‌های پشت سرشان را از دین الهی سرسبز می‌کنند. زیرا آن‌ها دین را بسط و نشر می‌دهند و رنگ سبز اشاره به دین دارد (خضر در زبان عربی یعنی سبز)»^۱

و در ادامه آن عبد صالح را قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می‌داند. البته در فصل‌های قبل گفته شد که احمد خود را نیز قائم آل محمد صلی الله علیه و آله می‌داند. وی در ادامه می‌نویسد:

«حقیقت آن است که عبد صالح همان قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است.»^۲

احمد با قبول عدم هم زمانی حضرت موسی علیه السلام و خودش می‌نویسد:

«واقعیت آن است که زمان عبد صالح، هنوز فرا نرسیده بود ولی از آن جا که وی نازل شده بود تا موسی علیه السلام را در این عالم جسمانی تعلیم دهد و با موسی دیدار کرده بود (و با هم بودند). وی حجتی بر موسی علیه السلام شده بود.»^۳

۱. احمد اسماعیل، سفر حضرت موسی علیه السلام به مجمع البحرین، ص ۵۱.

۲. همان، ص ۵۹.

۳. همان، ص ۴۹ و ۵۰.

کلام آخر

با بررسی و مقایسه‌ی عقاید جریان مدعی یمانی و فرقه بهائیت، به اشتراکات بسیاری در زمینه‌ی روش‌های جذب و تبلیغ و عقاید پی می‌بریم. ما ادعای یکسان بودن تمام این عقاید و روش‌ها را نداریم اما شباهت‌های بسیار ما را به این نتیجه می‌رساند که این دو فرقه دارای منشأهای نزدیک به هم هستند.

با کنار هم گذاردن این اشتراکات و البته با توجه به نقش بیگانگان (آمریکا، انگلیس، شوروی و ...) در حدود ۲۰۰ سال اخیر، در به وجود آوردن و یا حداقل تقویت و کمک به فرقه‌های انحرافی در دنیای اسلام، می‌توان جریان مدعی یمانی را نسخه‌ای به روز شده‌ی بهائیت برای تضعیف و ضربه زدن به شیعه و کم رنگ کردن و انحراف در باورهای مهدوی دانست.

با اینکه شباهت‌های بسیاری بین این دو فرقه وجود دارد اما یک تفاوت اساسی این دو فرقه را از هم متمایز می‌کند. جریان بهائیت از ادعای ارتباط و بابت علی محمد شیرازی آغاز شد اما در این نقطه متوقف نگردید و سیر صعودی ادعاهای باب و سپس بهاء آنان را به آیینی جدید رساند. واقعه بدشت و ادعای قائمیت علیمحمد شیرازی را می‌توان از مهم‌ترین وقایع و مقدمات در شکل‌گیری بهائیت به عنوان آیینی جدید دانست.

جریان مدعی یمانی اکنون ادعای دین جدید را به صراحت بیان نکرده، هر چند در گفتار و مکتوبات احمد و برخی انصارش به دین جدید و احکام جدید اشاره‌هایی شده است - که در فصل چهارم این کتاب بیان شد - اما بقای این فرقه مانند بهائیت در گرو یک جهش اعتقادی می‌باشد. به بیان دیگر ادعای یمانی بودن، وصی و فرستاده‌ی امام زمان بودن احمد، عمر محدودی دارد و با گذشت سال‌ها از این ادعا، امید و انگیزه پیروان این جریان کاهش پیدا کرده و دچار ریزش خواهند شد و احمد یا انصار او برای زنده نگه داشتن فرقه، لاجرم به سمت ادعاهایی بالاتر - همانند سیر پلکانی ادعاهای علی محمد شیرازی - خواهند رفت. قرینه‌ها و نشانه‌هایی در کتب احمد و انصارش از عزم آنان برای ادعایی بالاتر به چشم می‌خورد که اکنون برخی از این قرینه‌ها را بررسی می‌کنیم:

احمد با مرفوع دانستن امام زمان علیه السلام، رفع را این گونه توضیح می‌دهد:

«رفع آن است که برای آن جسم مادی همانند این جسم نباشد، اما برای او تجلی و جسمی در

مرتبه‌ای بالاتر از وجود این جسم مادی باقی می‌ماند.^۱

سپس با مثالی روشن می‌کند که از دیدگاه او امام زمان علیه السلام در عالم دیگری قرار دارد. وی در ادامه می‌نویسد:

«اگر یک برگ را به دست گرفتی برای آن بالا و پایین است، فرض کن بالاترین نقطه در این برگ همان نفس انسان است و پایین‌ترین نقطه در این برگ همان جسم انسان مرئی در این عالم جسمانی است، و این ورقه همان وجود انسان است، و فکر کن که در آنجا قسمت‌های موازی خیلی کوچک و عددهای زیادی که این برگه از آن تشکیل شده است، این قسمت‌ها همان تجلیات دیگر انسان غیر (مرئی) و غیر از (نفس) در انتهای آسمان اولی است. اکنون، رفع آن عبارت است از الغاء و (محو) وجود انسان در پایین صفحه. یعنی باعث می‌شود که او در بالا مثلاً به اندازه یک سانتی‌متر از سطح پایین متجلی شود، و از این یک سانتی‌متر تا پایین صفحه برای او وجودی نخواهد بود، در این مرتبه وجود او لغو می‌شود.»^۲

البته احمد قائل است حضرت مهدی علیه السلام مدتی را مانند مردم عادی زندگی می‌کرده و با شروع غیبت کبری مرفوع شده است. نویسنده کتاب «همگام با عبد صالح» سؤال و جواب خود با احمد را این گونه می‌نویسد:

«از ایشان (احمد) پرسیدم، و گفتم: ... از حجت ناطق بر مردم قبل از آمدن یمانی وصی، به خصوص که امام علیه السلام از زمان ولادت رفع شده پرسیده شدیم. فرمودند: ... اینکه امام مهدی علیه السلام از زمان ولادتش مرفوع شده است من آن را نگفتم، بلکه گفتم بعد از ولادتش مرفوع شده است و اما ایشان بعد از این طی سال‌های زیادی به شکل طبیعی در زمین تا غیبت کبری زندگی کردند.»^۳

هم چنین احمد با مطرح کردن بحث حجت صامت و حجت ناطق خود را حجت ناطق و امام زمان علیه السلام را حجت صامت می‌داند. در ادامه در کتاب «همگام با بنده صالح» آمده است:

«اکنون روشن شده که حجت ناطق بر مردم همان وصی، احمد است و حال وی همانند حال

۱. ابوحسن. همگام با بنده صالح، ج ۱، ص ۸۱.

۲. همان، ص ۸۱ و ۸۲.

۳. همان، ص ۵۷ و ۵۸.

وصی حضرت عیسیٰ علیه السلام هنگام رفع و غیبتش می‌باشد ... اگر غیبت امام مهدی علیه السلام مانند غیبت حضرت عیسیٰ علیه السلام به حساب آید و مانند ایشان مرفوع (برافراشته) باشند، پس می‌گوییم: همان طور که وصی حضرت عیسیٰ علیه السلام آن هنگام حجت ناطق بر مردم به طور مستقیم بود، امروزه وصی نیز این چنین است.^۱

با توجه به قرینه‌هایی در کتب احمد و مبلغینش وجود دارد که به برخی از آنان اشاره شد، و همچنین شباهت‌های اعتقادی که بین جریان مدعی یمانی و بهائیت وجود دارد؛ ادعای بالاتری که جریان مدعی یمانی و احمد به سمت آن می‌روند، ادعای جایگزینی احمد به جای امام زمان علیه السلام می‌باشد.

منابع

قرآن کریم

منابع فارسی

۱. آیتی، عبدالحسین. کشف الحیل. چاپ اول، تهران: راه نیکان، ۱۳۸۹ ش.
۲. ابو حسن، همگام با بنده صالح. بی جا: انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۴۳۱ ق.
۳. اسماعیل، احمد. بیان حق و سداد از طرق علم اعداد. چاپ اول، بی جا: انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۴۳۵ ق.
۴. _____ پاسخ‌های روشننگر. بی جا: انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۳۹۴ ش.
۵. _____ توحید. چاپ دوم، بی جا: انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۳۹۴ ش.
۶. _____ خطبه محرم. بی جا: انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۴۳۲ ق.
۷. _____ خطبه ملاقات. بی جا: انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۲۸ شوال ۱۴۲۴ ق.
۸. _____ سفر حضرت موسی (ع) به مجمع البحرین. چاپ دوم، بی جا: انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۳۹۴ ش.
۹. _____ عقاید اسلام. چاپ اول، بی جا: انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۴۳۷ ق.
۱۰. _____ گزیده‌ای از تفسیر سوره فاتحه. چاپ دوم، بی جا: انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۳۹۵ ش.
۱۱. _____ مشابهاات. چاپ دوم، بی جا: انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۳۹۵ ش.
۱۲. _____ نبوت خاتم. چاپ دوم، بی جا: انتشارات انصار امام مهدی (عج)، ۱۳۹۴ ش.
۱۳. اشراق خاوری، عبدالحمید. ریح مختوم، قاموس لوح قرن، لجنه ملی نشر آثار امری، ۱۰۲ بدیع.
۱۴. _____ مانده آسمانی. تهران: مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۸ بدیع.
۱۵. _____ تقریرات درباره کتاب مستطاب اقدس. آلمان: مؤسسه ملی مطبوعات امری.
۱۶. _____ قاموس توقیع منیع. مؤسسه ملی مطبوعات امری، نوروز ۱۰۱ بدیع.
۱۷. افراسیابی، بهرام. تاریخ جامع بهائیت. تهران: انتشارات مهر فام، ۱۳۸۲ ش.
۱۸. افندی، شوقی. قرن بدیع (ترجمه نصرالله مودت). مؤسسه معارف بهائی بلسان فارسی، ۱۴۹ بدیع، ۱۹۹۲ م.
۱۹. _____ دور بهایی. چاپ سوم، آلمان غربی؛ لانگنهاین: لجنه ملی نشر آثار امری به زبان‌های فارسی و عربی، ۱۴۴ بدیع - ۱۹۸۸ م.
۲۰. افندی، عباس. مفاوضات. هلند؛ لیدن: نشر بریل، ۱۹۰۸ م.
۲۱. بلخی، جلال الدین محمد. گزیده غزلیات شمس. تصحیح محمد رضا شفیعی کدکنی، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۷ ش.
۲۲. بیرامی، اکبر. ردیه ای قاطع بر احمد بن اسماعیل الکاطع. نسخه الکترونیک در سایت بروج.
۲۳. پژوهشکده تحقیقات اسلامی فرهنگ شیعه. انتشارات ایران، قم: زمزم هدایت، ۱۳۸۶ ش.
۲۴. جانی کاشانی، حاجی میرزا. نقطة الکاف. هلند؛ لیدن: نشر بریل، ۱۹۱۰ م.

۲۵. جوادی آملی، عبدالله. ادب فنای مقربان. ایران، قم: نشر اسراء، ۱۳۸۱ ش.
۲۶. _____، حماسه و عرفان. قم: انتشارات اسراء، ۱۳۹۰ ش.
۲۷. حسینی طهرانی، سید محمد محسن. حریم قدس، قم: مکتب وحی، چاپ اول، ۱۴۲۸ ق.
۲۸. خاتمی، احمد. فرهنگ علم کلام. چاپ اول، تهران: نشر صبا، ۱۳۷۰ ش.
۲۹. خسروی، مهر انگیز. رؤیای صادقه. آمریکا، لس آنجلس: نشر بدیع، ۱۴۶ بدیع.
۳۰. داوودی، علیمراد. الوهیت و مظهریت. چاپ دوم، کانادا؛ دانداس: مؤسسه معارف بهائی، ۱۵۳ بدیع، ۱۹۹۶ م.
۳۱. دهخدا، علی اکبر. امثال و حکم. تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۳ ش.
۳۲. ربانی گلیپاگانی، علی. فرق و مذاهب کلامی. قم: مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۷۷ ش.
۳۳. رهنمایی، حسین. درسنامه شناخت بهائیت. تهران: انتشارات گوی، ۱۳۹۵ ش.
۳۴. زیادی، حیدر. یمانی موعود حجة الله. چاپ دوم، بی جا: انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، ۱۴۳۲ ق.
۳۵. سالم، علاء. رسالتی در یگانگی شخصیت مهدی اول، قائم و یمانی. بی جا: انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، اسفند ۱۳۹۴ ش.
۳۶. _____ احمد موعود. چاپ اول، بی جا: انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، ۱۴۳۳ ق.
۳۷. _____ رجعت سومین روز از روزهای بزرگ خدا (ترجمه). چاپ اول، بی جا: انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، ۱۴۳۴ ق.
۳۸. سلمان پور، محمد مهدی. رسول ابلیس. قم: کتاب جمکران، ۱۳۹۵ ش.
۳۹. سهراب، عنایت الله، مبادی استدلال. بی جا: موسسه ملی مطبوعات امری، ۱۳۵۲ ش.
۴۰. طبرسی، فضل بن حسن. مجمع البیان (ترجمه). بی جا: دارالمعرفة، ۱۴۰۶ ق.
۴۱. فیاضان، محمد. فرقه ای به نام بهائیت. تهران: محسنین، ۱۳۸۵ ش.
۴۲. فیضی، محمد علی. نقطه اولی. تهران: مطبوعات امری، ۱۳۵۲ ش.
۴۳. گلیپاگانی، ابولفضل، فراند. چاپ اول، آلمان: هوفهایم: لجنه ملی نشر آثار امری به لسان فارسی و عربی، مؤسسه مطبوعات امری آلمان، بی تا.
۴۴. لاهیجی، محمد بن یحیی. مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، بمبئی: میرزا محمد ملک الکتاب، ۱۳۱۳ ش.
۴۵. محمدی هوشیار، علی. درسنامه نقد و بررسی جریان احمد الحسن بصری. قم: نشر تولی، ۱۳۹۷ ش.
۴۶. مشکور، محمد جواد. فرهنگ فرق اسلامی. مشهد: نشر آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵ ش.
۴۷. مصطفوی (خمینی)، فریده. تفسیر سوره یوسف علیه السلام. تهران: مؤسسه چاپ و نشر عروج، ۱۳۹۵ ش.
۴۸. مکارم شیرازی، ناصر. آفریدگار جهان. قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب علیه السلام، ۱۳۷۹ ش، چاپ سوم.
۴۹. نجفی، سید محمد باقر. بهائیان. تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷ ش، چاپ اول.
۵۰. نوری، حسینعلی، آثار قلم اعلی. بمبئی: مطبعة ناصری، ۱۳۱۴ ق.
۵۱. _____ اشراقات، نسخه الکترونیک، سایت کتابخانه جامع آثار بهائی.

۵۲. _____ اقدس. نسخه الکترونیک، سایت کتابخانه جامع آثار بهائی.
۵۳. _____ ایقان. چاپ اول، آلمان: مؤسسه ملی مطبوعات بهائی آلمان: هوفمایم، ۱۹۹۸ م.
۵۴. هادوی تهرانی، مهدی. مبانی کلامی اجتهاد. چاپ اول، قم: خانه خرد، ۱۳۷۷ ش.

منابع عربی

۵۵. ابن بابویه، محمد بن علی. اعتقادات الامامیه. چاپ دوم، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۴ ق.
۵۶. _____ التوحید. چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۹۸ ق.
۵۷. _____ الخصال. چاپ اول، قم: جامعه مدرسین، ۱۳۶۲ ش.
۵۸. _____ علل الشرایع. چاپ اول، قم: کتاب فروشی داوری، ۱۳۸۵ ش.
۵۹. _____ عیون أخبار الرضا علیه السلام. چاپ اول، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸ ق.
۶۰. _____ کمال الدین و تمام النعمة. چاپ دوم، تهران: اسلامی، ۱۳۹۵ ق.
۶۱. _____ من لا یحضره الفقیه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ ق.
۶۲. ابن منظور، محمد بن مکرم. لسان العرب، تصحیح: میر دامادی، جمال الدین، بیروت: دار الفکر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق.
۶۳. احمد بن فارس، ابوالحسن، مجمل اللغة، تحقیق: عبد المحسن سلطان، زهیر، بیروت: مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.
۶۴. احسانی، احمد. شرح الزيارة الجامعة الكبيرة. کرمان: سعادت، ۱۳۵۴ ش.
۶۵. اسماعیل، احمد. شرایع الاسلام (احکام نورانی اسلام). چاپ سوم، انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، ۱۳۹۷ ش.
۶۶. بهاء الدین نبلی نجفی، علی بن عبد الکریم. منتخب الأنوار المضيئة فی ذکر القائم الحجة علیه السلام. قم: مؤسسه الامام الهادی علیه السلام، ۱۴۲۰ ق.
۶۷. حلی، حسن بن علی بن داود. الرجال (ابن داود). چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش.
۶۸. حر عاملی، محمد بن حسن. إثبات الهداة بالنصوص والمعجزات. بیروت: اعلمی، ۱۴۲۵ ق.
۶۹. _____ الإيقاظ من الهجعة بالبرهان علی الرجعة. تهران: نوید، ۱۳۶۲ ش.
۷۰. راغب اصفهانی، حسین بن محمد. مفردات ألفاظ القرآن. چاپ اول، بیروت: الدار الشامیه، دمشق، ۱۴۱۲ ق.
۷۱. رشتی، سید کاظم. دلیل المتحیرین. چاپ سوم، کویت: لجنه نشر و توزیع امام صادق علیه السلام، ۲۰۰۲ م.
۷۲. زرنندی، نبیل. مطالع الانوار. تلخیص تاریخ نبیل (فارسی)، مؤسسه ملی مطبوعات امری، ۱۲۹ بدیع.
۷۳. _____ مطالع الأنوار. مؤسسه چاپ و انتشارات مرآت، ۱۹۹۱ م.
۷۴. زمخشری، محمود بن عمر. الفائق فی غریب الحديث، تصحیح: شمس الدین، ابراهیم، بیروت: دارالکتاب العلمیه، چاپ اول، ۱۴۱۷ ق.
۷۵. سالم، علاء. المحکّمات علی احقّیه الوصی احمد الحسن. انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام، ۱۴۳۳ ق.
۷۶. شریف یحیی، امین. معجم الفرق الاسلامیه. بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۶ ق.

۷۷. شیرازی، علی محمد. بیان عربی. نسخه خطی، تهران، بی‌تا.
۷۸. طباطبایی حسنی، سید محمد علی. متنان و خمسون علامه حتی ظهور الامام مهدی علیه السلام. بیروت: بلاغ، ۱۹۹۹ م.
۷۹. طبرسی، احمد بن علی. الاحتجاج علی أهل اللجاج. مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق.
۸۰. طبری، محمد بن جریر. دلائل الامامة. قم: بعثت، ۱۴۱۳ ق.
۸۱. طریحی، فخر الدین بن محمد. مجمع البحرين، تصحیح: حسینی اشکوری، احمد، تهران: مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ش.
۸۲. طوسی، محمد بن الحسن. الغیبه. قم: دار المعارف الإسلامية ۱۴۱۱ ق.
۸۳. عاملی نباطی، علی بن محمد، أَلْصَرَّاطُ الْمُسْتَقِیْمِ إِلَى مُسْتَحَقِّ التَّقْدِیْمِ. نجف: مكتبة الحیدریة، ۱۳۸۴ ق، چاپ اول.
۸۴. فاضل مازندرانی، اسد الله. ظهور الحق. مؤسسه مطبوعات امری، ۱۹۴۴ م.
۸۵. _____ اسرار الآثار خصوصی. مؤسسه مطبوعات امری، ۱۲۴ بدیع.
۸۶. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله. الخرائج و الجرائع. قم: مؤسسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۹ ق.
۸۷. قمی، ابوالقاسم بن محمد حسن. القوانين المحکمه فی الأصول. چاپ اول، قم: احیاء الکتب الاسلامیه، ۱۴۳۰ ق.
۸۸. قمی، علی بن ابراهیم. تفسیر القمی. قم: دار الکتب، ۱۴۰۴ ق.
۸۹. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر. حق المبین فی تصویب المجتهدین و تخطئه الاخباریین. تهران: نشر احمد شیرازی، ۱۳۱۹ ق.
۹۰. کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ ق.
۹۱. کفعمی، ابراهیم بن علی عاملی. المصباح. قم: دار الرضی (زاهدی)، ۱۴۰۵ ق، چاپ دوم.
۹۲. کورانی، علی. دجال البصره. قم: بوستان کتاب، ۱۳۹۴ ش.
۹۳. کرمانی، زین العابدین. صواعق البرهان. تبریز: بی‌نا، ۱۳۳۱ ق.
۹۴. گلپایگانی، ابوالفضل. کشف الغطاء عن حیل الأعداء. تاشکند، ۱۹۱۹ م.
۹۵. متقی هندی، علاء الدین علی. کنز العمال. بیروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۰۹ ق.
۹۶. مجلسی، محمد باقر. بحار الأنوار. بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۳ ق، چاپ دوم.
۹۷. _____ مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول. تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۴۰۴ ق، چاپ دوم.
۹۸. _____ روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه. قم: مؤسسه فرهنگي اسلامي کوشانبور، ۱۴۰۶ ق، چاپ دوم.
۹۹. مفید، محمد بن محمد. الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد. قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق، چاپ اول.
۱۰۰. _____ الفصول المختارة. قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق.
۱۰۱. میرزا زعیم الدوله خان تبریزی، محمد مهدی. مفتاح باب الابواب یا تاریخ باب و بهاء. ترجمه‌ی حسن فرید گلپایگانی، تبریز، ۱۳۳۴ ش.
۱۰۲. نجاشی، احمد بن علی. رجال نجاشی. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجامعة المدرسين بقم المشرفة، ۱۳۶۵ ش، چاپ ششم.

۱۰۳. نوری، حسین بن محمد تقی. دار السلام فی ما يتعلق بالرؤیا و المنام. بیروت: دارالبلاغه، ۱۴۲۷ ق.
۱۰۴. نوری، زین العابدین. ارغام الشیطان فی رد اهل البیان. تهران: مطبع مروی، ۱۳۴۲ ق.
۱۰۵. یزدی حائری، علی بن زین العابدین. إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب. بیروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۴۲۲ ق.

مقالات و سایت‌ها

۱۰۶. یزدیانی، الهه. انشعابات و اختلافات در بهائیت، فصلنامه بهائی شناسی. پیاپی ۶، تابستان ۱۳۹۷: ص ۱۶۶
۱۰۷. پرهیزکار، محمد علی. پیشینه شناسی و نقد ادعاهای سران بهائیت درباره نسخ شریعت اسلام در فتنه بدشت. فصلنامه علمی پژوهشی تاریخ اسلام، سال هجدهم تابستان ۱۳۹۶ شماره ۲

108. <https://www.adyannet.com>
109. <https://www.almahdyoon.com>
110. <https://almahdyoon.org>
111. <http://www.andishvaran.ir>
112. <https://www.bahaisofiran.org>
113. <https://bahaiat.net>
114. <http://www.eshia.ir>